



زن، سیاست و حرم در عصر صفویه

عبدالمجید شجاع

انتشارات امید مهر

زن، سیاست و حرمسرا در عصر صفویه

عبد المجید شجاع

انتشار

زبان

۲

۴

۵۰

ISBN 964-8605-47-5

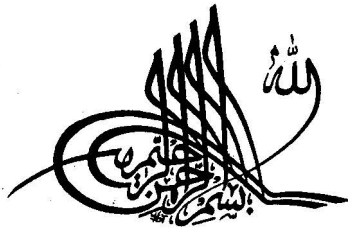


9 799648 605470

omide mehr publication



انتشارات امید مهر



زن، سیاست و حرمسرا در عصر صفویه

عبدالمجید شجاع

انتشارات امید مهر

۱۳۸۴

شجاع، عبدالمجید، ۱۳۵۰ —

زن، سیاست و حرمسرا در عصر صفویه / عبدالمجید شجاع. — سبزوار: امید مهر، ۱۳۸۴.

۲۴۴ ص.: مصور.

ISBN : 964-8605-47-5 ریال: ۲۴۰۰۰

فهرست نویسی براساس اطلاعات فیفا.

کتابنامه: ص. ۲۳۲ - ۲۴۳: همچنین به صورت زیر نویس.

۱. ایران — تاریخ — صفویان، ۹۰۷ - ۱۱۴۸ ق. — زن. ۲. زن — ایران — تاریخ — قرن

۱۰-۱۲ ق. ۳. زن — ایران — تاریخ — وضع سیاسی و اجتماعی. ۴. حرمسرا — ایران. الف. عنوان.

۹۵۵/۰۷۱۰۸۲

DSR ۱۱۸۸ / ش ۳ ز ۹

م ۸۴ - ۳۵۸۰۳

کتابخانه ملی ایران

«زن، سیاست و حرمسرا در عصر صفویه»



انتشارات امید مهر

- مؤلف: عبدالمجید شجاع
- ناشر: امید مهر
- طرح جلد: مصطفی عابد - روشنگر ناوی پور
- نوبت چاپ: اول / ۱۳۸۴
- شمارگان: ۲۲۰۰ جلد
- تایپ و صفحه آرایی: سبزوار: حروفچینی سبحان، تلفن ۲۲۲۱۹۸۰، باغستانی
- چاپ و صحافی: دقت
- شابک: ۵ - ۴۷ - ۸۶۰۵ - ۹۶۴ - ۵ - ISBN: 964 - 8605 - 47 - 5
- قیمت: ۲۴۰۰۰ ریال

سبزوار - بازار ارم - طبقه همکف - انتشارات امید مهر

تلفکس: ۲۲۳۴۵۹۵ - ۵۷۱؛ همراه ۰۳۶۰ ۱۷۱ ۰۹۱۵ صندوق پستی: ۴۵۳

تقديم به :

پدر و مادر عزيزم،

همسر گراميم

و

فرزند دلبندم (محمد جواد)

فهرست مطالب

صفحه	عنوان
۹	پیش‌گفتار
۱۱	سخنی در مورد منابع
	بخش مقدماتی: بررسی جایگاه و نقش حرمسرا در ساختار سیاسی و اجتماعی تاریخ ایران
	(قبل از صفویه)
۳۱	فصل اول - حرمسرا در دوره باستان
۳۵	فصل دوم - حرمسرا در دوره ایران بعد از اسلام
	بخش اول - تشکیلات حرمسرا در دوره صفویه
۴۴	فصل اول - موقعیت زنان در حرمسرا
۴۴	۱ - سلسله مراتب زنان حرمسرا
۵۲	۲ - روابط زنان حرمسرا با یکدیگر
۵۳	۳ - لباس و زینت آلات زنان حرمسرا
۵۷	۴ - آموزش زنان در حرمسرا
۶۰	۵ - دین زنان
۶۳	۶ - زندگانی زنان در خارج از حرمسرا
۶۷	۷ - تصفیه زنان حرمسرا
۶۹	فصل دوم - تشکیلات اداری حرمسرا
۶۹	۱ - ساختمان حرمسرا
۷۵	۲ - مناصب حرمسرا

۳ - حفاظت از حرمسرا.....	۷۶
فصل سوم - غلامان شاهی	۷۹
۱ - خواجه سرايان.....	۷۹
۲ - غلامان درباری.....	۹۰
۳ - يساولان	۹۵

بخش دوم - نقش زنان در تحولات سياسي - اجتماعي دوره اول صفويه

فصل اول - نقش زنان در ساختار خاندان صفوي.....	۱۰۱
۱ - پيوندهای خويشاوندی با امرای قبایل.....	۱۰۱
۲ - پيوندهای خويشاوندی با کنيزان قفقازی.....	۱۰۵
۳ - پيوندهای خويشاوندی با حکام محلی	۱۰۶
۴ - پيوندهای خويشاوندی با سادات و روحانيون	۱۰۹
فصل دوم - موقعيت زنان درباری در دوره شاه اسماعيل اول و شاه تهماسب	۱۱۲
۱ - نقش عالمشاه بيگم در آغاز سلطنت شاه اسماعيل.....	۱۱۲
۲ - تاجلی خانم (تاجلو خانم) و جنگ چالدران	۱۱۴
۳ - شاهزاده سلطانم و پريخان خانم، زنان متنفذ دوره شاه تهماسب.....	۱۱۷
فصل سوم - نقش پريخان خانم و مهدعليا در دوران سلطنت شاه اسماعيل دوم و شاه محمد خداينده.....	۱۲۱
۱ - نقش پريخان خانم در قتل حيدر ميرزا و جلوس شاه اسماعيل دوم بر تخت سلطنت ...	۱۲۱
۲ - موقعيت پريخان خانم در دوران سلطنت شاه اسماعيل دوم.....	۱۲۳
۳ - نقش پريخان خانم و حرمسرا در قتل شاه اسماعيل دوم	۱۲۵
۴ - نقش پريخان خانم در انتخاب شاه محمد خداينده به سلطنت	۱۲۸
۵ - فرجام نافرجام پريخان خانم	۱۲۹
۶ - نقش مهدعليا در سلطنت شاه محمد خداينده.....	۱۳۰

بخش سوم - حرمسرا در دوره سلطنت شاه عباس اول

- فصل اول - تغییر شیوه آموزش و پرورش شاهزادگان صفوی ۱۳۶
- ۱ - آموزش شاهزادگان قبل از شاه عباس اول ۱۳۶
- ۲ - علل و زمینه‌های محبوس شدن شاهزادگان در حرمسرا ۱۳۷
- ۳ - آموزش شاهزادگان در حرمسرا ۱۳۷
- فصل دوم - موقعیت زنان حرمسرا در دوره شاه عباس اول ۱۴۱
- ۱ - زینب بیگم عمه متفد شاه عباس اول ۱۴۲
- ۲ - زنان و ازدواج‌های سیاسی شاه عباس اول ۱۴۴

بخش چهارم - حرمسرا در دوره جانشینان شاه عباس اول

- فصل اول - حرمسرا در دوره شاه صفی ۱۴۸
- ۱ - موقعیت زنان حرمسرا ۱۴۸
- ۲ - موقعیت خواجه‌سرایان ۱۵۳
- فصل دوم - حرمسرا در دوره شاه عباس دوم ۱۵۵
- ۱ - موقعیت زنان حرمسرا ۱۵۵
- ۲ - موقعیت خواجه‌سرایان ۱۵۸
- ۳ - نقش حرمسرا در مرگ شاه عباس دوم ۱۵۹
- فصل سوم - حرمسرا در دوره سلطنت شاه سلیمان ۱۶۰
- ۱ - نقش خواجه مبارک در دستیابی شاه سلیمان به سلطنت ۱۶۰
- ۲ - موقعیت زنان حرمسرا در اوایل سلطنت شاه سلیمان ۱۶۳
- ۳ - تشکیل شورای حرمسرا و تأثیرات و پیامدهای آن ۱۶۴

بخش پنجم - حرمسرا در دوره آخرین سلطنت صفوی

- فصل اول - نقش زنان در سلطنت شاه سلطان حسین ۱۷۴
- ۱ - نقش زنان در انتخاب شاه سلطان حسین ۱۷۴

۱۷۷	۲ - نقش مریم بیگم در دوران سلطنت شاه سلطان حسین
۱۷۹	فصل دوم - موقعیت خواجه‌سرایان در حکومت شاه سلطان حسین
۱۷۹	۱ - روابط خواجه‌سرایان با شاه سلطان حسین
۱۸۰	۲ - روابط خواجه‌سرایان با روحانیون
۱۸۳	۳ - تغییر موقعیت اجتماعی خواجه‌سرایان در دوره شاه سلطان حسین
۱۸۴	۴ - سیطره نفوذ خواجه‌سرایان بر نظام اداری حکومت شاه سلطان حسین صفوی
۱۸۶	۵ - مفاسد مالی خواجه‌سرایان
۱۸۷	۶ - نخبه‌ستیزی خواجه‌سرایان
۱۸۹	۷ - تأثیرات مداخله خواجه‌سرایان بر اوضاع کشور در آستانه سقوط صفویان
۱۹۵	فصل سوم - نقش شاه سلطان حسین در سقوط سلسله صفویه

بخش ششم - تأثیرات اجتماعی، اقتصادی و تربیتی حرمسرا در دوره صفویه

۲۰۰	فصل اول - تأثیرات اجتماعی حرمسرا
۲۰۰	۱ - مظالم حرمسرا بر جامعه عصر صفوی
۲۰۳	۲ - مصائب و آلام زنان حرمسرا
۲۱۰	۳ - تسری فساد از دربار به جامعه
۲۱۷	فصل دوم - تأثیرات حرمسرا بر اقتصاد کشور
۲۲۲	فصل سوم - تأثیرات تربیتی حرمسرا بر ولیعهد
۲۲۲	۱ - رکود جسمی و فکری شاهزادگان
۲۲۴	۲ - سفاکی و قساوت ولیعهد بعد از رسیدن به سلطنت
۲۲۵	۳ - به سلطنت رسیدن شاهزادگان بی‌کفایت و نالایق
۲۲۸	سخن پایانی
۲۳۲	کتاب‌نامه

پیش‌گفتار

حکومت صفویه از بسیاری جهات در تاریخ ایران بعد از اسلام، حکومتی منحصر به فرد تلقی می‌شود. مسائلی چون شکل‌گیری وحدت ملی و یکپارچگی سیاسی، رسمیت یافتن تشیع در تمامیت ارضی کشور ایران، گسترش مناسبات خارجی و پیشرفت‌های قابل توجه در زمینه هنر، بازرگانی و معماری، حکومت صفوی را از حکومت‌های پیشین متمایز ساخته است. اما یکی از وجوه تمایز این حکومت با حکومت‌های دیگر که کمتر مورد توجه محققان قرار گرفته، نقش برجسته و گسترده‌ای است که حرمسرا در ساختار سیاسی این دوره ایفا نموده است. اکثر تحقیقات تاریخی نیز اشاره‌ای گذرا به این موضوع داشته‌اند و یا آن که با گردآوری قسمت‌هایی از منابع پیشین تنها به توصیف عشرت‌ورزی‌ها و زنجارگی‌های شاهان صفوی پرداخته‌اند، اما از تشریح محرومیت‌ها و ناکامی‌ها و حسرت‌های زنانی که آرزوها و امیالشان پایمال شده بازمانده‌اند. لذا بدیع بودن این موضوع و عدم توجه به تأثیرات و پیامدهای حرمسرا در تحقیقات پیشین مرا برآن داشت تا به این موضوع بپردازم. در این پژوهش سعی من بر این استوار بوده است که با مراجعه به منابع دست اول و با استناد به مصداق‌های تاریخی مسلم و استعانت از علم روان‌شناسی به ریشه‌یابی موضوع و تبیین پیامدها و تأثیرات آن بپردازم و البته اذعان دارم که کتاب حاضر عاری از لغزش و کاستی نیست؛ اما امیدوارم این پژوهش فتح بابی برای پرداختن به موضوعاتی از این دست باشد.

در خاتمه بر خود واجب می‌دانم که از زحمات و راهنمایی‌های اساتید بزرگوار گروه تاریخ دانشگاه فردوسی مشهد به ویژه جناب آقای دکتر حسین الهی و جناب آقای دکتر محمد نظری هاشمی، صمیمانه قدردانی و تشکر نمایم. همچنین از راهنمایی‌های ارزشمند جناب دکتر مسعود فرنود و دوست عزیزم جناب آقای حسین احمدی بی‌نهایت سپاسگزارم. جناب دکتر عبدا... ناصری طاهری با ارسال رونوشت نسخه خطی «تاریخ شاه صفی» و برخی از مقالات، که جز از طریق ایشان میسر نبود و همکار عزیزم جناب عبدالخلیل نیرومی‌زاده، با ترجمه قسمتی از جلد ششم تاریخ کمبریج مرا یاری رساندند که از ایشان کمال سپاس و تشکر را دارم. همچنین از زحمات کارکنان شریف کتابخانه دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه فردوسی مشهد، خصوصاً آقایان رضوی، مؤمنی و صداقت و نیز کارکنان زحمت‌کش کتابخانه آستان قدس رضوی و به ویژه بخش «اطاق محققین» که فراتر از وظیفه شغلی‌شان مرا در تهیه مآخذ این کتاب یاری نمودند، صمیمانه اظهار سپاس و تشکر می‌نمایم و همچنین از همسر مهربانم که در تمامی مراحل تدوین این کتاب با صبر و حوصله خویش مایه‌ی دلگرمی و پشتیبانی روحی و فکری من بود و نیز با بازنویسی متن، زمینه‌ی تسریع روند کار را فراهم ساخت، تشکر و قدردانی می‌نمایم. در خاتمه بر خود لازم می‌دانم از زحمات جناب آقای حسن دلقندی مدیریت محترم انتشارات امیدمهر که امکان انتشار این کتاب را فراهم آوردند کمال امتنان و قدردانی را داشته باشم.

عبدالمجید شجاع

زمستان ۱۳۸۴

سخنی در مورد منابع

تاریخ ایران - به ویژه پیش از مشروطیت - به تعبیر رضا براهنی، تاریخی بوده مذکر «یعنی تاریخی بوده است که همیشه مرد، ماجراهای مردانه، زور و ستم‌ها و عدل و عظوفت مردانه، نیکی‌ها و بدی‌ها، محبت‌ها و پلشتی‌های مردانه بر آن حاکم بوده‌اند. زن اجازه نقش آفرینی نیافته است به همین دلیل از عوامل مؤثر در این تاریخ چندان خبری نیست».^(۱) به خصوص هنگامی که این عامل مؤثر در محیطی اسرارآمیز به نام «حرمسرا» محبوس می‌شده که به قول کمپفر «پی بردن به اتفاقاتی که در تاتارستان دور دست رخ می‌دهد، بسیار سهل‌تر از فهمیدن حوادثی است که در حرمسرای پادشاه ایران به وقوع می‌پیوندند».^(۲)

اسرارآمیز بودن حرمسرا در نتیجه آن بود که شاهان صفوی تمام سعی‌شان بر این بود که از شیوع اخبار حرمسرا به بیرون، ممانعت به عمل آورند. از این رو به گفته کمپفر از زنانی که حرمسرا را ترک می‌کردند - بر اثر بخشش آنها به بزرگان کشور - با قید سوگند تعهد می‌گرفتند که اسرار حرمسرا را نزد هیچ کس - حتی شوهر جدیدشان - فاش نکنند^(۳) و یا از خواجه سرایانی غیرایرانی استفاده می‌نمودند تا به دلیل برخوردار نبودن از پایگاهی قومی - خانوادگی، همواره نسبت به آنان وفادار بمانند و اسرار حرمسرایشان را محفوظ بدارند. بی‌دلیل نیست که سیاحان خارجی یکی از موانع اصلی کسب اطلاعات از حرمسرا را، راز نگه‌داری و اطمینان بخش نبودن گفته‌های خواجه‌سرایان عنوان کرده‌اند. برای نمونه شاردن در این مورد می‌نویسد: «... ناشدنی است کسی بر اسرار حرمسرای سلطنتی که چنان می‌نماید

۱ - براهنی، رضا، تاریخ مذکر، نشر اول، تهران، ۱۳۶۳، ص ۲۷.

۲ - سفرنامه کمپفر، ترجمه کیکاووس جهاننداری، انتشارات خوارزمی، تهران، ۱۳۶۳، چاپ سوم، ص ۵۰.

۳ - همان، ص ۲۲۶.

جایگاهی جدا از دیگر مکان‌هاست آگاه گردد زیرا جز معدودی زنان که گفتگو کردن با ایشان به هیچ روی نمی‌توان و خواجگان سیاهی که چون ازدها می‌نمایند و جان‌کندن برایشان آسان‌تر از افشای اسرار حرمسراست هیچ کس از آن‌چه در حرمسرا می‌گذرد آگاه نیست به سخن دیگر به زبان آوردن این خواجگان چنان دشوار است که رقص آموزی هندیان به ماران از آن آسان‌تر می‌باشد.^(۱)

۱ - منابع ایرانی

همانگونه که ذکر شد تاریخ ما تاریخی «مذکر» است و به تبع آن نگرش مورخان ما نیز بر این پایه استوار بوده تا جایی که سخن گفتن از زنان را امری «عجیب و بدیع» می‌دانستند.* البته عوامل زیادی در ایجاد این نگرش سهیم بوده‌اند، اما می‌توان ترس عموم مورخان و «حجب و حیا» معدودی از آنان را از افشای «زندگی خصوصی شاهان» به عنوان عوامل اصلی تلقی کرد اما با وجود همه اینها این منابع در مورد زنان خاندان سلطنتی - که به دلیل شخصیت کاریزماتیک که داشتند خود را محدود به دایره تنگ حرمسرا نمی‌نمودند و در جلسات درباری حضور می‌یافتند - خواجه‌سرایان و مناصب و انتظامات حرمسرا و مسائل حاشیه‌ای دیگر اطلاعات مفیدی ارائه داده‌اند. از نقطه نظر زمانی منابع دوره صفویه را می‌توان به سه دسته تقسیم کرد، دسته اول منابعی هستند که نویسندگانشان، در دوره اول صفویه و زمان شاه عباس اول زندگی می‌کرده‌اند، از این‌رو مطالبی را که به رشته تألیف در آورده‌اند، عموماً از جدّ بزرگ صفویان، شیخ صفی‌الدین اردبیلی شروع شده و به دوران سلطنت شاه عباس اول خاتمه یافته‌اند. ویژگی این دسته از منابع نسبت به دوره‌های بعد نثر ساده و روان و بی‌تکلف آنها و پرداختن به مسائل زنان خاندان سلطنتی به‌طور گسترده و مفصل است. ذیلاً به بررسی مهم‌ترین این منابع - البته با توجه به موضوع این کتاب - می‌پردازیم.

۱ - سفرنامه شاردن، ترجمه اقبال یغمائی، انتشارات توس، تهران، ۱۳۷۴، ج ۴، ص ۱۶۴۹.

* - برای نمونه اسکندر بیگ ترکمان، هنگامی که می‌خواهد در مورد یکی از زنان صحبت کند، سخنانش را با این جمله شرطی آغاز می‌کند که «اگرچه تحریر وقایعی که منسوب به نسوان و عورات باشد در نظر همگان عجیب و بدیع می‌نماید...» ر.ک: ترکمان، اسکندربیگ، ذیل تاریخ عالم‌آرای عباسی، به تصحیح سهیلی خوانساری، کتابفروشی اسلامیة، تهران، ۱۳۱۷ شمسی، ص ۳۳.

«جهانگشای خاقان» اثری تاریخیست مربوط به دوره شاه اسماعیل اول که نویسنده آن ناشناخته است. این کتاب که آن را مکمل «حبیب السیر» دانسته‌اند، در مورد موقعیت زنان خاندان صفوی در بدو تأسیس این سلسله و نحوه تربیت شاه اسماعیل در گیلان، اطلاعات بسیار ذیقیمی ارائه می‌دهد.

«عالم آرای شاه اسماعیل» و «عالم آرای صفوی» در واقع کتاب واحدی هستند با دو تحریر مختلف که با نثری عامیانه و محاوره‌ای به نگارش درآمده‌اند و این امر حاکی از آن است که نویسنده آن باید از میان مردم عامی برخاسته باشد که چندان تحصیلاتی ندارند؛ نویسنده گمنام این اثر کوشیده تا به شیوه نقالان، با شاخ و برگ دادن به رویدادها از شاه اسماعیل یک اسطوره بسازد، به همین لحاظ این اثر نمی‌تواند در مورد رویدادهای سیاسی و نظامی دوره شاه اسماعیل چندان قابل اعتماد باشد؛ اگرچه به دلیل پایگاه طبقاتی نویسنده آن، مطالب جالبی در مورد آداب و رسوم و باورهای مردم این دوره در این کتاب وجود دارد که از لحاظ جامعه‌شناسی مردم این دوره مهم تلقی می‌شود.

«احسن التواریخ» تألیف حسن بیگ روملو است که ظاهراً در ۱۲ جلد نوشته شده است، اما تنها مجلدات یازدهم و دوازدهم آن که شامل وقایع سال‌های ۸۰۷ - ۹۸۵ هـ. ق می‌باشد، به‌جا مانده است. مؤلف اگرچه یکی از قورچیان قصر سلطنتی بوده و این اثر را در جانبداری از صفویان نوشته، اما این امر مانع از آن نشده تا وی در برابر اشتباهات و نقاط ضعف شاهان صفوی و عمال آنها سکوت نماید. یکی از وجوه تمایز این اثر با دیگر آثار هم عصر خویش، نگرش متفاوت حسن بیگ روملو نسبت به شخصیت، سلطنت و مرگ شاه اسماعیل دوم است.

«خلاصة التواریخ» تألیف قاضی احمد بن شرف‌الدین الحسین حسینی قمی می‌باشد که تاریخ صفویان را از روزگار شیخ صفی‌الدین اردبیلی تا نخستین سال‌های سلطنت شاه عباس اول به رشته تحریر در آورده است. با توجه به این که مؤلف به امر دیوانی اشتغال داشته، خود شاهد و ناظر بسیاری از وقایع دوره شاه تهماسب و پسرانش - شاه اسماعیل دوم و شاه محمد خدابنده - بوده است. همچنین تعلق او به علم و هنر و معاشرت با علما و هنرمندان، سبب شده تا اطلاعاتی وسیع در زمینه‌های مختلف کسب کند و با نگرشی منطقی به قضایا بنگرد؛ به‌طوری که لحن صریح و انتقادی او در برابر تبه‌کاری‌ها و جنایات دستگاه حاکم، گهگاه در خلال وقایع‌نگاری او به چشم می‌خورد. مطالبی که قمی در مورد مهدعلیا و پریخان خانم به رشته تحریر در آورده، در هیچ کتاب دیگری به این تفصیل ذکر نشده است. در مجموع می‌توان این کتاب را یکی از معتبرترین و مهم‌ترین منابع دوره اول صفویه به شمار آورد.

«نقاوة الآثار فی ذکر الاخیار» نوشته محمود بن هدایت... افوخته‌ای نطنزی است که یکی از حساس‌ترین دوران تاریخ صفویه را که از مرگ شاه تهماسب شروع می‌شود و به سال‌های اولیه سلطنت شاه عباس اول خاتمه می‌یابد، مورد بررسی قرار می‌دهد (۹۸۵ - ۱۰۰۷ ه. ق). این دوره از آن رو برای ما اهمیت دارد که در آن زنانی همچون پریخان خانم و مهدعلیا نقش بارزی را در امور سیاسی ایفا نموده‌اند و مزیت نقاوة الآثار... در این است که روایت‌هایی از وقایع این دوران نقل کرده است که یا در منابع دیگر بدان اشاره‌ای نشده و یا آن که به اختصار نقل شده است. سرگذشت خان‌احمد گیلانی، روابط شاه اسماعیل دوم با حسن بیگ حلواچی، نقش حرم‌سرا در مرگ شاه اسماعیل دوم و اقدامات پریخان خانم بعد از مرگ شاه تهماسب و شاه اسماعیل دوم، از جمله‌ی این روایات هستند. اما عجیب آن است که نطنزی به بعضی از وقایع نیز اصلاً اشاره‌ای نکرده، قضیه قتل مهدعلیا که در منابع دیگر به تفصیل آمده نمونه‌ای از این دست می‌باشد. یکی دیگر از مزایای نقاوة الآثار... که آن را برای موضوع این پژوهش با اهمیت می‌سازد، نزدیک شدن به زندگی خصوصی شاهان صفوی است. در مجموع این اثر تاریخی، یکی از آثار مهم و معتبر این دوره محسوب می‌شود که بررسی تطبیقی آن با آثار و منابع هم‌عصر خویش و به خصوص «عالم آرای عباسی» می‌تواند به روشن شدن بسیاری از قضایای مبهم این دوره کمک کند.

«تاریخ عالم آرای عباسی» تألیف اسکندر بیگ ترکمان - که همچون بسیاری از آثار این دوره، تاریخ صفویه را از شیخ صفی‌الدین اردبیلی تا زمان حیات موّرخ پیگیری می‌کند - را می‌توان معروف‌ترین و معتبرترین منبع تاریخی این دوره به شمار آورد. چرا که نویسنده آن به اقتضای مناصبش در حکومت صفوی - قورچیگری و سپس منشیگری - خود شاهد و ناظر بسیاری از وقایع بوده و همچنین به بایگانی مدارک و اسناد دولتی نیز دسترسی داشته است. ضمن آن که وقایعی را که خود از آن بی‌اطلاع بوده از افراد معتبر و موثق جویا شده و با ذکر نام راوی در کتابش درج نموده است که به‌خصوص در دوره شاه اسماعیل دوم، این نقل‌قول‌ها افزایش چشم‌گیری می‌یابد. به احتمال زیاد دوری اسکندر بیگ از دربار شاه اسماعیل دوم علت این مسأله بوده، چرا که به نظر می‌رسد اسکندر بیگ به دلیل حمایت از حیدر میرزا - رقیب شاه اسماعیل دوم برای احراز سلطنت - مغضوب شاه اسماعیل دوم واقع شده و از دربار طرد شده است. شاید به همین دلیل باشد که اسکندربیگ حتی یک بار نیز در سرتاسر کتابش از به کار بردن عنوان «شاه» - یا هر لقب دیگر که معرّف این عنوان باشد - برای شاه

اسماعیل دوم خودداری کرده و فقط او را «اسمعیل میرزا» نامیده است.

تاریخ عالم آرای عباسی، منبعی بسیار مهم در مورد مناصب درباری و پیوندهای خویشاوندی صفویان با اقشار مختلف جامعه محسوب می‌شود. همچنین در هیچ منبعی از دوره صفویه، همچون عالم آرای عباسی، به تفصیل در مورد وقایع گرجستان سخن به میان نیامده است.

اسکندریگ ترکمان وقایع سلطنت شاه صفی را نیز تحت عنوان «ذیل تاریخ عالم آرای عباسی» تا سال ۱۰۴۲ ه. ق. - که سال وفاتش بود - به رشته تحریر در آورد. این قسمت به انضمام قسمتی از «خلدبرین» محمدیوسف مورخ متخلص به «واله» که وقایع سلطنت شاه صفی را از سال ۱۰۴۲ ه. ق. به بعد دنبال می‌کند، در یک کتاب واحد تحت عنوان «ذیل تاریخ عالم آرای عباسی» به کوشش سهیلی خوانساری تصحیح و به چاپ رسیده است.

«دون ژوان ایرانی» تألیف اروج بیگ بیات اگرچه در خارج از کشور نوشته شده، اما به دلیل آن که نویسنده یک فرد ایرانی بوده، در این قسمت مورد بررسی قرار گرفته است. اروج بیگ بیات نویسنده این کتاب، کسی بود که شاه عباس اول او را به همراه هیأتی به سرپرستی سرآنتونی شرلی و حسین علی بیگ بیات، روانه دربار شاهان اروپایی کرد. اما اعضاء آن هیأت در اروپا دچار اختلاف شدند و از میان آنها، اروج بیگ و دو نفر دیگر در اروپا باقی‌مانده، به دین مسیحیت در آمدند. اروج بیگ بیات در اروپا تاریخی در مورد سلسله صفویه به رشته تحریر در آورد که اگرچه مبری از غرض‌ورزی و اشتباهات تاریخی نیست، اما به دلیل آن که نویسنده به دور از سخط و غضب شاهی این کتاب را نوشته، می‌تواند حائز اهمیت باشد.

«تاریخ عباسی یا روزنامه ملاجلال» نوشته ملاجلال‌الدین محمد منجم یزدی، مشهور به «ملاجلال» منجم مخصوص شاه عباس اول است که وقایع سال‌های ۹۷۹ - ۱۰۲۰ ه. ق. را در بر می‌گیرد. اگرچه نثر کتاب پیچیده و در بعضی قسمت‌ها مبهم و نارسا می‌باشد، اما از آنجا که نویسنده به اقتضای منصبش در سفر و حضر همراه شاه عباس بوده و شاهد و ناظر وقایع بوده است؛ مطالعه این اثر خالی از فایده نمی‌باشد.

دسته دوم از منابع دوره صفوی که تعداد اندکی از منابع این دوره را شامل می‌شوند، منابعی هستند که وقایع دوران سلطنت شاه صفی و شاه عباس دوم را در بر می‌گیرند. به طور کلی ویژگی‌های این منابع در مقایسه با منابع دسته اول، نثر مصنوع و پیچیده، عدم اشاره به وضعیت زنان درباری و ایجاز

آنها در بیان مطالب می‌باشد. البته این منابع از جهات دیگری چون توصیف دقیق مراسم درباری و جشن‌ها، شناخت مناصب درباری و موقعیت خواجه‌سرایان می‌تواند بسیار حائز اهمیت باشد؛ چرا که اکثر نویسندگان این دوره از صاحب منصبان منتفذ و رده بالای حکومت صفوی محسوب می‌شده‌اند، از مهم‌ترین آثار این دوره می‌توان به «خلاصه السیر» نوشته محمد معصوم بن خواجگی اصفهانی، مشرف اصطبل شاه صفی، «عباس‌نامه» نوشته محمدطاهر وحید قزوینی، وقایع‌نگار شاه عباس دوم و صدر اعظم شاه سلیمان و شاه سلطان حسین که اگرچه تا سال ۱۱۱۰ ه. ق. در قید حیات بوده، اما تنها وقایع ۲۲ سال (۱۰۵۵ - ۱۰۷۴ ه. ق.) از سلطنت ۲۵ ساله شاه عباس دوم را به رشته تحریر در آورده است و سرانجام باید به «تاریخ ملاکمال» نوشته ملاکمال، منجم دربار شاه صفی و شاه عباس دوم، اشاره کرد که تنها کتابی است که در این دوره با نثری ساده و بی‌تکلف نگاشته شده است.

دسته سوم از منابع دوره صفویه منابعی هستند که در آستانه سقوط صفویان و یا بعد از سقوط این سلسله به نگارش درآمده‌اند و به وقایع اواخر سلطنت شاه سلیمان و شاه سلطان حسین پرداخته‌اند و کوشیده‌اند تا علل و عوامل سقوط این سلسله را ریشه‌یابی کنند. اهمیت این آثار در این است که چون نویسندگان آن، اکثر آکتابشان را بعد از سقوط سلسله صفویه به نگارش در آورده‌اند و لذا کمتر دچار «خودسانسوری» شده‌اند. ذیلًا به بررسی اجمالی این منابع می‌پردازیم.

«دستور شهریاران» که وقایع پنج ساله نخست سلطنت شاه سلطان حسین را در بر می‌گیرد، نوشته محمدابراهیم بن زین‌العابدین نصیری، مجلس‌نویس شاه سلطان حسین است که به اقتضای منصبش در مورد این وقایع به تفصیل سخن گفته است؛ اما به درستی مشخص نیست چرا نویسنده، وقایع‌نگاری خود را از سال ۱۱۱۰ ه. ق. به بعد دنبال نکرده، محتمل به نظر می‌رسد که او در این سال فوت کرده یا از منصبش برکنار شده باشد؛ به هر حال دستور شهریاران، منبع بسیار مهمی برای شناخت وقایع ابتدای سلطنت شاه سلطان حسین و به خصوص نفوذ خواجه‌سرایان در این دوره می‌باشد.

منظومه «مکافات‌نامه» یکی از آثار بدیع این دوره محسوب می‌شود که سراینده آن ناشناخته مانده است. سراینده این اثر آن چنان که در یکی از اشعارش نیز بدان اشاره کرده، یکی از صاحب‌منصبان حکومت صفوی بوده که به دلایلی نامعلوم در اواخر سلطنت شاه سلطان حسین از مقام خود معزول شده، روانه زندان گردید. موضوع اصلی مکافات‌نامه، بررسی علل و زمینه‌هایی است که موجبات سقوط صفویان را فراهم می‌آورد، از این رو سراینده به بررسی نقش درباریان، علما و خواجه‌سرایان در

این زمینه می‌پردازد و به‌خصوص برای خواجه‌سرایان سهم خاصی قائل می‌شود. اشعار این کتاب در مورد فساد مالی خواجه‌سرایان و خصوصیات اخلاقی آنها، جالب توجه می‌باشد.

«تذکرۃ الملوک» نوشته میرزاسمیعاً و «دستور الملوک» نوشته میرزا رفیعاً (میرزارفیع انصاری مستوفی الممالک) و «القاب و مواجب دوره سلاطین صفویه» تألیف میرزاعلی‌نقی نصیری، سه رساله‌ای هستند که به تشکیلات اداری حکومت صفوی پرداخته‌اند. این رساله‌ها که در دوره شاه سلطان حسین و شاه تهماسب دوم نوشته شده‌اند؛ به دلیل تشریح مناصب خواجه‌سرایان و صاحب‌منصبان حرماً حائز اهمیت می‌باشند.

«زبدۃ التواریخ» تاریخ عمومی است که محمدمحسن مستوفی در سال ۱۱۵۴ ه. ق. به فرمان رضاقلی میرزا افشار به رشته تحریر در آورده است. اهمیت این اثر از این رو است که مؤلف آن در خدمت محمدآقای خواجه، ناظر مسجد جامع مشهد مقدس بوده و توطئه او و همدستانش را علیه فتحعلی‌خان داغستانی صدر اعظم - که منجر به معزول و مکحول شدن وی می‌شود - از نزدیک شاهد بوده و روایت کرده است.

«مجمع التواریخ» اثری دیگر در مورد وقایع دوران سلطنت شاه سلطان حسین است که توسط میرمحمد خلیل مرعشی صفوی در اواخر دوره زندیه، تألیف شده است. وی علیرغم منسوب بودن به خاندان صفوی* با بی‌طرفی کامل، اوضاع آشفتگی و نابسامانی کشور را در دوره شاه سلطان حسین ترسیم نموده است. این کتاب نیز در مورد رشوه‌خواری‌ها و توطئه‌چینی‌های خواجه‌سرایان، منبع مهمی محسوب می‌شود.

«فوائد الصفویه» تألیف ابوالحسن قزوینی که در اوایل دوره قاجاریه نوشته شده، اگرچه بیشتر به سرگذشت خاندان صفوی، بعد از سقوط سلسله صفویه پرداخته، اما مطالبی نیز در مورد دوران سلطنت شاه سلیمان و شاه سلطان حسین دارد که با وجود اختصار، حائز اهمیتند و در منابع دیگر به چشم نمی‌خورند.

* - وی نواده سیدمحمد، متولی آستان قدس مشهد بود که در سال ۱۱۶۳ ه. ق تحت عنوان «شاه سلیمان ثانی» مدت کوتاهی سلطنت کرد و در همان سال به دست یوسف‌علی خان جلایرکور و معزول شد.

اما «رستم التواریخ» که در این کتاب به کرات مورد استناد واقع شده، اثر محمد هاشم آصف^{۳۱} ملقب به رستم الحکما است. مطالب این کتاب که تسلسل زمانی آن حفظ نشده، دربرگیرنده وقایع سلطنت آخرین شاه صفوی و حکومت‌های افشاریه و زندیه است که البته مؤلف وقایع دوران سلطنت شاه سلطان حسین را به نقل از پدرش «امیر محمد حسن خوش حکایت» ذکر کرده است. رستم التواریخ، به لحاظ بیان مسائل و مشکلات اجتماعی این دوره، از سایر منابع دوره صفویه متمایز می‌باشد و اگرچه در بیان بعضی از مسائل و وقایع راه اغراق و گرافه را پیموده است - که آن هم به نظر می‌رسد برای اضافه نمودن چاشنی طنز به نوشته‌هایش باشد و نه جعل واقعیت - اما به خوبی توانسته سیر انتقال فساد را از دربار به جامعه عصر صفوی نشان دهد. رستم التواریخ همچنین به دلیل پرداختن به مسائل مذهبی اواخر دوره صفویه و مخارج و هزینه‌های سرسام‌آور حرمسرا، بسیار حائز اهمیت می‌باشد.

۲ - منابع اروپایی

اکثر منابع اروپایی دوره صفویه، شامل سفرنامه‌های سیاحان اروپایی می‌شود که به دلایل مختلفی در دوره صفویه - و به خصوص در دوره دوم آن - به ایران سفر کرده‌اند، به طوری که عده‌ای از آنها همانند فیگوئروا و اولثاریوس در قالب هیأت‌های سیاسی به ایران سفر کرده‌اند؛ گروهی از آنها همچون شاردن و تاورنیه به قصد تجارت راهی ایران و دیگر کشورهای مشرق زمین شده‌اند؛ بعضی از آنها نیز مانند سانسون، دومان و کروینسکی، کشیش بوده‌اند که برای تبلیغ آیین مسیحیت وارد ایران شده‌اند و در نهایت دسته‌ای از آنها همچون دلاواله و کارری صرفاً به قصد سیاحت و جهانگردی به ایران آمده‌اند. به هر حال این سیاحان تحت هر عنوان و هدفی که به ایران سفر کرده باشند، سفرنامه‌هایشان دو مزیت عمده بر آثار مورخان ایرانی دارد. نخست آن که عدم وابستگی آنها به دربار و هیأت حاکمه موجب شده تا آن‌چه را مشاهده نموده‌اند، به دور از حبّ و بغض پادشاه به نگارش درآورند. و مزیت دوم سفرنامه‌ها، تنوع مضامین آنهاست، چرا که سیاحان خارجی برخلاف مورخان ایرانی که صرفاً به شرح رویدادهای سیاسی و نظامی اکتفا نموده‌اند؛ به موضوعات مختلفی همچون

* - عزیزا... بیات وی را محمد هاشم حسینی معرفی کرده که البته در مقدمه مصحح و متن کتاب مشهود نیست.

ر.ک: بیات عزیزا...، شناسایی منابع و مآخذ تاریخ ایران، نشر امیرکبیر، تهران، ۱۳۷۴، ج ۲، ص ۲۴.

اوضاع اجتماعی و اقتصادی، روابط کارگزاران حکومتی، نظام تعلیم و تربیت و... پرداخته‌اند. علاوه بر این، سیاحان خارجی از امکانات بیشتر و محدودیت‌های کمتری نسبت به مورخان ایرانی برخوردار بوده‌اند؛ فی‌المثل در مورد حرمسرا، شاهان صفوی در پاره‌ای از مواقع به سیاحان خارجی، اجازه بازدید از حرمسرا را می‌دادند؛ امکانی که حتی فکر آن نیز به مخیله‌ی مورخان درباری نمی‌گنجید.

در مقابل این محاسن، معایبی نیز برای سفرنامه‌ها مترتب است که عمده‌ترین آنها اشتباهات و غرض‌ورزی‌های آنهاست؛ اما اشتباهات آنها ناشی از ناآشنایی نویسندگانشان با فرهنگ و تمدن ایران، نظام اداری کشور و مسائل دینی بوده و غرض‌ورزی‌هایشان نیز ریشه در پاره‌ای از رفتارهای نادرست سلاطین صفوی و نیز عدم تحقق آمال و اهداف شخصی و ملی‌شان از سوی حکومت صفویه داشته است. آنتونی جنکینسون که شاه تهماسب او را به طرز ناشایستی از دربار بیرون راند* و فیگوروا سفیر اسپانیا که خواسته‌های کشور متبوعش از جانب شاه عباس اول اجابت نشد،** طبعاً نوشته‌هایشان، نمی‌تواند عاری از غرض‌ورزی و شبهه‌سازی باشد؛ اما در مجموع سفرنامه‌ها منبع اطلاعاتی بسیار مهمی در مورد زوایای پنهان حکومت و جامعه عصر صفوی محسوب می‌شوند و به خصوص اهمیت آنها در دوره دوم صفویه که با کاهش منابع ایرانی مواجه‌ایم، افزایش می‌یابد. ذیلاً به بررسی مهم‌ترین سفرنامه‌های دوره صفویه براساس تقدّم زمانی‌شان می‌پردازیم:

سفرنامه بازرگان گمنام و نیز یکی که در دوره شاه اسماعیل دوم به ایران سفر کرده و سفرنامه دالساندری سفیر و نیز یکی درباره شاه تهماسب، از نخستین سفرنامه‌های دوره صفویه محسوب می‌شوند، که صرف‌نظر از اشتباهات و غرض‌ورزی‌هایشان، می‌تواند برای آگاهی از وضعیت زنان حرمسرا در دوره اول صفویه، مفید واقع شوند. به خصوص آن که این سفرنامه‌ها از معدود سفرنامه‌های سیاحان اروپایی در دوره اول صفویه می‌باشند.

* - شاه تهماسب که شاهی متعصب محسوب می‌شد، بعد از آن که فهمید جنکینسون مسیحی است، دستور اخراج او را از دربارش صادر کرد و برای تطهیر قصرش شخصی را مأمور نمود که همزمان با خروج جنکینسون انگلیسی از دربارش، مسیر خروج او را از قصر خاک‌پاشی نماید.

** - درخواست‌های این سفیر مغرور، استرداد بحرین و نوار ساحلی شمالی هرمز و اخراج مستشاران کمپانی هند شرقی انگلیس بود که شاه عباس با آنها مخالفت نمود.

سفرنامه «آنتونیو دو گوئه آ» سفیر اسپانیا، از این رو اهمیت دارد که وی در موقع حضور شاه عباس اول در حرمسرا، موفق به بازدید از حرمسرای شاه شده است، اما متأسفانه این سفرنامه به فارسی ترجمه نشده و تنها قسمتی از آن توسط نصرا... فلسفی ترجمه و در کتاب «زندگانی شاه عباس اول» درج شده است؛ که به هر حال مغتنم شمرده می‌شود.

سفرنامه «پیترو دلاواله» که در دوره شاه عباس اول به ایران سفر کرده از بسیاری جهات، یکی از معتبرترین و موثق‌ترین سفرنامه‌های دوره صفویه محسوب می‌شود، به دلیل آن که اولاً دلاواله نویسنده چیره‌دستی بوده که با توصیفات دقیق خود از مشاهداتش، صحنه‌های جالبی را در سفرنامه‌اش خلق نموده است. علاوه بر این او از قدرت استنتاج خوبی برخوردار بوده و کوشیده تا در مواجهه با شایعاتی که در افواه عمومی جریان داشته، آن چه را که عقلانی و منطقی به نظر نمی‌رسیده، مورد پذیرش قرار ندهد و ثانیاً دلاواله چون در اکثر مواقع و حتی در یکی از جنگ‌ها - آنگونه که خود اشاره می‌کند - شاه عباس اول را همراهی می‌نموده، خود شاهد و ناظر بسیاری از اتفاقات بوده است و به ویژه آن که چون همسرش نیز او را در این سفرها همراهی می‌کرده و اکثر اوقات با زنان حرمسرا به سر می‌برده است، موفق شده اطلاعات بسیار با ارزشی را در مورد زنان حرمسرا به خواننده‌اش ارائه دهد و در نهایت آن که آشنایی دلاواله با زبان‌های فارسی، ترکی و عربی، این امکان را به راحتی برای او فراهم آورده که با شاه، درباریان، خواجه‌سرایان و مردم به گفتگو بنشیند و اطلاعاتی را از طریق آنها کسب کند.

«دن گارسیا دیسیلوا فیگوئروا» سفیر اسپانیا در دربار شاه عباس اول از جمله سیاحانی است که به دلیل عدم تحقق یافتن منافع کشورشان، خصومت و غرض‌ورزی را در مواجهه با فرهنگ و تمدن کشورمان، به حد کمال رسانده‌اند. برای نمونه وی در قسمتی از سفرنامه‌اش، تمام مسلمانان را کافر دانسته^(۱) و یا در جایی دیگر ایرانی‌ها را بربر خوانده^(۲) و یا در مورد زنان ایرانی نوشته، که منزلت و اعتبار آنها بعد از رواج اسلام در ایران تضعیف شده است.^(۳) صرف‌نظر از این غرض‌ورزیها، مطالعه سفرنامه فیگوئروا برای آگاهی از کیفیت برگزاری جشن‌ها، مراسم درباری، نحوه حضور زنان در این

۱- ر.ک: سفرنامه فیگوئروا، ترجمه غلامرضا سمیعی، نشر نو، تهران، ۱۳۶۳، ص ۲۳۲.

۳- همان، ص ۲۷۷.

۲- همان، ص ۲۶۴.

مراسم و جشن‌ها، مسافرت‌ها و گردشهای زنان حرمسرا که توأم با اجرای «قرق» بوده و نیز ساختمان حرمسرا می‌تواند مفید واقع شود.

«سفرنامه اولتاریوس»: آدام اولتاریوس، منشی سفیر فردریک دوک هلشتاین بود که از طریق روسیه وارد ایران شد. اولتاریوس در سفرنامه‌اش اطلاعات بی‌نقص و دقیقی را در مورد مناصب مرتبط با حرمسرا از جمله «یساولان صحبت» و «مهر» ارائه کرده که در سفرنامه‌های دیگر کمتر به این شکل مطرح شده است. همچنین مطالبی که اولتاریوس از اوضاع اجتماعی این دوره ذکر کرده، بی‌نظیر می‌نماید. اما مطالبی که اولتاریوس در مورد ساختمان حرمسرا نوشته در مقایسه با سفرنامه‌های دیگر بسیار مختصر، ناقص و کم دقت است.

«سفرنامه تاورنیه»: تاورنیه جواهرفروش فرانسوی است که همچون شاردن به قصد تجارت در دوره شاه صفی، شاه عباس دوم و شاه سلیمان، دست کم ۹ بار راهی ایران شد. او نیز همچون شاردن، نقاشی را همراه خود به سفر آورده بود تا از شاهکارهای معماری، لباس و حیات اجتماعی ایرانیان تصاویری تهیه کند؛ اما متأسفانه بسیاری از این تصاویر از بین رفته و به دست ما نرسیده‌اند. سفرنامه تاورنیه حاوی اطلاعات با ارزش و مهمی در مورد مناصب و زنان حرمسرا می‌باشد. تاورنیه علی‌رغم آن که دفعات زیادی به ایران سفر کرده، تسلط زیادی بر زبان فارسی نداشت، لذا به غیر از آنچه که خود شاهد و ناظر آن بوده، در باقی موارد، گفته‌های او را با قید احتیاط باید پذیرفت.

«رافائل دومان» کشیش فرانسوی و رییس مبلغان کاپوسن مقیم اصفهان که چهارده سال در ایران بسر برده بود، به علت آشنایی با زبان فارسی، به عنوان مترجم شاه عباس دوم ناظر بسیاری از وقایع دربار او بوده است. توضیحات دومان راجع به مناصب درباری و به خصوص مناصب مربوط به حرمسرا، از دقیق‌ترین توصیفاتی است که سیاحان خارجی از نظام اداری صفویان به عمل آورده‌اند. بسیاری از سیاحان از جمله کمپفر و سانسون از مطالب و یادداشت‌های دومان که تحت عنوان «وضع ایران در سال ۱۶۶۰» به چاپ رسیده، استفاده کرده‌اند. قسمتی از این یادداشت‌ها توسط عباس آگاهی با عنوان «وضع ایران در زمان شاه عباس ثانی» به فارسی ترجمه شده است که ما در این کتاب از آن بهره گرفته‌ایم.

«سفرنامه سانسون»: مارتین سانسون، کشیش و مبلغ فرانسوی است که در سال ۱۶۸۲ م / ۱۰۹۵ ه. ق به ایران آمد و سال‌های متعددی در کشور ما اقامت گزید و به تدریج با زبان فارسی آشنا شد.

سانسون از احترام ویژه‌ای نزد شاه سلیمان برخوردار بوده و آنچنان که خود می‌گوید در بسیاری از مجالس و میهمانی‌های شاه سلیمان حضور داشته و از جای معین و ثابتی در جلسات درباری برخوردار بوده است.^(۱) از این رو به نظر می‌رسد وی نیز همچون دومان نقش مترجم را برای شاه سلیمان ایفا می‌نموده است.

مطالبی که سانسون در سفرنامه‌اش مطرح کرده، از جمله در مورد اشتغالات و زندگی روزمره زنان حرمسرا و لباس و زیورآلات آنان، بی‌نظیر و بسیار مهم تلقی می‌شود. همچنین سفرنامه سانسون به لحاظ حضور مستمر وی در دربار، از نظر ساختار اداری حکومت صفوی حائز اهمیت است. مطالبی که سانسون در مورد سرنوشت فجیع و غم‌بار شاهزادگان نوشته بسیار با ارزش می‌باشد صرف نظر از برداشت‌ها و تفاسیر مذهبی سانسون، سفرنامه او یکی از قابل اعتمادترین سفرنامه‌های دوره صفویه به شمار می‌آید.

«سفرنامه کمپفر»: انگلبرت کمپفر، طبیب و جهانگرد آلمانی است که در سال ۱۶۸۴ م / ۱۰۹۶ هـ. ق - یعنی درست یک سال بعد از ورود سانسون به ایران - به اتفاق سفیر سوئد به ایران آمد و مدتی در شهرهای مختلف ایران اقامت گزید. سفرنامه کمپفر حاوی نکات مهمی در مورد نحوه آموزش ولیعهد در حرمسرا و تأثیرات مخرب آن بر حکومت صفوی، مناصب خواجه‌سرایان و نفوذ گسترده آنها در حکومت شاه سلیمان، روابط فواحش با دربار و زنجارگی‌های شاه سلیمان است. همچنین به دلیل آن که کمپفر به عنوان طبیب توانسته به حرمسرای شاه سلیمان راه پیدا کند، توصیفات جامع و دقیقی از ساختمان حرمسرا به عمل آورده که به همراه توصیفات شاردن، جامع‌ترین اطلاعاتی است که ما از ساختمان حرمسرا در دوره صفویه در اختیار داریم. همچنین کمپفر، نقشه‌ای از قصرها و حرمسراهای شاهان صفوی ترسیم کرده که بسیار حائز اهمیت است. مطالبی نیز که کمپفر در مورد آموزش زنان و دختران در حرمسرا ذکر کرده، در بین سفرنامه‌های سیاحان اروپایی منحصر به فرد می‌باشد.

«سفرنامه شاردن»: شاردن که در زمان سلطنت شاه عباس دوم و جانشین او شاه سلیمان، سه بار به ایران سفر کرده و مجموعاً ده سال در کشور ما اقامت داشته، جامع‌ترین و مفصل‌ترین توصیفات را از حرمسرا و موضوعات مختلف دیگر به عمل آورده است. بهتر است عوامل توفیق شاردن را نسبت به

دیگر سیاحان، از زبان خود او بشنویم: «نوشته‌های من نه آن است که یک جهانگرد ظاهرین، بدون تعمق و تأمل بر روی کاغذ آورده است، من در طی ده سال که در ایران بوده‌ام، بیشتر اوقاتم را در اصفهان به سر برده‌ام. اغلب کاخ‌ها و بناهای بزرگ را به دقت دیده‌ام و هیچ عمارت مهمی نبوده که از نظرم دور مانده باشد. افزون بر این چون هم زبان مردم این کشور را درست می‌دانم و هم به سبب اشتغال به کار بازرگانی، با بیشتر بزرگان و جاه‌مندان و درباریان رفت و آمد و سروکار داشته‌ام و به سمت تاجر مخصوص شاهنشاه مباحی و سرافراز بوده‌ام مطمئن آنچه می‌آورم از حقیقت و صحت به دور نیست.»^(۱) البته یکی دیگر از دلایل موفقیت شاردن منابع متنوع اطلاعاتی او بوده که در سایه کنجکاوی‌هایش به آنها دست می‌یازیده است. شاردن بارها در خلال سفرنامه‌اش، منابع اطلاعاتی‌اش را برای خوانندگان معرفی کرده که یکی از مهم‌ترین این منابع، خواجه‌سرایان بوده‌اند. اگرچه قبلاً گفتیم که خواجه‌سرایان افرادی رازنگه‌دار محسوب می‌شدند، اما گویا رنگ خواب آنها در اختیار شاردن قرار داشته، چرا که شاردن در جایی از سفرنامه‌اش می‌نویسد که وی در راه کسب اطلاعات صحیح و قانع‌کننده از بذل مال نیز دریغ نمی‌ورزیده است.^(۲) که از این گفته شاردن می‌توان نتیجه گرفت که وی با پرداخت رشوه از آنان اطلاعاتی در مورد زنان حرم‌سرا کسب می‌کرده است. البته پرداخت رشوه را می‌توان به موارد دیگری نیز، همچون ماماها و قابله‌هایی که برای به دنیا آوردن نوزادان و شیردادن به آنها در حرم‌سرا تردد می‌کردند^(۳) و یا زنان یهودی که برای فروش لباس یا زیورآلات به حرم‌سرا می‌رفتند،^(۴) تعمیم داد. علاوه بر اینها، یکی از منابع مهم دیگر شاردن در کسب خبر از حرم‌سرا، زنانی بوده‌اند که بنا به دلایل گوناگونی مورد غضب و خشم شاه واقع شده و شاه برای تنبیه، آنها را طلاق داده، به عقد افرادی از طبقات پایین با مشاغل پست و فرومایه در می‌آورد؛ شاردن کسب اطلاعات از این زنان را به مراتب از خواجه‌سرایان آسان‌تر می‌داند،^(۵) چرا که آنها به علت خصومتی که با شاه پیدا کرده بودند، انگیزه لازم را برای فاش ساختن اسرار حرم‌سرا داشتند.

سفرنامه شاردن در برگیرنده مطالب بسیار مهم و باارزشی در مورد ساختمان حرم‌سرا، تشکیلات و

۱ - سفرنامه شاردن، ج ۴، ص ۱۲۹۷. ۲ - همان، ص ۱۰۶۷.

۳ - همان، ص ۱۳۱۸. ۴ - همان، ص ۱۴۵۲.

۵ - همان، ص ۱۳۱۸.

انتظامات آن، نحوه تربیت شاهزادگان در حرمسرا، مصائب و آلام زنان حرمسرا، خصوصیات اخلاقی، منشاء، وظایف، مناصب خواجه‌سرایان و ثروت و تجملات زنان خاندان سلطنتی است که موجب شده، سفرنامه شاردن به صورت دایرةالمعارفی در مورد حرمسرای شاهان صفوی درآید. یکی دیگر از نقاط قوت سفرنامه شاردن، تصاویری است که وی به کمک نقاشی به نام «گرلو» از شاهکارهای معماری، لباس زنان حرمسرا و حیات اجتماعی مردم تهیه کرده است. البته در کنار محاسنی که برای سفرنامه شاردن برشمردیم، این سفرنامه با کاستی‌ها و نواقصی نیز مواجه است که علاوه بر وجود پاره‌ای از اشتباهات و غرض‌ورزی‌ها که وجه مشترک تمام سفرنامه‌های سیاحان اروپایی است، شاردن در بعضی از جاها دچار تناقض‌گویی شده که به خصوص این مسأله در مورد آمار و ارقامی که شاردن در مورد مسائل مالی ارائه داده، مشهود است.

«سفرنامه کاری»: جملی کاری جهانگرد ایتالیایی است که در سال ۱۱۰۵ ه. ق وارد ایران شد و ورود او مصادف با مرگ شاه سلیمان و انتقال سلطنت به شاه سلطان حسین بود. لذا سفرنامه او در این مورد می‌تواند حاوی نکات مهمی باشد، ضمن آنکه سفرنامه کاری برای بررسی اوضاع اجتماعی اواخر دوره صفویه، خالی از فایده نیست.

«سفیر زیبا»: این کتاب سرگذشت سفر زنی وجیهه به نام «ماری کلودپوتی» است که به همراه یک هیأت فرانسوی به دربار شاه سلطان حسین عزیمت کرد. سرگذشت و یادداشت‌های این زن در سفر به قلمرو عثمانی و ایران با استفاده از اسناد و منابع اواخر دوره صفویه، توسط «ایون گرس» نویسنده معاصر فرانسوی در سال ۱۹۷۲ م به چاپ رسید. کتاب گرس اگرچه بیشتر به شکل یک رمان تاریخی با تأکید بر مایه‌های عشقی و مبالغه‌گویی‌ها و مطالب اغراق‌آمیزی در مورد روابط شاه سلطان حسین با این زن، به رشته تحریر درآمده، اما بدین لحاظ که نویسنده از دیدگاهی روان‌شناسانه به موضوع حرمسرا و زنان و خواجه‌سرایان نگرسته درخور تأمل می‌باشد.

«سفرنامه کروینسکی»: یادداشت‌های تادوزیودا کروینسکی که به مدت ۱۸ سال در زمان شاه سلطان حسین در ایران اقامت داشته، از آن رو اهمیت دارد که او شاهد افول دولت صفوی و انقراض آن توسط محمود افغان بوده، به ویژه آن‌که او به عنوان پزشک به اردوی محمود افغان نیز تردد می‌کرده است. سفرنامه کروینسکی حاوی مطالب مهمی در مورد خصوصیات شاه سلطان حسین و درباریانش و توطئه‌چینی‌های آنها و اهل حرم علیه رجال شایسته مملکت و تلاش آنها برای کشانندن

شاه سلطان حسین به سمت عیاشی و میگساری است که در سفرنامه‌های دیگر این دوره وجود ندارد. ژان آنتونیو دوسر سو با توجه به یادداشت‌های کروسینسکی و سیاحان دیگری که در اواخر دوره صفویه به ایران سفر کرده‌اند، کتابی تألیف می‌کند، تحت عنوان «علل سقوط شاه سلطان حسین» که مهم‌ترین منبع در مورد موقعیت خواجه‌سرایان در دوره شاه سلطان حسین محسوب می‌شود.

«سقوط اصفهان» نوشته پطروس دی‌سرکیس گیلانتر که از جانب خلیفه بزرگ ارامنه به ایران فرستاده شد تا اطلاعاتی را در مورد اوضاع ایران برای روس‌ها تهیه نماید؛ «هجوم افغان و زوال دولت صفوی» که جونس هنوی در نوشتن آن از یادداشت‌های سیاحانی چون «کلراک» و «کروسینسکی» سود جسته و «بر افتادن صفویان و برآمدن محمود افغان» که حاوی اسناد و یادداشت‌های کارمندان کمپانی هند شرقی هلند موسوم به «واک» است و توسط ویلم فلور تنظیم شده، سه کتابی هستند که اطلاعات مفید و موثقی در مورد وضعیت حرمسرا در آستانه سقوط صفویان و مداخله و نفوذ خواجه‌سرایان در امور مملکتی، ارائه می‌دهند. این کتاب‌ها به خصوص برای تحقیق در مورد سرگذشت «احمد آغا» خواجه‌سرای سفید و نقش او در حکومت شاه سلطان حسین صفوی در زمره مهم‌ترین منابع قرار می‌گیرند.

علاوه بر منابع غنی دوره صفویه، تحقیقات ارزشمندی نیز در مورد این دوره توسط محققان خارجی و ایرانی صورت گرفته که از بین آنها که اشاراتی به موضوع حرمسرا داشته‌اند؛ می‌توان به «ایران عصر صفوی» اثر راجر سیوری اشاره کرد که با وجود گذشت زمان زیادی از تألیف آن، هنوز هم یکی از تحقیقات معتبر و قابل تأمل این دوره محسوب می‌شود. همچنین باید به «انقراض سلسله صفویه» اثر لارنس لاکهارت اشاره کرد که به بررسی عالمانه‌ای در مورد علل و زمینه‌های سقوط سلسله صفویه دست زده و در این میان قسمت مجزائی را به نقش حرمسرا در این مورد اختصاص داده است. از بین تحقیقات ایرانی نیز باید به «زندگانی شاه عباس اول» اثر ارزشمند نصرا... فلسفی اشاره کرد که در تألیف آن از اسناد و منابع معتبر و دست‌اولی بهره گرفته که دسترسی به آنها برای هر محقق به آسانی امکان‌پذیر نمی‌باشد.

بخش مقدماتی

بررسی جایگاه و نقش حرمسرا
در ساختار سیاسی و اجتماعی
تاریخ ایران (قبل از صفویه)



مدخل:

در برخورد اولیه با واژه حرمسرا دو سؤال به ذهن انسان خطور می‌کند، نخست آن‌که معنی این واژه و وجه تسمیه آن چیست؟ و دوم آن‌که علل تشکیل حرمسراها در تاریخ ایران و یا به‌طور کل در تاریخ جهان چه بوده است؟

در لغت‌نامه دهخدا واژه «حرمسرا» به معانی خانه زنان پادشاه و ثروت‌مندان، اندرون یا اندرونی، سرای حرم‌خانه، فغانستان، مشگویه، شبستان و پرده‌سرا آمده است. شاردن این واژه را عبری می‌داند که در تورات به معنی جایگاهی آمده است که «در آمدن به آن ممنوع و خلاف ادب و نزاکت و عرف و قانون باشد».^(۱) اما دلاواله این واژه را عربی می‌داند که به معنی «غیرقانونی»، «مخالف مذهب» و «نامشروع» آمده است؛^(۲) دلاواله دلیل اطلاق این واژه را به جایگاه اختصاصی زنان این‌گونه عنوان می‌کند: «می‌خواهند وانمود کنند، مکانشان جایگاه مقدسی است و آنان را نیز مانند شیئی مقدس باید نگه‌داری کرد و مورد پرستش قرار داد و شاید هم منظور این است که دیدن آنان برای دیگران ممنوع است و هیچ‌کس مجاز نیست به زن دیگری غیر از همسر خود نزدیک شود و او را ببیند و با او هم صحبت شود».^(۳) دلیل دیگر دلاواله برای وجه تسمیه حرمسرا به زعم او این است که ایرانیان روابط جنسی مرد و زن - حتی روابط مشروع زن و شوهر - را گناه می‌دانند؛^(۴) این سخن دلاواله به نظر میرسد حاکی از اطلاعات ناقص و سطحی او در مورد دین اسلام باشد. کمپفر نیز واژه «حرم» را از ریشه «حرام» می‌داند و علت مأخوذ شدن «حرم» را از این واژه «غیر قابل لمس بودن» زنان حرم می‌داند زیرا به جز صاحب حرم، خواجه سرایان محافظ حرم و طبیب معالج، کسی امکان دسترسی به آنان را

۱ - سفرنامه شاردن، ترجمه اقبال یغمایی، انتشارات توس، تهران، ۱۳۷۴، ج ۴، ص ۱۳۰۹.

۲ - سفرنامه پیتر دلاواله، ترجمه شعاع‌الدین شفا، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، ۱۳۴۸، ص ۱۰۱.

۳ - همان، ص ۱۰۳.

۴ - همان جا.

نداشته است.^(۱)

در مجموع از گفته‌های سیاحان اروپایی چنین استنباط می‌شود که حرمسرا محلی بوده، دارای حرمت و تقدس که داخل شدن به آن، برای مردانی غیر از صاحب آن و خواجگان حرم، حرام و عملی غیر قابل بخشش تلقی می‌شده و مستوجب مجازات سختی بوده است. منظور ما از حرمسرا در این پژوهش، حرمسرای شخص شاه است؛ که محل اقامت زنان و کنیزان شاه و زنان خاندان سلطنتی بوده است.

اما در پاسخ به سؤال دوم، باید گفت که به نظر می‌رسد یکی از عمده‌ترین دلایل تشکیل حرمسرا توسط شاهان و طبقه مرفه جامعه، میل مردان به «تعدد زوجات» است که ریشه در اعصار کهن دارد. در آن روزگار به خاطر ازدیاد جنگ‌ها و تلفات ناشی از آنها، مردانی که از مهلکه‌ها می‌گریختند و جان سالم از جنگ‌ها به در می‌بردند، برای سرپرستی از زنان که تعدادشان بیشتر از مردان بود، زنان متعددی اختیار می‌نمودند، به علاوه داشتن زنان زیاد موجب ازدیاد تعداد فرزندان می‌شد و در روزگاری که حوادث و بیماری‌ها و جنگ‌ها در کاهش جمعیت نقش به سزایی داشته، دارا بودن فرزند زیاد، نشانه نعمت و برکت بوده است.^(۲) علاوه بر عدم تناسب جمعیت و کثرت زنان نسبت به مردان، مصالح سیاسی و قومی، میل مردان متمول به کام‌جویی و به قول خانم دلریش با این دیدگاه که «زن جوان مرد پیر را جوان می‌کند» و نیز این مطلب که داشتن زنان متعدد و حرمسراهای گسترده نشانه ثروت و شوکت مردان بوده، خودبه‌خود نظام چندزنی را توجیه می‌کرده است.^(۳)

همان‌طور که اشاره شد مصالح سیاسی، یکی از اهداف تشکیل حرمسراها بوده (یکی از اهداف عمده ما نیز از نگارش این کتاب بررسی نقش تأثیرات سیاسی حرمسراست) که به خصوص در تاریخ ایران بعد از اسلام، با گسترش نقش ایلات در حیات سیاسی ایران، اهمیت بیشتری نیز می‌یابد. اصولاً ایلات و دربار از ایجاد روابط خویشاوندی و آنچه که تحت عنوان «ازدواج‌های سیاسی» می‌شناسیم،

۱ - سفرنامه کمپفر، ترجمه کیکاووس جهاننداری، انتشارات خوارزمی، تهران، ۱۳۶۳، چاپ سوم، ص ۵۸.

۲ - دورانت، ویل، لذات فلسفه، ترجمه عباس زریاب، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۷۷، چاپ یازدهم، صص ۶-۱۶۵.

۳ - دلریش، بشری، زن در دوره قاجار، انتشارات حوزه هنری سازمان تبلیغات اسلامی، تهران، ۱۳۷۶، ص ۲۳.

اهداف و منافع را متقابلاً در نظر داشته‌اند. از طرفی وجود زنان متعدد از قبایل و اقوام مختلف سراسر کشور، در حقیقت وسیله کسب خبر از دربار توسط آن قبیله بوده است و از طرفی این زنان اصولاً حکم گروگان را داشته‌اند و شاه از وجود آنان به منظور حفظ آرامش قبایل نواحی دوردست استفاده می‌کرده است.^(۱) اکنون به بررسی نقش و عملکرد سیاسی حرمسرا در تاریخ کشورمان می‌پردازیم.

فصل اول - حرمسرا در دوره باستان

۱ - هخامنشیان:

از دوران مادها - اولین قوم آریایی که موفق به تشکیل حکومت شدند - اطلاعاتی در خصوص حرمسرای شاهان آنان در دست نیست، اما آنچه که از فحوای تاریخ اجتماعی این دوره و به مدد اکتشافات باستان‌شناسان می‌توان فهمید، گذر از جامعه مادرشاهی به پدرشاهی است. ضمن آن که پیدایش نظام برده‌داری در جامعه ماد، زن را از مقام اول اجتماعی خود در نظام مادرشاهی، به مقام دوم در نظام پدرشاهی تنزل داد که این امر برای اولین بار منجر به به پیدایش بردگان زن (کنیزان) در تاریخ ایران شد.^(۱)

ازدواج سیاسی کمبوجیه اول - پدر کوروش دوم بنیان‌گذار حکومت هخامنشیان - با دختر آستیاک، آخرین پادشاه ماد، را می‌توان سرآغازی برای تشکیل حکومت هخامنشیان دانست.^(۲) بر عکس دوره ماد، که هیچ نشانی از حیات سیاسی زنان در ساختار حکومت به چشم نمی‌خورد، دوره هخامنشیان را می‌توان دوران استیلای حرمسرا بر ساختار سیاسی حکومت به شمار آورد؛ از زمان آتوسا، زن کمبوجیه، بود که مقام «ملکه» در دربار متداول شد، به این صورت که یکی از زنان پادشاه ایران، زن اصلی قلمداد می‌شد و به مقام ملکه می‌رسید. قدرت و نفوذ ملکه در این دوره بسیار زیاد بود.^(۳) آتوسا در دربار داریوش نیز مقام و موقعیت خویش را حفظ کرد، چرا که داریوش برای تحکیم قدرت خویش به وجود او نیاز مبرمی داشت، هرودوت معتقد است که داریوش به اغوای آتوسا به یونان حمله

۱ - ر.ک: آزاد، حسن، پشت پرده‌های حرمسرا، انتشارات انزلی، ارومیه، ۱۳۷۷، چاپ هشتم، صص ۴۴-۴۵.

۲ - ر.ک: دیاکونوف، ا.م. تاریخ ماد، ترجمه کریم کشاورز، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی تهران، ۱۳۷۱، چاپ سوم، ص ۳۲۱.

۳ - حجازی، بنفشه، زن به ظن تاریخ، نشر سهراب، تهران، ۱۳۷۰، ص ۹۵.

کرده است.^(۱) از ملکه‌های مقتدر دیگر این دوره می‌توان به ملکه «استر»، زن یهودی خشایارشا، اشاره کرد که نقش به‌سزایی در آزاد ساختن قوم یهود و جلوگیری از قتل عام آنها ایفا کرد.^(۲) و مهم‌تر از او ملکه پریزاد (پروشات، پروسات)، همسر داریوش دوم و مادر اردشیر دوم بود که نفوذ زیادی در دوران سلطنت شوهر و پسر خویش داشت. وی بعد از آن که «استاتیرا»، زن یونانی اردشیر دوم، را که مهم‌ترین رقیب او بود، مسموم کرد و از سر راه خویش کنار زد،^(۳) نفوذ بی‌حد و حصری در دربار پیدا کرد. به خصوص آن که اردشیر دوم اعتقاد خاصی به درایت و هوش مادرش داشت و معتقد بود که خداوند مادرش را برای رتق و فتق امور مملکت آفریده است.^(۴) و عجیب آن بود که پریزاد به سلطنت پسر کوچک‌ترش کوروش متمایل بود. حمایت‌های این زن از کوروش، مشکلات زیادی را گریبان‌گیر حکومت اردشیر دوم ساخت.^(۵) در کنار زنان، خواجه‌سرایان نیز در این دوره، قدرت زیادی کسب کردند که در تاریخ ایران بی‌سابقه می‌نمود و شاید دوره صفویان را از این لحاظ بتوان با این دوره مقایسه کرد. هرچه بر وسعت و شکوه حرمسراهای هخامنشی افزوده می‌شد، تعداد خواجه‌سرایان نیز افزایش می‌یافت تا جایی که هر ساله پانصد غلام اخته شده از بابل برای حرمسرای هخامنشی فرستاده می‌شد.^(۶)

به هنگام جنگ‌های ایران و یونان در زمان داریوش اول، این پادشاه دستور داد تا زیباترین اسرای پسر را انتخاب کرده، عقیم نمایند تا «از صورت مردانی بارور به صورت خواجگانی بی‌ثمر» در آیند و

۱- هرودوت، تواریخ، ترجمه ع. وحید مازندرانی، دنیای کتاب، تهران، ۱۳۶۸، چاپ دوم، ص ۲۴۵.

۲- پارسای، فرخرو؛ آهی، هما؛ طالقانی، ملکه، زن در ایران باستان، جمعیت زنان دانشگاهی ایران، تهران، ۱۳۴۶، ص ۲۱۰.

۳- مشکور، محمدجواد، ایران در عهد باستان، نشر اشرفی، تهران، ۱۳۶۹، چاپ ششم، ص ۲۵۰.

۴- پارسای، فرخرو و دیگران، زن در ایران باستان، ص ۲۱۰.

۵- ر.ک: گیرشمن، رومن، ایران از آغاز تا اسلام، ترجمه محمدمعین، نشر علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۶۸، چاپ هفتم، ص ۲۲۲.

۶- امستد، ت، تاریخ شاهنشاهی هخامنشی، ترجمه دکتر محمد مقدم، امیرکبیر، تهران، ۱۳۵۷، ص ۶۴.

آماده خدمت در هرمسرای شاه شوند.^(۱) ظاهراً خواجهسرایان در دوره خشایار شاه بود که موفق به کسب نفوذ زیادی در دربار شدند، و دلیل آن، این بود که خشایار شاه بعد از جنگ‌های یونان «لباس رزم» را مبدل به «جامه بزم» کرده اقامت طولانی خود را در هرمسرا آغاز کرد و سرانجام نیز جانش را بر اثر توطئه چینی‌های خواجهسرایان و درباریان از دست داد.^(۲) اما قتل خشایار شاه توسط خواجهسرایان، آخرین مورد این قتل‌ها نبود و خواجهسرایان مادامی که احساس می‌نمودند، شاه با آنان قصد همراهی و سازش ندارد و مانعی بر سر قدرت‌طلبی‌های آنان می‌باشد، با مشارکت درباریان و یا زنان هرمسرا موجبات قتل شاه را فراهم می‌آوردند. باگواس یکی از خواجهسرایان قدرتمند و متنفذ اواخر حکومت هخامنشیان می‌باشد که دو تن از پادشاهان هخامنشی را به قتل رسانید و هنگامی که نقشه قتل سومی را - داریوش سوم آخرین پادشاه هخامنشی - می‌کشید، توسط او کشته شد.^(۳)

۲- اشکانیان:

برخلاف دوره هخامنشی، به نظر می‌رسد هرمسرا نقش چندانی در ساختار سیاسی اشکانیان نداشته باشد، که علت آن را باید در وجود نظام پدرسالاری پارتیان دانست، زیرا به اعتقاد مشکور در این دوره زن‌ها هیچ مداخله‌ای در زندگانی بیرونی مردان نداشته‌اند.^(۴)

شاید «موزا» یا «ترموزا»، سوگلی حرم فرهاد چهارم، را بتوان تنها زن مؤثر در حیات سیاسی اشکانیان به شمار آورد و او هم کنیزکی رومی بود که از جانب امپراطور روم برای فرهاد چهارم فرستاده شده بود. «موزا» با نفوذی که در حرم و دربار اشکانیان یافت، راه را برای سلطنت فرزند خویش «فرهادک» هموار ساخت. این کنیزک همچنین در سیاست خارجی ایران نیز تأثیری به جا نهاد و از آن‌جا که او ملیتی رومی داشت، منافع حکومت روم را در ایران حفظ می‌کرد؛ چنانچه به قول

۱ - تواریخ، هرودوت، ص ۲۲۶.

۲ - ر.ک: گیرشمن، رومن، ایران از آغاز تا اسلام، ص ۲۱۷.

۳ - برای اطلاع از سرگذشت باگواس ر.ک: پیرنیا، حسن، ایران باستان، دنیای کتاب، تهران، ۱۳۷۰، چاپ پنجم، ج ۲، صص ۱۱۸۹ - ۱۱۸۲.

۴ - مشکور، محمدجواد، تاریخ سیاسی و اجتماعی اشکانیان، دنیای کتاب، تهران، ۱۳۶۷، چاپ دوم، ص ۸۵.

مرحوم پیرنیا، «بی تردید می‌توان گفت که چون رومی‌ها نتوانستند در دشت نبرد با اسلحه از عهده پارتی‌ها برآیند، از این راه در دربار ایران نفوذ یافتند و این باعث وقایعی مشوم و جنگ‌های درونی در دولت پارت گردید».^(۱) هنگامی که به نقش این زن در استرداد پرچم‌ها و اسیران رومی جنگ حرّان به روم توجه کنیم، این سخن مرحوم پیرنیا، نمود بیشتری می‌یابد. «موزا» همچنین در دوره سلطنت کوتاه پسرش فرهاد پنجم (فرهادک) ظاهراً با او در امر سلطنت شریک بود، چرا که سکه‌های فرهاد پنجم، توأم با نقش مادرش می‌باشد.^(۲)

۳- ساسانیان:

در دوره ساسانیان مداخله زنان در ساختار سیاسی حکومت به دو شیوه مستقیم و غیرمستقیم صورت می‌گرفت شیوه مستقیم آن، قرار گرفتن زنان خاندان سلطنتی در رأس هرم قدرت بود. در این دوره به زنانی همچون دینک (مادر هرمزد سوم و پیروز)، پوران و آذرمیدخت بر می‌خوریم که بر سریر سلطنت جلوس کردند و اما شیوه غیرمستقیم حضور زنان در امور سیاسی و حکومتی به تعبیر تکمیل همایون «شرکت در شبکه ازدواج قدرت‌های گوناگون»^(۳) و برقراری روابط با کانون‌های قدرت و تأثیرگذاری در ساختار سیاسی حکومت بود. ازدواج سیاسی انوشیروان با دختر خاقان ترک که جنگ مهیبی را به صلح و آرامش مبدل ساخت و یا ازدواج خسرو پرویز با مریم دختر امپراطور روم که موجب تحکیم روابط دوستی ایران و روم و خوش رفتاری خسرو پرویز با مسیحیان ایران شد،^(۴) نمونه‌ای از تأثیرات حضور غیرمستقیم زنان در امور سیاسی بود.

۱- پیرنیا، حسن، ایران باستان، ج ۳، ص ۲۳۸۱.

۲- مشکور، محمدجواد، تاریخ سیاسی و اجتماعی اشکانیان، صص ۲۹۲ - ۲۹۱.

۳- بررسی موقع و منزلت زن در تاریخ ایران، ناصر تکمیل همایون، مجله فرهنگ و زندگی، پاییز ۱۳۵۴، شماره

۱۹، ص ۲۴.

۴- دفتر پژوهش‌های فرهنگی، حیات اجتماعی زن در تاریخ ایران، امیرکبیر، تهران ۱۳۶۹، ج ۱، ص ۱۸۳.

فصل دوم - حرمسرا در دوره ایران بعد از اسلام

۱ - عصر خلفای اموی و عباسی و حکومت‌های متقارن

با حمله اعراب به ایران و سقوط ساسانیان، تاریخ ایران وارد مرحله جدیدی شد و ایران نزدیک به دو قرن بخشی از قلمرو وسیعی شد که امویان و سپس عباسیان بر آن فرمان می‌راندند و طی دو قرن نیز در زمان حکومت‌های متقارن، نظارتی غیرمستقیم بر امور ایران داشتند.

خلفای اموی که از اسلام جز نامی باقی نگذاشته بودند، یکسره مشغول عیاشی و میگساری بودند، علی‌الخصوص یزید بن معاویه و هم‌نامش یزید بن عبدالملک از این حیث بر دیگران پیشی می‌گرفتند. نقل می‌کنند که یزید بن عبدالملک کنیزی به نام «حبابه» داشت. روزی حبابه از خلیفه سؤال کرد که: «بعد از خود مملکت را به چه کسی می‌سپاری؟» خلیفه با کمال بی‌شرمی در جواب حبابه گفت: «ملت اسلام و مملکت اسلام را به تو تفویض می‌کنم.»^(۱)

خلفای عباسی اگرچه خود را از منسوبین نزدیک پیامبر می‌شمردند و وعده استقرار یک حکومت اسلامی را بر پایه اصول حکومتی پیامبر و خلفایش می‌دادند، نه تنها خود را مجری این امور نشان ندادند، بلکه در فسق و فجور گوی سبقت را از امویان ربودند، چنان‌که امین خلیفه عباسی برای اولین بار در تاریخ اسلام غلامان و خواجهگان زیادی دور خود جمع کرد و با آنها سرگرم بود^(۲) و این چنین بود که غلامان به دربار خلفا راه یافتند و نفوذ زیادی در سپاه و دربار خلفا کسب کردند و به مرور زمان خلفا را آلت دست خود نمودند. زنان خاندان خلافت نیز در این دوره قدرت و به تبع آن ثروت زیادی به دست آوردند. جرجی زیدان درآمد سالیانه املاک خیزران، مادر هارون الرشید را مبلغی بالغ بر

۱ - زیدان، جرجی، تاریخ تمدن اسلام، ترجمه علی جواهرکلام، امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۹، چاپ ششم، ص ۷۴۷.

۲ - راوندی، مرتضی، تاریخ اجتماعی ایران، امیرکبیر، تهران، ۱۳۴۷، ج ۳، ص ۵۵۵.

۱۶۰ میلیون درهم می‌داند که معادل نصف عایدات قلمرو عباسیان محسوب می‌شد.^(۱) اگرچه این رغم اغراق آمیز به نظر می‌رسد؛ ولی می‌تواند نشان‌دهنده‌ی میزان اقتدار و استیلای این زن بر امور حکومتی باشد. جرجی زیدان، علت قدرت‌گیری مادران و زنان خلفا را همدستی آنان با بزرگان مملکت و فرماندهان سپاه در تقسیم اموال دولتی ذکر کرده است.^(۲) زبیده، همسر هارون‌الرشید نیز یکی از زنان مقتدر این دوره است؛ وی با تصرف خزانه هارون بعد از مرگش، نقش مهمی در به خلافت رساندن پسرش امین، ایفا کرد.^(۳) وی همچنین در برانداختن برمکیان نقش مهمی بر عهده داشت؛ چرا که برمکیان، مأمون را که از مادری ایرانی بود بر امین ترجیح می‌دادند.^(۴)

در عصر حکومت‌های متقارن به دلیل اقتدار سران سپاه و مالکان بزرگ، دیگر مجال برای خودنمایی زنان دربار در امور سیاسی و حکومتی باقی نمی‌ماند. حکومت سیده خاتون به نیابت از طرف پسرش مجدالدوله دیلمی را می‌توان استثنایی در این دوره به حساب آورد. هنگامی که سلطان محمود غزنوی خیال حمله به ری را در سر می‌پروراند، این زن پیغامی برای سلطان غزنه فرستاد که در تاریخ ماندگار شده است: «سلطان محمود پادشاهی عاقل است و می‌داند که کسی از عاقبت جنگ آگاه نیست؛ اگر به جنگ من آید و مرا مغلوب کند، کار بزرگی نکرده است که بر زن بیوه‌ای غالب شده، اما اگر شکست یابد، این ننگ تا قیامت بر نام وی بماند که از بیوه‌زنی شکست خورده است.»^(۵) و همین پاسخ داهیا نه موجب شد، مادامی که این زن زنده بود؛ سلطان محمود متعرض ری نشود.

۲- عصر ترکان :

در دوره غزنویان، نقش زنان بیشتر به صورت غیرمستقیم بوده و حضور زنان در صحنه سیاسی بسیار کم‌رنگ بوده است؛ دکتر شیرین یبانی یکی از دلایل بی‌توجهی به زنان را در این دوره نفوذ

۱- زیدان، جرجی، تاریخ تمدن اسلام، صص ۳۳۴-۳۳۳.

۲- همان، ص ۳۳۴.

۳- همان، ص ۲۴۶.

۴- همان، ص ۷۹۰.

۵- زرین‌کوب، عبدالحسین، تاریخ مردم ایران، از پایان ساسانیان تا پایان آل بویه، امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۸، چاپ

دوم، ص ۴۹۰.

غلامان زیارو و باهوش در دربار سلاطین غزنوی می‌داند که عرصه را برای خودنمایی زنان تنگ کرده بود؛^(۱) اما در دوره ترکان سلجوقی به دلیل نفوذ سنن قبیله‌ای و به خصوص آن که سلجوقیان در امور مذهبی مانند غزنویان متعصب و متظاهر نبودند،^(۲) حضور زنان در صحنه سیاسی قوت گرفت. از زنان مقتدر این دوره، ترکان خاتون، همسر ملکشاه سلجوقی است. این زن بلافاصله بعد از مرگ ملکشاه در سال ۷۸۵ ه. ق. خزانه مرکزی را تصرف کرد و از آن برای اجرای مقاصدش بهره‌برداری کرد. وی از مخالفان سرسخت نظام الملک بود؛ شاید هنگامی که نظام الملک در سیاست‌نامه، شاهان را از مشورت با زنان بر حذر می‌دارد، شخصیت ترکان خاتون را مد نظر داشته است.^(۳) در دوره خوارزمشاهیان نیز با «ترکان خاتون» متنفذ دیگری مواجه‌ایم که در زمان حکومت همسرش تکش و به خصوص پسرش سلطان محمد، سطره گسترده‌ای بر حکومت یافته بود؛ مؤلف طبقات ناصری در این مورد می‌نویسد: «... آن زن عظیم بزرگ شد و در جهان نامدار گشت، خاصه در عهد پسر خود سلطان محمد خوارزمشاه، و او زنی بود عظیم به قوت و حمیت و مستقل به ذات خویش».^(۴) ترکان خاتون که فرمانروای واقعی خوارزم محسوب می‌شد و خود دستگاه و دربار مجزایی داشت؛ یکی از عوامل اصلی انحطاط خوارزمشاهیان به شمار می‌آید، مخالفت او با جانشینی سلطان جلال‌الدین ولیعهد سلطان محمد رایکی از دلایل عدم توفیق خوارزمشاهیان در رویارویی با مغولان دانسته‌اند.^(۵)

۳- عصر مغولان و تیموریان:

با نگاهی گذرا به موقعیت زنان درباری در دوره مغولان و تیموریان و دوره فترتی که بین این دو

۱- بیانی، شیرین، زن در ایران عصر مغول، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۵۲، ص ۲.

۲- همان، ص ۷.

۳- بویل، جی. آ. تاریخ ایران کمبریج، ترجمه حسن انوشه، امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۶، ج ۵، ص ۸۵.

۴- الجوزجانی، ابو عمرو منهاج الدین عثمان (قاضی منهاج سراج)، طبقات ناصری، به تصحیح عبدالحی حبیبی، بی تا، کابل، ۱۳۲۹، ج ۱، ص ۳۵۵.

۵- اقبال، عباس، تاریخ مفصل ایران، از استیلای مغول تا اعلان مشروطیت، امیرکبیر، تهران، ۱۳۵۶، ج ۱، ص

دوره ایجاد شده بود، می‌توانیم تقریباً ۴ مشخصه یا ویژگی برای زنان درباری این دوره در نظر بگیریم. نخست آن که زنان این دوره نسبت به ادوار گذشته از حقوق و آزادی و در نتیجه تکریم و احترام بیشتری برخوردار بودند که این امر به اعتقاد جلال ستاری ناشی از بقای نوعی سنت مادرشاهی در میان مغولان بوده است^(۱) موقعیت ممتاز زنان در قانون‌گذاری مغولان نیز منعکس شده است؛ به طوری که در یاسای چنگیزی بر لزوم همکاری زن و شوهر در رفع اختلافات داخلی خانواده‌ها تأکید شده است.^(۲)

دوم، گسترش ازدواج‌های سیاسی، علی‌الخصوص در دوره ایلخانان است. تقریباً تمام سلاطین ایلخانی، دختری از اتابکان را به همسری خود برگزیده بودند؛ در واقع ایلخانان از برقراری این پیوندهای خانوادگی دو هدف عمده را تعقیب می‌نمودند؛ از یک طرف قلمرو حکومت اتابکان را تحت نظارت خود در می‌آوردند و از طرف دیگر از عواید این مناطق بهره‌مند می‌شدند.^(۳)

سوم، مشارکت مستقیم زنان در حکومت است. به جرأت می‌توان گفت که در هیچ دوره‌ای از تاریخ ایران، همچون این دوره، زن را در رأس هرم حکومت مشاهده نمی‌کنیم. برای نمونه در دوره ایلخانان زنی به نام «ساتی بیگ» (۷۳۹ - ۷۴۱ ه. ق.) به مقام ایلخانی می‌رسد و زنان دیگری همچون قتلغ خاتون، کردوجین و آتش خاتون از جانب ایلخانان به حکومت ایالات کرمان و فارس منصوب می‌شوند.^(۴)

یکی از زنان متنفذ و بحث‌برانگیز این دوره «دلشاد خاتون»، همسر شیخ حسن جلایری، است که می‌توان او را شریک سلطنت شوهرش دانست؛ به طوری که وقتی شیخ حسن عازم میدان جنگ می‌شد، این زن به نیابت از طرف شوهرش به رتق و فتق امور حکومت می‌پرداخت. میزان قدرت و تسلط این زن بر شوهرش از خلال این اشعار سلمان ساوجی که در مورد دلشاد خاتون سروده شده است مشهود است:

۱ - ستاری، جلال، سیمای زن در فرهنگ ایران، نشر مرکز، تهران، ۱۳۷۳، ص ۲۵۷.

۲ - آزاد، حسن، پشت پرده‌های حرمسرا، ص ۲۱۲.

۳ - بیانی، شیرین، زن در ایران عصر مغول، صص ۷۷، ۱۴.

۴ - ر.ک: همان، صص ۱۲ - ۹.

پادشاهیست مطیع تو که هستند امروز
پادشاهان جهاننش همه ممنون نوال
شاه دلشاد جوانبخت که در روی زمین
با همه دیده، ندیدش فلک پیر مثال^(۱)

سؤالی که در اینجا به ذهن خطور می‌کند این است که به راستی با وجود ضعف جسمانی زنان، علت تسلط زنان بر مردان در این عصر و اعصار دیگر چیست؟ از دیدگاه روان‌شناسی زنان، به این سؤال این‌گونه می‌شود پاسخ داد که زن هنگامی که در محیط اطراف خود مشاهده کند که نوع رابطه مردان با او صرفاً بر پایه تمایلات هوس‌آلود جنسی قرار دارد، شخصیت مرد را پست‌تر از شخصیت عاطفی خود می‌بیند و در صدد تسلط یافتن بر مرد و بالا بردن سطح توقعات خود بر می‌آید.^(۲) به عبارت دیگر وجود مردان فاسد در این دوره، از یک طرف موجب می‌شود که زنان با آگاهی از تأثیرات جاذبه‌های جنسی خود، از آن در پیشبرد تمایلات و خواسته‌های خود بهره‌برداری کنند و از طرف دیگر خود تبدیل به زنان فاسد و هرزه‌ای شوند.

چهارم، گسترش فساد و خیانت در زنان این دوره است؛ که علت این امر را علاوه بر عامل فوق‌الذکر (در قسمت سوم) باید در رقابت‌ها و حسادت‌های زنانه جستجو کرد. نظام حقوقی اسلام برای تعدد زوجات شرایطی معین نموده، که مهم‌ترین آنها برقراری توازن اقتصادی، عاطفی و جنسی در میان زوجات است^(۳) و چنان‌چه این توازن بین زوجات رعایت نشود، اختلالاتی روانی در بین بعضی از زوج‌ها پیش می‌آید که اوج آن، گرایش زنان طرد شده به سمت فساد و فحشاء و خیانت نسبت به همسران خویش می‌باشد؛ به دو نمونه از این خیانت‌ها که منجر به قتل سلاطین این دوره می‌شود ذیلاً اشاره می‌کنیم:

بغداد خاتون همسر سلطان ابوسعید، آخرین ایلخان مغول، هنگامی که متوجه شد شوهرش، دل در گرو دلشاد خاتون (برادرزاده بغداد خاتون) دارد و بر اثر عشق جدید سلطان، نفوذ و موقعیت خود را از دست رفته می‌دید، به تحریکاتی علیه شوهرش دست زد و با اوزبک خان مکاتباتی برضد شوهرش

۱ - به نقل از بیانی، شیرین، زن در عصر مغول، ص ۱۵۶.

۲ - هاشمی رکاوندی، سیدمجتبی، مقدمه‌ای بر روان‌شناسی زن، نشر شفق، قم، ۱۳۷۲، چاپ دوم، ص ۱۷۸.

۳ - ر. ک: مطهری، مرتضی، نظام حقوق زن در اسلام، نشر صدرا، قم، ۱۳۵۷، ص ۴۱۶.

انجام داد و سرانجام نیز به طرز شرم‌آوری همسرش را به قتل رسانید.^(۱) نمونه‌ی دوم مربوط به خان‌سلطان، زن شاه محمود مظفری، است که وقتی شنید، شوهرش می‌خواهد دختر سلطان اویس را هم به عقد ازدواج خود درآورد، به شاه شجاع، برادر شاه محمود، نامه نوشت و او را تحریک کرد که به اصفهان حمله کند.^(۲)

۴- دوره ترکمانان آق‌قویونلو:

در واپسین دوره تاریخی قبل از حکومت صفویه، زنان نیز نقش فعالی در سیاست داشتند و حتی بعضی اوقات به آنها مأموریت‌های سیاسی واگذار می‌شد. سارا خاتون، مادر اوزون حسن، چندین بار توسط پسرش برای مذاکره با عثمانی‌ها به دربار سلطان محمد فرستاده شد.^(۳) همسر اوزون حسن، سلجوق شاه بیگم نیز، نقش فعالی در امور سیاسی داشت و چه در دوره فرمانروایی شوهرش و چه در دوره فرمانروایی پسرش سلطان یعقوب، در امور مملکتی نفوذی تام داشت و از حیثیت و اعتبار بسیاری برخوردار بود.^(۴)

همچون ادوار گذشته، در این دوره نیز از ازدواج به مثابه ابزاری جهت نیل به اهداف سیاسی استفاده می‌شد. ازدواج اوزون حسن با شاهزاده خانم کم‌نتی^۵ طرابوزان به نام «کورا کاترینا» - که بعد از ازدواج با اوزون حسن به «دسینا خاتون» ملقب شد - نمونه بارز این ازدواج‌ها می‌باشد. این ازدواج بدون تردید تأمین‌کننده مصالح سیاسی طرفین بود؛ از یک طرف فرمانروای طرابوزان در مقابل

۱- بیانی، شیرین، زن در ایران عصر مغول، ص ۱۵۴.

۲- کتبی، محمود، تاریخ آل مظفر، به اهتمام و تحشیه دکتر عبدالحسین نوائی، نشر امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۴، چاپ دوم، ص ۸۶.

۳- مزاولی، میشل، پیدایش دولت صفوی، ترجمه دکتر یعقوب آژند، نشر گستره، تهران، ۱۳۶۸، چاپ دوم، ص ۴۹.

۴- هینتس، والتر، تشکیل دولت ملی در ایران، ترجمه کیکاووس جهاننداری، نشر خوارزمی، تهران، ۱۳۶۲، چاپ سوم، ص ۱۴۴.

تعرضات عثمانی‌ها، حامی نیرومندی پیدا می‌کرد که علائق خویشاوندی نیز با او داشت، و از طرفی اوزون حسن ایالت کاپادوکیه را از فرمانروای طرابوزان به عنوان جهیزیه دخترش دریافت می‌کرد.^(۱) ازدواج یک فرمانروای مسلمان با یک دختر مسیحی (دسپینا خاتون بعد از ازدواج با اوزون حسن مسیحی باقی ماند) که بی سابقه می‌نمود؛ تبعات و نتایج زیادی به همراه داشت. کاترینوزنو، سفیر و نیز که خواهرزاده دسپینا خاتون نیز محسوب می‌شد - و به نظر می‌رسد که انتخاب او تعمدی بوده باشد - با سعی و تلاش وافر خود و خاله‌اش موفق به جلب رضایت فرمانروای ترکمان برای حمله به عثمانی‌ها شد؛^(۲) که در نهایت موجب کشیده شدن پای اوزون حسن به روابط دیپلماتیک پیچیده میان شرق و غرب شد.

۱ - همان، ص ۴۱.

۲ - ر.ک: سفرنامه‌های ونیزیان در ایران، ترجمه دکتر منوچهر امیری، نشر خوارزمی، تهران، ۱۳۴۹، صص ۲۱۴ -

بخش اول

تشکیلات حرمسرا در
دوره صفویه



فصل اول - موقعیت زنان در حرمسرا

۱ - سلسله مراتب زنان حرمسرا:

زنان خاندان سلطنتی: این زنان که شامل خویشاوندان و منسوبان نزدیک شاه (نظیر مادر، مادر بزرگ، عمه، خاله و...) و دختران او می‌شدند، در انتهای نامشان لقب «بیگم» افزوده می‌شد مانند: زینب بیگم، و در این میان زنانی که به علت سن زیاد یا قرابت نسبی با شاه بر دیگران ارجحیت داشتند، به‌طور مطلق فقط «بیگم» نامیده می‌شدند.^(۱) البته شاردن این لقب را مخصوص دخترانی دانسته که در حرمسرا به دنیا می‌آیند، به عبارت دیگر شاردن این لقب را معرّف شاهزاده بودن شخص در حرمسرا می‌داند.^(۲) در بین زنان خاندان سلطنتی مقام و منزلت اول از آن مادرشاه بود که او را «نوّاب علیّه» می‌نامیدند و مورد احترام همه اهل حرم قرار داشت.^(۳)

زنان اصلی شاه: این زنان که تعدادشان موافق قانون شریعت، حداکثر چهار نفر بود؛ معمولاً از بین دخترانی انتخاب می‌شدند که قرابت نسبی با شاه داشتند و معمولاً نیز به هنگام ولیعهدی و یا هنگامی که شاه در سنین پایین قرار داشت به عقد شاه در می‌آمدند و شاه نیز نقش چندانی در انتخاب آنان نداشت؛ مثلاً شاه عباس اول در هیجده سالگی و هنگامی که هنوز تحت نظارت مرشد قلی‌خان استاجلو قرار داشت، با دو تن از دخترعموهایش ازدواج کرد.^(۴) البته این قاعده همیشه نیز معمول نبود و بخصوص در اواخر دوره صفویه، زنان ارمنی، گرجی، چرکس نیز در زمره زنان اصلی شاه قرار

۱ - سفرنامه پیتر دلاواله، صص ۹۶ - ۹۵؛ سفرنامه فیگوتروا، ترجمه غلامرضا سمیعی، نشر نو، تهران، ۱۳۶۳.

ص ۲۷۸. ۲ - سفرنامه شاردن، ج ۴، ص ۱۳۱۳.

۳ - سفرنامه سانسون، ترجمه دکتر تقی تفضلی، ابن سینا، تهران، ۱۳۴۶، ص ۱۱۹.

۴ - افراسیابی، بهرام، خورشید عالی قاپو، انتشارات حمید، تهران، ۱۳۷۶، ص ۳۴۰.

می گرفتند. و چون این زنان را شخص شاه انتخاب می کرد، به آنها «سوگلی» می گفتند.^(۱) زنان اصلی شاه اگر از خویشاوندان شاه بودند، ملقب به «بیگم» می شدند و در غیر این صورت «خانم» نامیده می شدند.^(۲)

زنان صیغه‌ای: این زنان که برخلاف زنان اصلی شاه، تعدادشان نامحدود بود، به طرق مختلفی وارد حرمسرای شاهی می شدند، گاهی خوانین و حکام ایالات برای آن که مورد توجه و عنایت شاه قرار گیرند، دختران زیباروی خود یا خویشاوندانشان را به حرمسرای شاه می فرستادند، گاهی نیز خود شاه به حرمسرای بزرگان و اعیان و اشراف وارد می شد و یا حتی خود بزرگان پیشقدم می شدند و شاه را دعوت به دیدار از حرمسرایشان می کردند، چرا که وجود شاه را موجب برکت و فیض بخشی و نیک بختی حرمشان می دانستند.^(۳) به هنگام ورود شاه به حرمسرای بزرگان، همه زنان حرمسرا، حجاب از صورتشان بر می گرفتند؛ چرا که طبق آداب مرسوم، زنان اشراف و نجیب زاده، برای احترام گذاشتن به شخص مهمی مانند شاه، روی خود را می گشودند^(۴) و اگر شاه، دختری یا زنی را در آن حرمسرا می پسندید بلافاصله آن دختر یا زن را برای شاه متعه می کردند و صاحب حرمسرا نیز از این رویداد استقبال می کرد، چرا که آن را وسیله‌ای جهت تحکیم مقام و موقعیت خویش و پیشرفت مقاصدش می دانست.^(۵)

یکی دیگر از طرق مرسوم راه یافتن زنان به حرمسرای شاه، از طریق خواجه‌سرایان تحقق پیدا می کرد. از زمان شاه عباس اول به بعد، خواجه‌سرایان مأوریت داشتند تا در کوچه‌های جلغا و سایر نقاط مملکت به جستجوی زنان و دختران زیبا برای حرمسرای شاه پردازند.^(۶) گاهی نیز خود شاه، اقدام به ربودن دختران ارمنی جلغا می کرد، کمپفر و شاردن می نویسند که شاه سلیمان یک بار به بهانه‌های مختلفی، چند دختر ارمنی را به حرمسرایش فرا خواند و از خروج آنها ممانعت به عمل

۱ - سفرنامه سانسون، ص ۱۱۹. ۲ - سفرنامه پیتر و دلاواله، ص ۹۶.

۳ - سفرنامه شاردن، ج ۲، ص ۵۵۳، ج ۴، ص ۱۳۰۹.

۴ - سفرنامه پیتر و دلاواله، ص ۱۰۴. ۵ - سفرنامه شاردن، ج ۲، ص ۵۵۳.

۶ - دوسرسو، علل سقوط شاه سلطان حسین، ترجمه دکتر ولی‌الله شادان، انتشارات کتاب‌سرا، ص ۸۸۴. سفرنامه کمپفر، ص ۳۶ - ۶۲.



تصویر شماره ۱

ربودن دختران گرجی برای حرمسرا

آورد.^(۱) القابی که برای این زنان مورد استفاده قرار می‌گرفت، برای زنان منسوب به خاندان اصیل «خانم» و برای طبقات پایین‌تر «خاتون» بود.^(۲)

کنیزان: کنیزان موظف بودند، علاوه بر انجام کارهای خانه اربابشان، امیال جنسی او را نیز برآورده کنند، آنها اصولاً قسمتی از اموال ارباب خود محسوب می‌شدند، بنابراین ضرورتی هم به جاری کردن خطبه عقد و اجرای مراسم نبود و آنها در صورتی که از اربابشان صاحب فرزندی می‌شدند، فرزندانسان مساوی با فرزندان دیگر ارث می‌بردند،^(۳) با لشکرکشی‌های متعددی که شاهان صفویه به

۱- سفرنامه کمپفر، ص ۶۲، سفرنامه شاردن، ج ۵، ص ۱۷۱۸.

۲- سفرنامه شاردن، ج ۴، ص ۱۳۱۳ و سفرنامه پیتر و دلاواله، ص ۹۶.

۳- دلریش، بشری، زن در دوره قاجار، ص ۲۷.

گرجستان انجام می‌دادند،* تعداد کنیزان حرمسرای شاهی همواره رو به افزایش بود؛ این افزایش ناشی از عواملی چون ارسال کنیزان تحت عنوان باج** و یا تحت عنوان «بارخانه شاه» بود که هر ساله به هنگام عید نوروز و یا مناسبت‌های دیگر از جانب حکام گرجستان به دربار صفویه فرستاده می‌شد.^(۱)

تعداد کنیزان شاه در دوره دوم صفویه باز هم رو به تزاید می‌گذارد، در حالی که دالسانداری تعداد کنیزان شاه تهماسب را چهل یا پنجاه نفر ذکر کرده،^(۲) به گفته شاردن تنها تعداد کنیزان یکی از سرداران شاه عباس دوم چهل و پنج نفر بوده است،^(۳) با این وصف وقتی که سردار سپاهی این تعداد کنیز در حرمسرای خود داشته باشد، دیگر وضعیت شاه معلوم است. روند افزایش شمار کنیزان در حرمسرای شاهان صفوی به گونه‌ای بود که شاردن همه زنان حرم شاه هم عصر خویش را در جرگه کنیزان به شمار آورده است^(۴) رستم‌الحکما نیز اگرچه همچون سایر جاها رقم اغراق آمیز ۴۵۰۰ کنیز را برای شاه سلطان حسین ذکر می‌کند،^(۵) اما به هر حال روند رو به افزایش کنیزان را به خوبی در

* - شاه تهماسب شخصاً ۴ دفعه در سال‌های ۹۴۷، ۹۵۳، ۹۵۸، ۹۶۱ ه. ق. به گرجستان لشکرکشی کرد و جز این سردارانش نیز بارها به کارزار با امرای گرجستان مبادرت ورزیدند. برای آگاهی بیشتر از این لشکرکشی‌ها و تعداد اسیران آنها ر. ک: روملو، حسن بیگ، احسن التواریخ، به تصحیح دکتر عبدالحسین نوایی، انتشارات بابک، تهران، ۱۳۵۷، صص ۴۸۹، ۴۵۳، ۴۰۹، ۳۸۴. شاه عباس اول نیز در سال ۱۰۲۳، ۱۰۲۵ ه. ق. به گرجستان حمله کرده که در مورد اخیر اسکندربیک رقم اغراق آمیز صدهزار نفر اسیر گرجی را ذکر می‌کند. ر. ک: ترکمان، اسکندربیک، تاریخ عالم آرای عباسی، به تصحیح دکتر محمد اسماعیل رضوانی، دنیای کتاب، تهران، ۱۳۷۷، ج ۲، صص ۱۴۸۵، ۱۴۷۹، ۱۴۴۴.

** - این رسم قبل از صفویه نیز وجود داشته است. ر. ک: رهبرین، نظام ایالات در دوره صفویه، ترجمه کیکاووس جهانگیری، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، ۲۵۳۷ شاهنشاهی، ص ۲۴۱.

۱ - سفرنامه شاردن، ج ۲، ص ۱۲۴۶. ۲ - سفرنامه‌های ونیزیان در ایران، ص ۴۳۹.

۳ - سفرنامه شاردن، ج ۱، ص ۴۴۱. ۴ - همان، ج ۴، ص ۱۳۳۲.

۵ - آصف، محمد هاشم (رستم‌الحکما)، رستم التواریخ، به تصحیح و تحشیه محمد مشیری، بی‌نا، تهران، ۱۳۵۲، چاپ دوم، ص ۱۰۸.

مقایسه با دوره اول نشان می‌دهد. به موازات افزایش تعداد کنیزان در حرمسرای شاهان صفوی، موقعیت آنان نیز دگرگون می‌شود و بر شأن و مقام آنان در حرم افزوده می‌شود. به نظر می‌رسد علت این امر را باید در نحوه ازدواج شاهزادگان در حرمسرا جستجو کرد؛ بعد از آن‌که شاه عباس اول، شاهزادگان را در حرمسرا محبوس کرد، هنگامی که شاهزاده‌ای به سن ۱۸ سالگی می‌رسید، بالاچار برای او همسری بر می‌گزیدند که همان‌طور که قبلاً نیز اشاره شد، خود در انتخاب آن کمترین نقشی نداشت.^۱ علاوه بر این، آنان در ملاقات با همسرانشان، محدودیت‌های زیادی داشتند، چرا که برای کمتر کردن مدعیان تاج و تخت در آینده، خواجه‌سرایان محدودیت‌هایی را در این مورد برای ولیعهد ایجاد می‌کردند و حتی دوسرسو معتقد است که خواجه‌سرایان وظیفه داشتند زنان نازا برای شاهزادگان انتخاب کنند؛^(۱) اما در مورد کنیزان این محدودیت‌ها اعمال نمی‌شد و به همین دلیل است که مادر اکثر شاهان صفوی بعد از شاه عباس اول، در زمره کنیزان قرار می‌گرفته‌اند، به خصوص این که این کنیزان هنگامی که صاحب فرزند می‌شدند، از جرگه کنیزان خارج می‌شدند و دیگر کنیز محسوب نمی‌شدند.^(۲)

روسی‌ها یا رقاصه‌های شاهی: کمپفر و شاردن به هنگام معرفی رقاصه‌های شاهی، آنها را در ردیف روسپیان به شمار آورده‌اند.^(۳) شاردن علت این امر را بدنام و بی‌ارزش بودن هنر رقص در مشرق زمین می‌داند.^(۴)

* - البته بعضی اوقات نیز شاهزادگان زیر بار این ازدواج‌های تحمیلی نمی‌رفتند، چنان که صفی میرزا پسر ارشد شاه عباس اول که به عقد دختر عمه‌اش - دختر خان احمد گیلانی - درآمده بود، زیر بار این ازدواج نرفت و شاه عباس که وضعیت را چنین دید این دختر را به عقد خود درآورد! ر.ک: ملاجلال‌الدین منجم، تاریخ عباسی یا روزنامه ملاجلال، به کوشش سیف‌الله وحیدنیا، انتشارات وحید، تهران، ۱۳۶۶، صص ۲۳۲ و ۲۱۷.

۱ - دوسرسو، علل سقوط سلطان حسین، ص ۳۵. ۲ - سفرنامه شاردن، ج ۱، ص ۴۳۷.

۳ - ر.ک: همان، ص ۴۲۵ و ایضاً سفرنامه کمپفر، ص ۲۴۰.

۴ - سفرنامه شاردن، ج ۱، ص ۴۲۵.



تصویر شماره ۲

رقاصه‌های دربار در مجلس بزم شاه تهماسب و همایون گورگانی از نقاشی‌های تالار چهل ستون



تصویر شماره ۳

رقاصه‌های دربار در مجلس بزم شاه عباس اول و محمد ولیخان ازبک از

نقاشی‌های تالار چهل‌ستون

رقاصه‌های شاهی همواره خدمتکارانی در اختیار داشتند و از حقوق سالیانه خوبی نیز برخوردار بودند و ظاهراً تحت نظارت یکی از درباریان، مجالس خود را برگزار می‌کردند، نام این شخص در زمان شاه عباس اول «آقا حقی» از محارم نزدیک شاه عباس بوده که ترتیب برگزاری مجالس خصوصی عیش و عشرت شاه با این خواجه‌سرا بوده و رقاصه‌ها برای آن که به مجلس شاه راه یابند، ناچار سهمی از درآمد خود را به او می‌دادند.^(۱) عمده‌ترین وظایف این دسته از زنان سرگرم کردن شاه و میهمانانش در مجالس بزم شاه، با رقص و آواز بود. که رقص آنها توأم با چشم‌بندی و بندبازی و حرکات جالب و عجیب دیگر بود. آنان همچنین موظف بودند تا در صورت تمایل میهمانان، تمایلات جنسی آنها را نیز برآورده سازند؛^(۲) همچنین این دسته از زنان به هنگام حرکت شاه در داخل شهر برای شکوه و جلوه بخشیدن به منظره حرکت موکب شاه، در عقب یا جلو شاه به رقص و آواز مشغول می‌شدند.^(۳) از جمله وظایف دیگر آنها حضور در اردوهای جنگی بود تا علاوه بر سرگرم کردن شاه، تمایلات جنسی سپاه را نیز برآورده کنند و در مقابل آن مبلغی دریافت نمایند.^(۴) گاهی اوقات اتفاق می‌افتاد که یکی از این زنان نظر شاه را به خود جلب می‌کرد، در این صورت آن زن خود را کاملاً در اختیار شاه قرار می‌داد.^(۵)

خدمه حرم: به جز کنیزان که خدمتکاران شاه محسوب می‌شدند و به خدمت کردن در حرمسرا مشغول بودند؛ زنان و دخترانی نیز بودند که در خدمت شاهزاده خانم‌های حرمسرا و زنان مشخص حرم به سر می‌بردند، این زنان که پدران یا شوهرانشان از رجال بزرگ مملکت محسوب می‌شدند، به

- ۱- ر.ک: فلسفی، نصرالله، زندگانی شاه عباس اول، انتشارات علمی، تهران، ۱۳۷۱، چاپ پنجم، ج ۳، ص ۹۲۴.
- ۲- برای نمونه ر.ک: سفرنامه تاورنیه، ترجمه ابوتراب نوری، با تصحیح و تجدیدنظر دکتر حمید شیرانی، انتشارات کتابخانه سنایی، تهران، ۱۳۶۹، چاپ چهارم، ص ۴۸۸ و سفرنامه اولتاریوس، ترجمه مهندس حسین کردبچه، انتشارات کتاب برای همه، تهران، ۱۳۶۹، ج ۲، ص ۵۷۷.
- ۳- برای نمونه ر.ک: سفرنامه برادران شرلی ترجمه آوانس، به کوشش علی دهباشی، انتشارات نگاه، تهران، ۱۳۶۲، صص ۸۵- ۸۴ و سفرنامه فیگوتروا، ص ۳۲۸.
- ۴- ر.ک: سفرنامه کمپفر، ص ۲۴۰، سفرنامه اولتاریوس، ج ۲، ص ۶۴۸.
- ۵- در مورد شاه صفی ر.ک: سفرنامه تاورنیه، ص ۱۱۹ در مورد شاه عباس دوم ر.ک: سفرنامه کمپفر، ص ۴۰.

قول کمپفر، شفیعی برای منسوبان‌شان در دربار محسوب می‌شدند.^(۱)

این دختران اگر شاه به آنان رغبتی نشان می‌داد، همچون کنیزان، خود را در اختیار شاه قرار می‌دادند و در غیر این صورت، بعد از مدتی شاه آنان را به عقد رجال حکومتش در می‌آورد.^(۲) خدمه حرمسرا نیز - به خصوص زنان رجال مشهور مملکت - بعضی اوقات صاحب نفوذ زیادی در حرم می‌شدند. مخصوصاً این مسأله در دوره اول صفویه که خواجه‌سرایان چندان قدرت و نفوذی نداشتند؛ بیشتر به چشم می‌خورد. به عنوان نمونه «خانی‌خان خانم»، مادر علی‌قلی‌خان شاملو والی هرات، که در حرمسرای شاه محمد خداپسند دایه حمزه میرزا بود، موجبات نفوذ شاملوها را در دستگاه حمزه میرزای ولیعهد فراهم آورد؛ به طوری که سران طایفه تکلو و ترکمان که مهم‌ترین رقیبان شاملوها بودند و نفوذ خود را از دست رفته می‌دیدند؛ به حرمسرا یورش برده، مادر علیقلی‌خان را از حرمسرا بیرون کشیده او را هلاک ساختند.^(۳)

همسر علی‌قلی‌خان شاملو «جان آقاخانم» نیز که دایه عباس میرزا بود، بعد از دست یافتن عباس میرزا به تاج و تخت، از احترام و تکریم خاصی در حرم شاه عباس اول برخوردار شد، به طوری که شاه عباس همواره او را «نه‌نه‌ام» خطاب می‌کرد و تا این زن زنده بود، کدبانو و گیس سفید حرم شاه عباس بود.^(۴)

۲- روابط زنان حرمسرا با یکدیگر:

وجود تعداد زیادی زن در یک مکان عمومی و مشترک، خواه‌ناخواه موجب بروز حسادت‌ها و رقابت‌هایی میان آنان می‌شد. تقسیم‌بندی زنان در حرمسرا و وجود سلسله مراتب میان زنان که موجب ایجاد تفاوت‌هایی از لحاظ موقعیت و امتیاز اعطاء شده به آنان می‌شد، از مهم‌ترین عوامل بروز رقابت میان زنان حرمسرا بود. این رقابت در درجه اول بین ملکه مادر و زن سوگلی شاه مشهود بود که موجب بروز توطئه‌هایی در حرمسرا می‌شد. تاورنیه علت قتل «آناخانم» زن سوگلی شاه صفی را توسط او،

۱- ر.ک: سفرنامه کمپفر، ص ۲۲. ۲- همان جا.

۳- ر.ک: به حسینی استرآبادی، سیدحسن بن مرتضی، از شیخ صفی تا شاه صفی (بخشی از تاریخ سلطانی) - به

اهتمام دکتر احسان اشراقی، انتشارات علمی - تهران، ۱۳۶۶، چاپ دوم، ص ۱۱۲.

۴- فلسفی، نصرالله، زندگانی شاه عباس اول، ج ۱، ص ۶۹.

توطئه مادر شاه صفی علیه «آناخانم» ذکر می‌کند.^(۱)

تفاوتی که در اصل و نسب زنان وجود داشت نیز از عوامل مهم بروز رقابت‌ها و کشمکش‌ها در حرم بود، چرا که همواره سعی می‌شد زنان خاندان سلطنتی از دیگر زنان متمایز باشند.^(۲) اختلافات نژادی و قومی نیز در کنار اصل و نسب زنان، همواره مسأله‌ساز بوده است. بعد از ورود زنان گرجی و چرکس به حرمسرا،^{*} آنها کوشیدند تا به زیان قزلباش‌ها، نفوذ خود را در دولت صفوی افزایش دهند.^(۳) رقابتی که میان سلطان‌زاده خانم، زن گرجی شاه‌تهماسب، و پریخان خانم، خواهر شاه تهماسب، برای تعیین جانشینی شاه تهماسب به وجود آمد، از اولین نمونه‌های بروز رقابت و دشمنی بین قزلباش‌ها و «نیروی سوم» در حیطه حرمسرا محسوب می‌شود.

توجه خاص و بیش از حد شاه به یک یا چند تن از زنانش که موجب «سوگلی‌بازی» در حرمسرا می‌شد نیز از مهم‌ترین زمینه‌ها و عوامل بروز رقابت در حرمسرا بود. معمولاً زنان حرم برای آن که خودشان را در معرض توجه و التفات شاه قرار دهند به وسایل و ترفندهایی متوسل می‌شدند؛ آواز خوش، مهارت در رقص، شیرین‌زبانی و یا هر هنر دیگری، می‌توانست زمینه‌ساز توجه شاه به یک زن باشد. زنانی که این‌گونه مورد توجه قرار می‌گرفتند، از امکانات بیشتری، از جمله دریافت مواجب بیشتر و داشتن تشکیلات مجزا نسبت به زنان دیگر برخوردار می‌شدند و جلب محبت شاه برای نیل به چنین موقعیتی، حرمسرا را صحنه حسادت‌ها و رقابت‌ها می‌ساخت.

۳- لباس و زینت آلات زنان حرمسرا:

در دوره صفویه زنان حرمسرا برای پوشش سر از کلاهی استفاده می‌نمودند که از پارچه‌ای ظریف

۱- ر.ک: سفرنامه تاورنیه، صص ۵۰۳-۵۰۲. ۲- دلریش، بشری، زن در دوره قاجار، ص ۲۰۵.

* - زنان حرمسرای شاهان صفوی به خصوص بعد از شاه عباس اول بیشتر شامل شاهزاده خانم‌های گرجی و چرکس و حتی روسی و لهستانی می‌شدند و تعدادی کنیز تاتار و ازبک نیز در حرمسرا بودند. در حالی که زنان ایرانی و ترکمنی در حرمسرا در اقلیت به سر می‌بردند. ر.ک: زندگانی شاه عباس اول، ج ۲، صص ۵۷۶ و ۵۷۳.

۳- هولت، پی. ام - لمبتون، آن.ک. س، تاریخ اسلام، (پژوهش دانشگاه کمبریج)، ترجمه احمد آرام، نشر امیرکبیر، تهران، ۱۳۷۷، ص ۵۳۸.

دوخته می‌شد و با طلا و سنگ‌های قیمتی حاشیه‌دوزی می‌شد.^(۱) تاورنیه این کلاه جواهرنشان را برچی شکل می‌داند.^(۲) در زمستان‌ها شال ظریفی که حاشیه آن به طرز زیبایی گلدوزی شده بود، دور کلاه پیچیده می‌شد که قسمتی از آن از پشت سر، آویزان می‌شد،^(۳) بعضی از زنان نیز زیر کلاه، مقنعه‌ای ابریشمی به سر می‌نمودند و برای آن که از عقب سر قدری بالاتر بایستد و همچنین از دوطرف روی گوش‌ها را بپوشاند به آن مقداری آهار می‌زدند.^(۴) دختران و زنان جوان نیز گاهی اوقات نواری پارچه‌ای از پشت سر آویزان می‌کردند که به کیسه‌ای مخملی منتهی می‌شد، که گیسوان خود را داخل آن جای می‌دادند و روی دوش خود می‌انداختند.^(۵) زنان در این دوره دو نوع لباس می‌پوشیده‌اند، یا پیراهن‌های جلو باز و یکسره‌ای، که بلندی آن تا ماهیچه‌های پا می‌رسیده و آستین‌های تنگ و بلندی داشته، می‌پوشیده‌اند - که در این صورت کمرشان را تنگ نمی‌بسته‌اند -^(۶) و یا آن که پایین تنه و بالاتنه لباسشان از هم مجزا بوده، به این صورت که پیراهن زربفتی زیر لباس پوشیده، روی آن نیم‌ته‌ای زردوزی شده با آستری از پوست سمور به تن می‌نمودند و دامنی که تازانو می‌رسید، نیز به پا می‌کردند و روی پیراهن و دامن، کمربندی جواهرنشان می‌بستند.^(۷) و البته شاهزاده خانم‌های صفوی، این امتیاز منحصر به فرد را داشتند که خنجر جواهرنشان به کمرشان ببندند.^(۸)

اما در مورد پوشش پا، زنان شلواری بلند می‌پوشیدند که تا زیر قوزک پایشان می‌رسید، سانسون و شاردن می‌گویند که زنان هرگز جوراب نمی‌پوشیده‌اند،^(۹) اما کانتف معتقد است که زنان در زمستان

۱ - سفرنامه کاری، ترجمه دکتر عباس نخجوانی و عبدالعلی کارنگ، اداره کل فرهنگ و هنر آذربایجان شرقی،

تبریز، ۱۳۴۸، ص ۱۲۶. ۲ - سفرنامه تاورنیه، ص ۶۲۷.

۳ - سفرنامه سانسون، ص ۱۲۳.

۴ - «لباس ایرانیان در قرن دهم و یازدهم هجری»، جینی هازگو، ترجمه منصوره نظام مافی (اتحادیه) مجله بررسی‌های تاریخی، سال نهم، شماره ۱، ص ۱۶۱. ۵ - سفرنامه کاری، ص ۱۳۶.

۶ - «لباس ایرانیان در قرن دهم و یازدهم هجری»، جینی هازگو، ص ۱۶۰.

۷ - ر.ک: سفرنامه سانسون، ص ۱۲۴. ۸ - سفرنامه تاورنیه، ص ۶۲۳.

۹ - سفرنامه شاردن، ج ۲، ص ۸۰۵، سفرنامه سانسون، ص ۱۲۳.



تصویر شماره ۴

دو نمونه از لباس های زنان حرمسرا در عهد صفوی

جوراب‌های ساق‌بلند مخملی می‌پوشیده‌اند.^(۱) کفش‌های زنان شبیه کفش‌های مردان بوده اما در رنگ‌های متنوع‌تر و با ظرافت بیشتر.^(۲) زنان حرمسرا هنگامی که بدون شاه در سفر بودند، چادر سفیدی روی سر می‌انداختند که تمام بدن آنها را تا مچ پا می‌پوشاند و فقط در جلو صورت شکاف کوچکی برای دیدن داشت.^(۳) جنس اغلب لباس‌ها از ابریشم بود^(۴) و رنگ لباس‌ها نیز به خصوص در اعیاد و جشن‌ها، رنگ‌های شادی مانند زرد، قرمز و سبز بود.^(۵)

زنان برای آرایش خود از حنا و سرمه استفاده می‌نمودند و گیسوان خود را به اشکال مختلف می‌پیچاندند. زنانی که موهای سرشان بلند نبود، برای زیبایی بیشتر موهایی مصنوعی به گیسوان خود می‌بافتند و آویزان می‌کردند،^(۶) چرا که گیسوان بلند و انبوه نشانه زیبایی و دلاویزی بود.^(۷) زنان برای زینت گردن و دستان و بازوان خود از زینت‌آلاتی که با طلا و سنگ‌های قیمتی و مروارید تزئین شده بود، استفاده می‌نمودند و مخصوصاً از انگشتری‌های زیادی استفاده می‌نمودند، به طوری که شاردن معتقد است که زنان ایرانی، بیشتر از سایر نقاط دنیا از انگشتری استفاده می‌نموده‌اند.^(۸) عده‌ای از زنان نیز سوراخ راست بینی خود را با یک حلقه طلا یا مروارید و سنگ‌های قیمتی مزین می‌کرده‌اند؛^(۹) البته شاردن و اولتاریوس معتقدند که این رسم بیشتر نزد زنان غیرایرانی و مخصوصاً زنان تاتاری معمول بوده است.^(۱۰) برای تزئین سر نیز از پیشانی‌بندهایی استفاده می‌شد که با طلا و سنگ‌های قیمتی مزین شده بود؛ شاردن معتقد است که تنها زنان شوهردار از این پیشانی‌بندها استفاده

۱ - سفرنامه کائف، ترجمه محمدصادق همایون‌فر، انتشارات کتابخانه ملی، تهران، ۲۵۳۶ شاهنشاهی، ص ۸۴.

۲ - سفرنامه تاورنیه، ص ۶۲۷.

۳ - «لباس ایرانیان در قرن دهم و یازدهم هجری»، جینی هازگو، ص ۱۶۵.

۴ - همان، ص ۱۶۱.

۵ - وحید فروزینی، محمدطاهر، عباسنامه، تصحیح و تحشیه ابراهیم دهگان، کتابفروشی داوودی، اراک ۱۳۲۹.

۶ - سفرنامه کائف، ص ۸۴.

۷ - سفرنامه شاردن، ج ۲، ص ۸۰۷.

۸ - همان، ص ۸۱۰.

۹ - سفرنامه کائف، ص ۸۴.

۱۰ - سفرنامه اولتاریوس، ج ۲، ص ۶۴۳ - سفرنامه شاردن، ج ۲، ص ۸۱۰.

می‌کرده‌اند که این وضع نشان دهنده این بوده است که این زنان زیر فرمان شوهران خود بوده‌اند؛ اما زنان بی‌شوهر به جای این نیم‌تاج‌ها، کلاه کوچکی به سر می‌گذاشته‌اند.^(۱)

گویا در دوره شاه عباس اول تغییراتی در نحوه پوشش زنان ایجاد شده است، توصیفاتی که سیاحان اروپایی از لباس زنان این دوره به عمل آورده‌اند، حکایت از ساده‌پوشی زنان این دوره دارد؛^(۲) شاید بتوان ساده‌پوشی زنان این دوره را تابع ساده‌پوش بودن خود شاه عباس دانست؛ چرا که شاه عباس بعد از آن که در سال ۱۰۲۴ ه. ق. صفی میرزا پسر بی‌گناه خود را کشت از کرده خویش پشیمان شده دیگر از تجملات دوری گزید و از پوشیدن لباس‌های فاخر و شاهانه خودداری کرد و از آن به بعد لباسش با لباس مردم عادی جامعه یکسان شد.^(۳)

۴ - آموزش زنان در حرمسرا:

اگر با دقت به روند آموزش دختران در حرمسرای صفویه نگریسته شود؛ تفاوتی محسوس بین اوایل و اواخر این دوره مشاهده می‌کنیم. در دوره اول صفویه، آموزش و تربیت دختران تقریباً مشابه پسران بود، بدین معنی که یکی از امیران قزلباش به عنوان «لله» سرپرستی شاهزاده خانم‌های صفوی را بر عهده می‌گرفت؛^{*} همچنین از مردان به عنوان معلم شاهزادگان استفاده می‌شد. فی‌المثل حکیم نورالدین کاستی و مولانا عمادالدین علی قاری و استاد نظام‌الملک دوست گاهی به ترتیب معلمان ادبیات فارسی و علم قرائت قرآن و خطاطی شاهزاده سلطانم، خواهر شاه تهماسب، بوده‌اند.^(۴) در

۱ - سفرنامه شاردن، ج ۲، ص ۸۰۷

۲ - ر.ک: زندگانی شاه عباس اول، ج ۲، صص ۵۹۶ - ۵۹۵.

۳ - همان، ص ۵۳۶

* - برای نمونه شاه تهماسب اول خلیل‌خان افشار، شاه‌علی بیگ شاملو، رستم‌خان حاکم لرستان و امیرخان موصول را به ترتیب به عنوان لاله دخترانش پریخان خانم، زینب بیگم، شهریانو بیگم و خدیجه سلطان خانم تعیین کرد. عالم‌آرای عباسی، ج ۱، ص ۳۴۷ و ۲۲۰ - نویدی شیرازی، خواجه‌زین‌العابدین علی (عبدی بیگ) تکملة الاخبار، به مقدمه و تصحیح و تعلیقات دکتر عبدالحسین نوایی، نشر نی، تهران، ۱۳۶۹، صص ۱۴۴ و ۱۳۰.

۴ - حسینی قمی، قاضی احمد بن شرف‌الدین حسین، خلاصة التواریخ، به تصحیح دکتر احسان اشراقی،

دوره شاه عباس اول نیز این روند ادامه داشت، چنان که از بایندر تبریزی، به عنوان معلم زبیده بیگم، دختر شاه عباس اول، یاد شده است؛^(۱) اما در زمان جانشینان شاه عباس اول، نه تنها امر تعلیم و تربیت زنان - حتی تعالیم مذهبی - محول به خواجه‌سرایان شد، بلکه اصولاً روش تعلیم و تربیت آنها مکثوم می‌ماند، تا جایی که شاردن که اطلاعات نسبتاً فراگیری از حرmsرا و وقایع جاری آن دارد، حتی در مورد تعداد دختران شاه عباس دوم اظهار بی‌اطلاعی می‌کند.^(۲) این امر نشان دهنده محدودیت‌هایی است که در دوره دوم صفویه نسبت به زنان اعمال می‌شد. اما با وجود این، دختران نسبت به پسران در حرmsرا از آزادی و رفاه بیشتری برخوردار بودند، علت آن نیز به زعم دوسرسو آن بود که آنها نمی‌توانستند، همچون برادران خود مدعی تاج و تخت سلطنت شوند؛^(۳) در نتیجه آموزش‌های آنها متفاوت و دایره شمول آن فراگیرتر از پسران بود تا جایی که برخلاف شاهزادگان پسر، آنان در صورت تمایل، به فراگیری سوارکاری و تیراندازی مشغول می‌شدند؛^(۴) به خصوص زمانی که شاه با حرms به شکارگاه‌های سلطنتی می‌رفت، معمولاً زنانی را به همراه خود می‌برد که در این فنون مهارت کسب کرده باشند. و این خود یکی از شیوه‌هایی بود که زنان می‌توانستند خود را به شاه نزدیک کنند و توجه او را به خود معطوف کنند.^(۵) سانسون و دلاواله از مهارت زنان حرmsرا در شکار و تیراندازی و اسب‌سواری اظهار شگفتی نموده‌اند.^(۶)

عمده آموزش‌هایی که به زنان در حرmsرا داده می‌شد، آموزش علوم متداول چون شعر و ادب فارسی، عربی، ریاضیات، تاریخ و علوم دینی بود. اما در این بین آموزش‌های دینی به دلیل فراگیر بودن آن، جایگاه خاصی در بین این علوم داشت و مخصوصاً آموزش آن برای شاهزاده خانم‌های سلطنتی امری ضروری محسوب می‌شد و گاهی اتفاق می‌افتاد که یکی از زنان خاندان سلطنتی این آموزش‌ها را

→ انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۶۲، ج ۱، ص ۴۳۰ و رجوع شود به مقاله: یک پرده از زندگانی شاه تهماسب،

محمد تقی دانش‌پژوه، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی مشهد، سال هفتم (۱۳۵۰)، ص ۹۱۷.

۱ - فلسفی، نصرا...، زندگانی شاه عباس اول، ج ۲، ص ۳۶۵.

۲ - سفرنامه شاردن، ج ۴، ص ۱۶۰۷. ۳ - دوسرسو، علل سقوط شاه سلطان حسین، ص ۳۶.

۴ - سفرنامه سانسون، ص ۱۱۹. ۵ - ر.ک: سفرنامه کمپفر، ص ۲۲۷.

۶ - سفرنامه سانسون، ص ۱۱۵، سفرنامه پیرو دلاواله، ص ۲۷۸.



تصویر شماره ۵

نمونه‌هایی دیگر از لباس‌های زنان درباری دوره صفوی

تا سطوح بالای آن طی کند. افروخته‌ای نطنزی، به هنگام معرفی پریخان خانم، می‌نویسد که این زن در فقه و اصول و فروع آن مهارت به‌سزایی کسب نموده است؛^(۱) در نامه‌ای نیز که پریخان خانم برای برادرش شاه اسماعیل دوم می‌نویسد، برای ردّ اتهامات بی‌عفتی و بی‌سیرتی خویش، استاد به تعلیمات دینی خود می‌کند و اشاره می‌کند که کتب فقهی و تفاسیر را از حفظ است.^(۲) علاوه بر علوم فوق‌الذکر، فراگیری هنرهای چون موسیقی و نقاشی، بافندگی، رقص و آواز در بین زنان حرمسرا طرفداران زیادی داشت.^(۳)

۵- دین زنان:

جده مادری شاه اسماعیل - بنیان‌گذار سلسله صفویه - یعنی دسینا خاتون، مسیحی متعصبی بود که یکی از شرایطش برای ازدواج با حسن بیگ - فرمانروای آق‌قویونلو - حفظ آیینش بود. وی حتی نام «مارتا» را که نامی مسیحی بود، برای دخترش انتخاب کرد. اگرچه «مارتا» بعد از ازدواج با شیخ حیدر به «حلیمه بیگی آغا» موسوم شد؛ اما سندی در دست نیست که وی به دین اسلام گرویده باشد^(۴) و شاید همین پیشینه مذهبی موجب شد که صفویان در برخورد با مسیحیان قائل به نوعی تسامح شوند و با آنها به نرمی برخورد کنند. اگرچه تعداد زیادی از زنان گرجی و چرکس و ارمنی بعد از ورود به حرمسرای شاهان صفوی، تغییر مذهب داده مسلمان می‌شدند، اما تعدادی از آنها نیز به شرط آن که دین خود را آشکار نکنند، همچنان بر آیین خویش باقی می‌ماندند.^(۵) منابع اروپایی از مسیحی بودن برخی از همسران شاهان و شاهزادگان صفوی خبر می‌دهند. از جمله آنتو نیودوگوه آکشیش اسپانیولی که در

۱- افروخته‌ای نطنزی، محمودبن هدایت‌الله، نقاوة الآثار فی ذکر الاخیار، به اهتمام دکتر احسان اشراقی، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۷۳، چاپ دوم، ص ۷۰.

۲- ر.ک: میراحمدی، مریم، دین و دولت در عصر صفوی، نشر امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۹، چاپ دوم، (بدون ذکر صفحه).

۳- سفرنامه سانسون، ص ۱۱۹، سفرنامه کمپفر، ص ۲۲۶.

۴- ر.ک: پارسادوست، منوچهر، شاه اسماعیل اول، شرکت سهامی انتشار، تهران، ۱۳۵۷، صص ۲۴۳-۲۴۲.

۵- فلسفی، نصرالله، زندگانی شاه عباس اول، ج ۲، ص ۵۷۶.

سال ۱۰۱۱ ه. ق. به ایران سفر کرده و اتفاقاً از حرمسرای شاه عباس نیز دیدن کرده، در مورد زن حمزه میرزا - که دختر آلكساندر خان امیر گرجستان بود - می نویسد که این زن بر دین مسیحی خویش باقی ماند و حتی حمزه میرزا را نیز به گرویدن به آیین مسیحیت ترغیب می کرد؛^(۱) اکثر سیاحان اروپایی نیز که در دوره شاه عباس اول و شاه صفی به ایران سفر کرده اند؛ معتقدند که مادر صفی میرزا و محمد میرزا - پسران ارشد شاه عباس اول - کنیزی چرکس یا گرجی بود، که مسیحی بوده و بر آیین خویش باقی مانده است.^(۲) یکی از زنان شاه صفی که دختر تهمورث شاهزاده گرجی بود، نیز مسیحی بوده است.^(۳) حتی در دوره شاه سلطان حسین که اوج سخت گیری نسبت به اقلیت های مذهبی را شاهدیم باز هم این تسامح مذهبی را نسبت به مسیحیان مشاهده می کنیم، دوسرسو که با استناد به نوشته های کرو سینسکی - که در دوره شاه سلطان حسین به ایران سفر کرده - وقایع این دوره را به رشته تحریر در آورده، در این مورد می نویسد: «... این زنان گرجی، اگرچه در دربار ایران از جوانی به سر برده بودند؛ اما تمایلات دینی خود را حفظ کرده بودند. بیشتر آنان حتی نامهای خود را عوض نمی کردند. این شاهزاده خانم ها، احساسات دینی دیرینه خود را حفظ کردند و حتی تصاویر حضرت مریم را با احترام زیاد نگهداری می کردند».^(۴) به وجود زنان اقلیت های مذهبی دیگر (همچون یهودیان، زرتشتیان، و...) در حرمسرای شاهان صفوی، اصلاً اشاره ای نشده است، که شاید بتوانیم این سکوت سیاحان اروپایی را حمل بر عدم حضور این زنان در حرمسرای شاهان صفوی نماییم.

۱ - همان، ج ۱، ص ۱۵۰.

۲ - ر. ک: فن در بابل، ژرژ تکتاندر، ایترپرسیکوم، گزارش سفارتی به دربار شاه عباس اول، ترجمه ی محمود فضل ی، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۵۱، ص ۵۴. سفرنامه پیتر دلاواله، ص ۲۶۲، سفرنامه آنتونیو دوگوه آ، به نقل از فلسفی، نصرالله، زندگانی شاه عباس اول، ج ۲، ص ۵۴، همچنین ر. ک: سفرنامه اولتاریوس، ج

۲، ص ۷۱۵. ۳ - سفرنامه اولتاریوس، ج ۲، ص ۷۳۷.

۴ - دوسرسو، علل سقوط شاه سلطان حسین، ص ۷۰.



تصویر شماره ۶

تصویر مربوط به «ترزا» یا «سامپسونیا» که اثر «واندیک» نقاش هلندی است. این شاهزاده خانم چرکس همراه عمه‌اش - که یکی از زنان شاه عباس اول بود - در سن چهار سالگی قدم به حرمسرای شاه عباس گذاشت و برخلاف عمه‌اش تغییر مذهب نداد و همچنان مسیحی ماند و سرانجام نیز با موافقت شاه عباس اول با «سر رابرت شرلی» ازدواج نمود.

۶- زندگانی زنان در خارج از حرمسرا:

محصور بودن در «حرم» اگر توأم با بیکاری می‌شد؛ تحمل آن برای زنان حرمسرا بسیار سخت بود، از اینرو زنان می‌کوشیدند تا خود را به نحوی سرگرم سازند، لذا عده‌ای از آنان مشغول خودآرایی و آرایش می‌شدند، جمعی مشغول ریسندگی و بافندگی و پرداختن به کارهای هنری نظیر رقص و آواز و موسیقی و... می‌شدند و بعضی نیز به تعلیم و تمرین تیراندازی و اسب‌سواری مشغول می‌شدند. اما همه این امور در داخل حرمسرا انجام می‌شد و زنان حرمسرا به جز این امور هر از چند گاهی با شاه یا بدون او پای به محیط بیرون از حرمسرا می‌گذاشتند و سفرهای کوتاه مدت یا بلندمدتی برای رفتن به گردشگاه و شکارگاه، دیدن مراسم جشن و سرور، سفرهای زیارتی، شرکت در ساخت ابنیه و امور خیریه و گاهی نیز شرکت در سفرها و اردوهای جنگی - که البته مورد اخیر ظاهراً بالاجبار صورت می‌گرفته است - انجام می‌دادند. این سفرها، اکثراً با «قرق» کردن مسیر حرکت اهل حرم توأم بود. بدین معنی که خواجه‌سرایان تمام ذکورالناس بالای هفت سال را از مسیر عبور شاه و حرمش دور می‌کردند و به دنبال حرم نیز دسته‌ای از قراولان شاه تحت عنوان یسقیچی - که علامت مخصوصشان تیری بود که بر عمامه‌شان فرو کرده بودند - وظیفه داشتند تا از نزدیک شدن اشخاص ذکور به قافله حرم جلوگیری کنند.^(۱) در این سفرها اگر شاه موکب حرم را همراهی می‌نمود، زنان با روی گشاده و با آزادی هرچه تمام‌تر روی اسب‌ها می‌نشستند و با شاه حرکت می‌کردند و اگر شاه همراه حرم نبود، زنان در داخل کجاوه‌هایی که بر پشت شتران قرار داشت، می‌نشستند و معمولاً نیز شبانه حرکت می‌کردند تا از انتظار مخفی بمانند.^(۲) اینک به بررسی تعدادی از این مسافرت‌ها می‌پردازیم.

شکار: یکی از مطلوب‌ترین تفریحات و سرگرمی‌های زنان حرمسرا، حضور در شکارگاه‌های قُرُق شده شاهی بود، پیشتر به آموزش‌های اسب‌سواری و تیراندازی زنان و مهارت آنها در این فنون اشاره کردیم. علاقه وافر شاهان صفوی نیز به شکار موجب ازدیاد این سفرها می‌شد.* در صورتی که

۱ - برای اطلاع بیشتر در مورد رسم قرق ر.ک: سفرنامه پیتر دلاواله، صص ۲۸۱ - ۲۷۹.

۲ - همان، ص ۲۷۹.

* - در مورد علاقه شاه عباس اول به شکار می‌نویسند که وی دستور داد تا از استخوان‌ها و مجموعه‌های

شاه با سرداران و بزرگان و حرمش به شکارگاه می‌رفت، جایگاهی برای زنان می‌ساختند که از آن جا می‌توانستند، منظره شکارگاه را ببینند و حتی خود نیز شکارهایی را که نزدیک جایگاه می‌آمد، بزنند. هنگامی نیز که شاه با زنان خود تنها به شکار می‌رفت، زنان با روی باز و همچون مردان، سوار اسب، مشغول شکار می‌شدند.^(۱)

سفرهای جنگی: حضور در اردوهای جنگی نیز یکی از مسافرت‌هایی بوده که زنان حرم بالاجبار متحمل می‌شده‌اند؛ دلاواله که به همراه همسرش در یکی از جنگ‌های شاه عباس علیه عثمانی‌ها حضور داشته، در این مورد می‌نویسد که شاه در این گونه سفرها تعداد کمی از زنان خود را به همراه می‌برد، که این زنان از راه دیگری متمایز با مسیر حرکت سپاه عازم اردوگاه می‌شدند. خواجه‌سرایان به هنگام جنگ وظیفه محافظت از زنان را بر عهده داشتند. دلاواله معتقد است که آنها موظف بوده‌اند تا در صورت پیروزی دشمن، تمام زنان را سر بریده تا زنده به دست دشمن نيفتند.^(۲)

سفرهای زیارتی: این سفرها به خصوص در دوره حکومت شاه سلطان حسین افزایش یافت و علاوه بر مشهد مقدس و قم، مکه، مدینه و عتبات را نیز در بر گرفت.^{*} بعضی مواقع نیز اتفاق می‌افتاد که زنان حرمسرا بدون حضور شاه، مدت مدیدی را در یکی از شهرهای مذهبی سپری کنند. به عنوان نمونه در سال ۱۰۵۸ ه. ق. که شاه عباس دوم به سمت هرات لشکرکشی کرد، زنان حرم را به همراه ایشیک آقاسی‌باشی حرم در مشهد باقی گذاشت.^(۳)

→ حیوانات مختلف که او شکار کرده بود، مناره‌ای بسازند. ر.ک: سفرنامه سانسون، ص ۱۳۱، شاه عباس دوم نیز چندان به شکار علاقه داشت که دستور داده بود تا چند شیر را دست‌آموز کنند تا از آنها به عنوان سگ شکاری استفاده شود. ر.ک: عباسنامه، ص ۱۵۵.

۱ - ر.ک: سفرنامه اولثاریوس، ج ۲، ص ۵۷۳ و سفرنامه پیتر دلاواله، ص ۲۷۸.

۲ - سفرنامه پیتر دلاواله، صص ۳۸۸ و ۱۱۴.

* - شاه عباس اول برای جلوگیری از خروج ارز از ایران و همچنین به دلیل خصومت‌هایی که با عثمانی‌ها داشت، محدودیت‌های زیادی برای سفر به مکه، مدینه و عتبات عالیّه که در قلمرو عثمانی‌ها قرار داشت، قائل شده بود که این سیاست کم و بیش از طرف جانشینان شاه عباس اول رعایت می‌شد اما در اواخر دوره صفویه این محدودیت‌ها تا اندازه زیادی رفع شد.

۳ - تاریخ ملاکمال، تصحیح ابراهیم دهگان، بی نا، اراک، ۱۳۳۴، ص ۱۰۷.



تصویر شماره ۷

حرم شاهی در شکارگاه

شرکت در جشن‌ها و گردش در شهر: شرکت در جشن‌ها و تماشای چراغانی و آتش‌بازی نیز یکی از تفریحات دلخواه زنان حرمسرا محسوب می‌شد. این جشن‌ها که معمولاً چندین شب به طول می‌انجامید، به قُرُق عمومی شهر منتهی می‌شد. چنان‌که در شب آخر این جشن‌ها مقرر می‌شد که مردان خانه‌نشین شوند و زنان و دخترانشان را به حجره‌ها و کاروان‌سراها بفرستند تا شاه و زنانش به گردش در بازار بپردازند.^(۱) در حین گردش در بازار اگر یکی از دختران نشسته بر حجره‌ها، نظر شاه را به خود

جلب می‌کرد، بلافاصله به حرمسرا فرستاده می‌شد.^(۱) گردش در شهر نیز از تفرّجات محبوب زنان بود. از زمان شاه عباس اول مقرر شده بود که روزهای چهارشنبه، چهارباغ و سی‌وسه‌پل مخصوص زنان حرمسرا قرق شود.^(۲) شاه عباس دوم و شاه سلیمان نیز به کرات همراه زنان حرمسرایشان به بازدید از محله باصفای ارمنی‌نشین جلفا می‌پرداختند، در اینگونه مواقع مسیر حرکت شاه و حرمش به جلفا قرق می‌شد.^(۳) شاه سلطان حسین نیز هر سال سه روز در سراسر اصفهان قرق اعلام می‌کرد و در این سه روز هیچ مردی حق خروج از خانه‌ها را نداشت و شاه سلطان حسین به همراه زنان و خواجه‌سرایان به تماشای شهر می‌پرداختند و از بازارهایی که فروشندگان آن دختران و زن‌ها بودند، خرید می‌کردند.^(۴)

شرکت در امور خیریه: ساخت ابنیه و عماراتی عام‌المنفعه نظیر مدرسه، کاروانسرا، مسجد و... یکی از فعالیت‌های زنان حرمسرا بوده است. نکته قابل توجه در مورد این بناها این است که این ابنیه، بیشتر توسط زنان مسن‌خاندان سلطنتی که با شاه قرابت نسبی داشتند، ایجاد می‌شد.^(۵) از بین این آثار، آثاری که توسط مادر شاه سلطان حسین ایجاد شده از اهمیت خاصی برخوردار می‌باشد؛ ابوالحسن قزوینی در مورد مدرسه مادر شاه که به مدرسه چهارباغ نیز معروف است می‌نویسد: «مدرسه‌ای که والده معظم آن حضرت در چهارباغ بهشت نشان اصفهان احداث فرموده، حیرت‌افزای دیده سیاحان جهان و رشک نگارخانه چین است.»^(۶) به‌طور معمول، املاکی نیز برای هزینه‌ها و اداره این بناها از طرف بانی‌اش وقف این ابنیه می‌شده است.^(۷)

۱- همان، ص ۳۲۸. ۲- تاریخ عباسی یا روزنامه ملاجلال، ص ۳۶۱.

۳- سفرنامه تاورنیه، ص ۵۴۰.

۴- آصف، محمدهاشم، رستم التواریخ، صص ۱۰۸-۱۰۷.

۵- برای آگاهی بیشتر از فهرست کامل این بناها، ر.ک: رفیعی مهرآبادی، ابوالقاسم، آثار ملی اصفهان، انتشارات انجمن آثار ملی، تهران، ۱۳۵۲. نیز الاصفهانی، محمد مهدی بن محمد رضا، نصف جهان فی تعریف الاصفهان، به تصحیح و تحشیه دکتر منوچهر ستوده، امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۸، چاپ دوم.

۶- قزوینی، ابوالحسن، فواید الصوفیه، به تصحیح مقدمه و حواشی دکتر مریم میراحمدی، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، تهران، ۱۳۶۷.

۷- برای کسب اطلاع از این موقوفات ر.ک: سپنتا، عبدالحسین، تاریخچه اوقاف اصفهان، انتشارات اداره کل

۷- تصفیه زنان حرمسرا:

هنگامی که تعداد زنان حرمسرا زیاد می‌شد، شاهان صفوی دست به تصفیه حرمسرا می‌زدند، بدین معنی که تعدادی از آنان را - که البته دیگر جذائیتی برای شاه نداشتند - طلاق می‌دادند و به عقد اطرافیان و درباریان خود در می‌آوردند. دلاواله می‌نویسد که شاه عباس اول در یک روز سی نفر از زنان حرم خویش را به اشخاص مختلفی شوهر داد؛^(۱) زنانی که به این صورت حرمسرا را ترک می‌کردند با قید سوگند متعهد می‌شدند که اسرار حرمسرا را نزد هیچ کس - حتی شوهر خویش - فاش نسازند^(۲) و آن‌گاه با اسباب و اثاثیه‌ای مجلل راهی خانه شوهرانشان می‌شدند و چون این زنان قبلاً زن شاه بودند؛ رفتارشان با شوهر جدیدشان توأم با نخوت و غرور بود و در واقع به تعبیر کمپفر «در حکم سوهان روح» برای شوهرانشان بودند^(۳) و طلاق دادن آنان نیز عملاً غیرممکن بود، زیرا شخصی که این کار را انجام می‌داد مورد غضب شاه واقع می‌شد. بخشش زنان حرمسرا به بزرگان مملکت، از طرفی عنایت و لطف شاه در حق آنان تلقی می‌شد و از طرفی نیز موهبتی برای زنان محسوب می‌شد؛ چرا که در این صورت صاحب شوهری می‌شدند که با نهایت اعزاز و احترام با آنها رفتار می‌کرد و دیگر دغدغه جلب نظر شاه را برای یک شب همخوابگی نداشتند. گاهی نیز شاه از سر خشم و غضب نسبت به یک زن، او را به فردی از طبقات پست واگذار می‌کرد. چنان که شاه صفی به دلیل پرخاشگری و تندخویی یکی از زنانش، او را به آشپز سیاه و بدترکیبی بخشید^(۴) و شاه سلیمان نیز از سر خشم یکی از زنانش را به گازری واگذار کرد.^(۵) گاهی نیز طلاق دادن زنان و بخشیدن آنها به افراد دیگر به دلیل نارضایتی از رفتار و عملکرد اطرافیان آن زن صورت می‌گرفت؛ چنان که شاه عباس اول بعد از طغیان تهمورث خان و لهراسب خان - امیران کاخ و کارتیل - خواهران آنها را طلاق داده و آنها را به عقد خوانین گنجه و کاخ در آورد.^(۶)

زنانی که صاحب اولاد بودند و یا حامله شده بودند دیگر شانس خروج از حرمسرا را از دست

→ اوقاف استان اصفهان، ۱۳۴۶. ۱ - سفرنامه پیتر دلاواله، ص ۲۶۸.

۲ - سفرنامه کمپفر، ص ۲۲۶. ۳ - همان، ص ۲۲۶.

۴ - سفرنامه شاردن، ج ۱، ص ۴۴۲. ۵ - سفرنامه کارری، ص ۹۰.

۶ - فلسفی، نصرالله، زندگانی شاه عباس اول، ج ۲، ص ۶۰۶.

می‌دادند؛ اما به ندرت نیز اتفاق می‌افتاد که حتی شاه زنان آبستن را نیز به امرای خود می‌بخشید. تاورنیه در سفرنامه‌اش می‌نویسد که شاه عباس اول زنی را که سه ماهه از او حامله شده بود به امامقلی خان والی فارس بخشید.^(۱) و این زن در خانه امامقلی خان پسر زایید که در دوره سلطنت شاه صفی، مدعی تاج و تخت سلطنت شد و مشکلاتی را برای شاه صفی پیش آورد.

فصل دوم - تشکیلات اداری حرمسرا

۱ - ساختمان های حرمسرا:

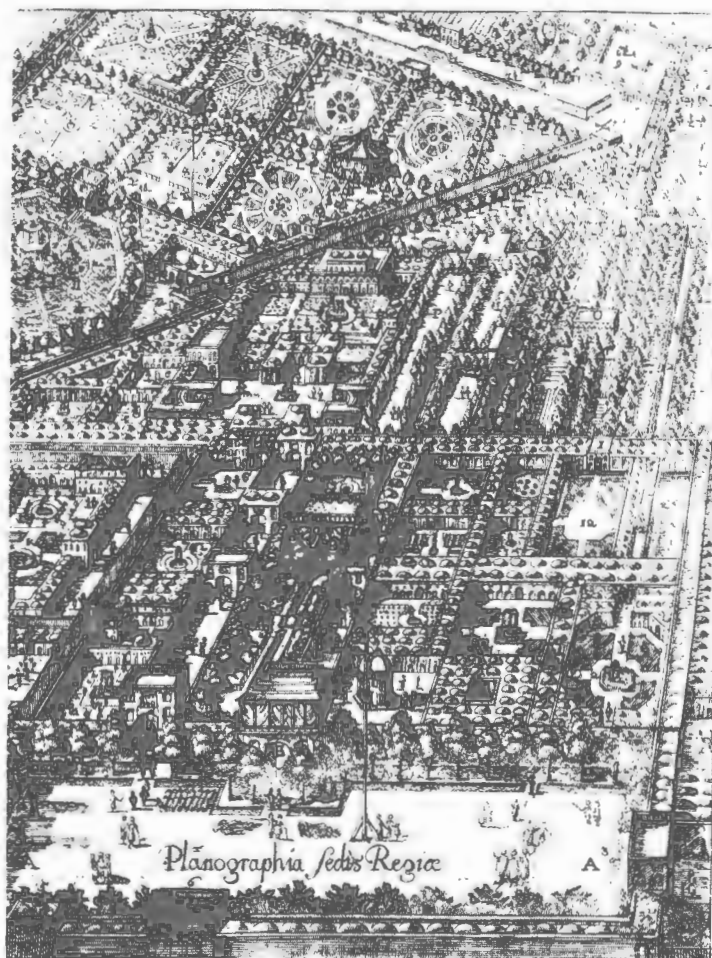
ساختمان های اصفهان: در بین سیاحان اروپایی که در دوره صفویه از ایران بازدید کرده اند، مفصل ترین و دقیق ترین توصیفات را از حرمسرا، شاردن و کمپفر به عمل آورده اند. چرا که این دو سیاح موفق به بازدید از حرمسرا شده اند، اما با وجود این آنها نتوانسته اند تمام ساختمان حرمسرا را مشاهده کنند. شاردن در این مورد چنین می نویسد: «... چون من همه جای حرم را ندیده ام، نمی توانم شرح تمام قسمت های آن را بنویسم، از این رو آنچه را مشاهده کرده ام، یا در این باره از دیگران شنیده ام، می آورم. در چنین جاها آسان نمی توان راه یافت...»^(۱) کمپفر آلمانی که به گفته خویش به هنگام تعمیرات ساختمان حرمسرا موفق به دیدن قسمتی از آن شده است؛^(۲) نقشه ای دقیق از ساختمان اصلی حرمسرا طراحی کرده، که در آن جایگاه دروازه ها، اقامت گاه های شاه و زنانش، باغ های گوناگون و غیره را مشخص کرده است.^(۳) طبق نقشه ای که کمپفر از حرمسرا ترسیم کرده، ساختمان حرمسرا در قسمت جنوبی عمارت عالی قاپو واقع شده که باغ خلوت آن به باغ چهل ستون متصل شده است.

شاردن که مفصل ترین و دقیق ترین توصیف را از ساختمان حرمسرا به عمل آورده است، محیط حرم را ۴ کیلومتر ذکر می کند و حرمسرا را به چهار محوطه تقسیم بندی می کند؛ در محوطه اول، باغ های انبوهی وجود داشته که در آن چهار عمارت بزرگ واقع شده بود؛ نخستین آنها عمارت مهمانخانه است که برای اقامت و پذیرایی از مهمانان زن ساخته شده بود. عمارت دوم، عمارت فردوس است و عمارت سوم، عمارت آینه خانه است که دیوارها و سقف تالارش پوشیده از آینه بوده و ناگفته

۲ - ر.ک: سفرنامه کمپفر، ص ۲۲۴.

۱ - سفرنامه شاردن، ج ۴، ص ۱۴۵۲.

۳ - همان، صص ۲۰۱ - ۲۰۰.



تصویر شماره ۸

این نقشه، نقشه‌ای است که کمپفر از ساختمان‌های حرمسرای اصفهان تهیه کرده است. در قسمت عقبی این نقشه دو محوطه مثلثی شکل به چشم می‌خورد که شامل چهل‌ستون، باغ خلوت، باغ بلبل یا باغ هشت بهشت است. بنای حرم بسیار تودرتو و تنگ ساخته شده و از ساختمان‌هایی تشکیل شده که اغلب چندضلعی است.

پیداست که چه خاصیتی داشته است و چهارمین عمارت، عمارت دریاچه است که وجه تسمیه آن به دلیل وجود استخر بزرگی بوده که مقابل این عمارت قرار داشته است که شاه و زنانش روی آن قایق سواری می کرده‌اند. البته به جز این عمارت، عمارات کوچک‌تری نیز در این محوطه وجود داشته است. شاردن تعداد کل عماراتی را که در محوطه اول وجود داشته ۱۵۰ تا ۱۸۰ عمارت ذکر کرده که همگی دو طبقه بوده‌اند که طبقه‌ی همکف مختص زنان و طبقه بالا مختص خواجهگان بوده است. دیوار اتاق‌های این عمارات با نقاشی‌های زیبا و اشعار اخلاقی و عاشقانه مزین شده بود. بناهایی مانند آبدارخانه، گرمابه و آشپزخانه و انبارهای گوناگون در این محوطه قرار داشته‌اند.^(۱)

محوطه دوم که به قول شاردن منحصراً برای لذت‌جویی و عیش و عشرت ایجاد شده، شامل باغ‌ها، نهرهای روان، استخرها و عمارت کلاه‌فرنگی می‌شده است.^(۲) آصف از این عمارات با نام‌هایی چون، راحت‌خانه، حظ‌خانه و لذت‌خانه یاد کرده است که در هر یک از آنها شاه به نحوی از انحاء با زنان حرمش مشغول خوشگذرانی و عیاشی می‌شده است.^(۳) محوطه سوم مخصوص سکونت پسران بزرگ شاه بوده^(۴) و محوطه چهارم که وسیع‌تر از قسمت‌های دیگر است به زنان و خواجه‌سرایان پیر و بیمار یا شاهزادگان نایینا اختصاص داشته و شامل دخمه‌های زشت و محقری می‌شده است.^(۵)

به جز ساختمان‌های فوق‌الذکر که محل دائمی اقامت زنان محسوب می‌شده، در مجاورت حرمسرا عمارت‌هایی نیز وجود داشته که محل سکونت موقت شاه و زنانش به شمار می‌آمده است. یکی از این عمارات با شکوه عمارت هشت بهشت است. شاردن که این عمارت را به اختصار «بهشت» نامیده است،^(۶) آن را فرح‌انگیزتر و هوسبارتر از باشکوه‌ترین کاخ‌های کشورهای اروپایی دانسته است.^(۷) کمپفر نیز در مورد این بنا گفته است: «از نظر زیبایی در سراسر ایران هیچ جای دیگر به پای آن نمی‌رسد، آدم باید صد چشم داشته باشد تا بتواند تنوع غیرقابل وصف جلال و جبروت کاخ را دریابد.»^(۸) این عمارت توسط شاه صفی، شاه عباس دوم و شاه سلیمان به صورت هفت ضلعی ساخته و

- ۱ - سفرنامه شاردن، ج ۴، صص ۱۴۵۲ - ۱۴۵۶. ۲ - همان، ص ۱۴۵۶.
- ۳ - ر.ک: رستم‌التواریخ، صص ۷۴ - ۷۵. ۴ - سفرنامه شاردن، ج ۴، ص ۱۴۵۶.
- ۵ - همان‌جا، ایضاً سفرنامه کمپفر، ص ۲۲۳. ۶ - سفرنامه شاردن، ج ۴، ص ۱۵۳۲.
- ۷ - همان، ص ۱۵۳۵. ۸ - سفرنامه کمپفر، ص ۲۱۴.



تصویر شماره ۹

دو نمونه از نقاشی‌های دیوارهای اتاق‌های حرمسرا



تصویر شماره ۱۰ - دورنمای تالار آیینه خانه و عمارت هفت دست در ساحل زاینده رود



تصویر شماره ۱۰/۱ - قصر سلطنتی آیینه خانه در ساحل زاینده رود

تکمیل شده است.^(۱) دیوارهای تالار این عمارت با تصاویری تحریک‌کننده از زنان زیبا و برهنه و اشعار عاشقانه و اخلاقی مزین شده بود و بسیاری از دیوارها و سقف اتاق‌های کوچک این عمارت از آینه‌های مشبکی پوشانده شده بود.^(۲) عمارت‌های آینه‌خانه و هفت دستگاه (یا هفت دست) که در باغ سعادت آباد قرار داشته‌اند^(۳) و مهم‌تر از همه عمارتی که در باغ هزار جریب قرار داشته، نیز از عمده‌ترین ساختمان‌های اقامت موقت شاه و زنانش به شمار می‌آمده‌اند. کمپفر در مورد باغ هزار جریب می‌نویسد که شاه بیش از همه دوست داشت به این باغ برود.^(۴) این باغ به دو قسمت تقسیم می‌شده، باغ جلویی مخصوص شاه و ملازمانش بوده و باغ عقبی محل اقامت زنان بوده است.^(۵) پنجره‌های مشرف به باغ جلویی طوری تعبیه شده که از داخل عمارت مشاهده بیرون میسر بوده اما از بیرون، داخل عمارت دیده نمی‌شده است و علت آن این بوده است که زنان حرم بتوانند مراسم ورود سفیران و گردش درباریان را در باغ جلویی مشاهده کنند، بدون آن که خود دیده شوند.^(۶)

ساختمان حرمسرا در خارج از اصفهان: زنان حرمسرا حتی به هنگام مسافرت و اتراق نمودن در بین شهرها نیز از جایگاهی باشکوه برخوردار بودند. سانسون خیمه‌های زنان حرمسرا را به هنگام مسافرت چنین وصف می‌کند: «این خیمه‌ها به قدری وسیع است که در داخل آنها حمام‌ها و حوض‌های آب وجود دارد؛ علاوه بر این در این خیمه‌ها باغچه‌های بسیار زیبا و پرگل یافت می‌شود.»^(۷) گذشته از اصفهان، در شهرهای دیگر نیز عمارت‌هایی برای اقامت زنان شاه، در نظر گرفته شده بود که معمولاً جزء بهترین ابنیه آن شهر محسوب می‌شده است. از مهم‌ترین این ساختمان‌ها، عماراتی بوده که در شهر فرح آباد قرار داشته و شاه حداقل سالی یک بار با زنان حرمش به این شهر سفر می‌کرده است، چرا که این شهر یکی از نقاط خوش آب و هوای ایران محسوب می‌شده و بی‌جهت نیست که اسکندریگ

۱- همان، ص ۲۱۳. ۲- ر.ک: سفرنامه شاردن، ج ۴، صص ۱۵۳۴-۱۵۳۳.

۳- برای آگاهی بیشتر در مورد این عمارات ر.ک: هنرور، لطف‌الله، گنجینه آثار تاریخی اصفهان، کتابفروشی

ثقفی، اصفهان ۱۳۴۴، صص ۵۷۸-۵۷۶. ۴- سفرنامه کمپفر، ص ۲۱۵.

۵- همان جا. ۶- سفرنامه شاردن، ج ۴، ص ۱۵۲۱.

۷- سفرنامه سانسون، ص ۱۱۱.

ترکمان آن را دارالسرور و شهر طرب‌انگیز خوانده است.^(۱) رابرت استودارت که این حرمسرا را از نزدیک دیده است، در مورد آن چنین می‌نویسد: «در یک طرف باغ، اندرون وی واقع است که مفروش شده و دیوارها و بالای اطاق‌ها، طلاکاری شده و منقوش به عکسهای مرد و زن است و طبق رسوم این کشور به‌طور جالبی با طلا و سایر رنگ‌ها نقاشی شده است. در برخی از اطاق‌ها، تخت‌خواب‌هایی بود که نیم‌دوجین از صیغه‌های وی با هم می‌توانند روی آنها بغل‌تند، اطراف اتاق‌های دیگر آینه‌کاری شده است، به طوری که بتواند در موقعی که با صیغه‌ها عشق‌بازی می‌کند، تمام اندام آنها را ببیند»^(۲)

۲ - مناصب حرمسرا:

هر قسمت از حرم، تحت نظارت و مراقبت خواجه‌ای قرار داشت و تمام این خواجهگان تحت فرمان خواجه‌سرای مثنی - که شاردن او را «داروغه حرم» نامیده است، -^(۳) قرار داشتند؛ البته این منصب در منابع دیگر به چشم نمی‌خورد، شاید منظور شاردن از داروغه حرم همان ریش‌سفید حرم باشد که رابط شاه در اندرونی و ایشیک آقاسی باشی حرم بوده است؛ بدین معنی که هرگاه شاه در اندرونی حضور داشت و امرا یا ورزا با او کاری داشتند یا عریضه‌ای می‌خواستند تقدیم او کنند، ایشیک آقاسی باشی، عریضه را به ریش‌سفید خواجه‌های حرم می‌داد و او نیز آن را به پادشاه رسانده، جواب آن را می‌آورد.^(۴) میرزا علی نقی نصیری علاوه بر ریش‌سفید حرم، از زنی به نام «گیس سفید حرم» نام می‌برد که وظیفه داشت فرامین شاه را به ریش‌سفید حرم ابلاغ کند. البته نصیری در ادامه متذکر می‌شود که این امر در دوره شاه اسماعیل و شاه تهماسب متداول بوده که تعداد خواجه‌سرایان

۱ - ترکمان، اسکندربیک، تاریخ عالم‌آرای عباسی، ج ۳، ص ۱۶۴۱.

۲ - «سفرنامه استودارت» ترجمه احمد توکلی، ضمیمه مجله فرهنگ ایران زمین، پاییز و زمستان ۱۳۳۹، دفترهای سوم و چهارم از مجلد هشتم، صص ۱۹۸ - ۱۹۷.

۳ - سفرنامه شاردن، ج ۴، ص ۱۳۱۴.

۴ - ر.ک: «دستور الملوک» میرزا رفیعا، به کوشش محمدتقی دانش‌پژوه، مجله دانشکده ادبیات دانشگاه تهران، سال شانزدهم، شماره پنجم و ششم، صص ۳۰۲ - ۳۰۱.

اندک بوده است.^(۱) در مورد مناصب دیگر اندرونی، شاردن معتقد است که همان مناصبی که در دربار وجود داشته، مشابه آنها نیز در حرم وجود داشته است. چنان که برخی از کنیزکان حرم وظیفه میرآخوری را عهده‌دار بودند، دسته‌ای نگهداری می‌دادند، چند کنیزک مأمور حمل سلاح پادشاه بودند، عده‌ای از زنان یا خواجه‌سرایان معلم علوم دینی بودند، بعضی از زنان سالخورده نیز به کارهایی نظیر طبابت، خیاطی و کفاشی مشغول بودند.^(۲) هنگامی که شاه پایتخت را ترک می‌کرد، یکی از خواجه‌سرایان را به نیابت از طرف خویش مأمور اداره و سرپرستی حرمسرا می‌کرد. این نایب در مدت غیبت شاه بر همه امور حرم نظارت می‌کرد و یا به تعبیر شاردن بر همه زنان و فرزندان پادشاه حکومت می‌کرد.^(۳)

۳- حفاظت از حرمسرا:

در رأس تشکیلات امنیتی حرمسرا، ایشیک آقاسی‌باشی حرم قرار داشت، که خود تحت نظارت ایشیک آقاسی‌باشی قرار می‌گرفت. میرزا سمیعاً، خصوصیات شخصی را که عهده‌دار این منصب می‌شده، چنین توصیف کرده است: «خدمت مزبور را جمعی که پیرتر و قدیمی‌تر و در دربار پادشاهی محرم‌تر و به صفت صلاح و تدین و راستی آراسته بوده‌اند؛ رجوع می‌نموده‌اند.»^(۴) ایشیک آقاسی‌باشی حرم موظف بوده که پیوسته در کشیک‌خانه حرم حاضر باشد؛ اما حیطه وظایفش به درستی مشخص نگردیده است. میرزا رفیعاً او را واسطه درباریان و ریش سفید حرم دانسته است؛^(۵) که این به معنی عدم ورود به اندرونی است، اما دلاواله به هنگام معرفی ایشیک آقاسی‌باشی حرم ذکر می‌کند که وی حتی حق ورود به اطاق زنان را نیز دارد.^(۶) به هر حال روابط ایشیک آقاسی‌باشی حرم با اندرونی چندان مشخص نیست و تنها می‌توان متوسل به حدس و گمان شد و گفت که ایشیک آقاسی‌باشی حرم

۱- نصیری، میرزا علی نقی، القاب و مواجب دوره سلاطین صفویه، به تصحیح دکتر یوسف رحیم‌لو، انتشارات

دانشگاه فردوسی مشهد، ۱۳۷۲، ص ۱. ۲- سفرنامه شاردن، ج ۴، صص ۱۳۱۳-۱۳۱۲.

۳- همان، ص ۱۳۱۵.

۴- میرزا سمیعاً، تذکره الملوك، به کوشش دکتر محمود دبیرسیاقی، امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۸، چاپ دوم، ص ۲۷.

۵- ر.ک: دستور الملوك، میرزا رفیعاً، ص ۳۰۱. ۶- سفرنامه پیتر و دلاواله، ص ۱۱۳.

تنها مواقعی حق ورود به اندرونی را داشته که شاه در حرمسرا حضور نداشته است و در صورت حضور شاه در حرم وی توسط ریش سفید حرم خبرهای بیرون از حرم را به سمع و نظر شاه می‌رسانده است. ظاهراً منصب ایشیک آقاسی‌باشی حرم به دلیل حساسیت آن، جنبه موروثی داشته است.^{*} چنان که در زمان شاه صفی چندین نفر از خاندان «ایواغلی» عهده‌دار این منصب شده‌اند.^(۱) در اواخر دوره صفویه و به خصوص دوره شاه سلیمان و شاه سلطان حسین، به دلیل اقامت طولانی این پادشاهان در حرم، بر اهمیت این منصب افزوده می‌شود؛ چندان که نام این صاحب منصب هم ردیف و هم رتبه نام قورچی‌باشی که از امرای جانقی بوده است، ذکر می‌شود.^(۲) در واقع ایشیک آقاسی‌باشی حرم در این دوره رابط امرای جانقی و شاه بوده است.^(۳)

تحت نظارت ایشیک آقاسی‌باشی حرم، قاپوچیان خدمت می‌کردند که مسؤول درهای ورودی حرمسرا بودند.^(۴) و رئیس آنها قاپوچی‌باشی یا رئیس دربانان حرم بود که تاورنیه در مورد اهمیت منصب او به اغراق می‌گوید که حتی شاه نیز حق عزل او را نداشته، مگر آن که مرتکب گناه بزرگی شود.^(۵) قاپوچانی که محافظت از درب بیرونی حرمسرا را بر عهده داشتند، جزء خواجه‌سرایان

* - ثابتیان به هنگام معرفی حیدربیک ایواغلی آقاسی‌باشی حرم شاه صفی به اشتباه او را در ردیف خواجه‌سرایان می‌شمرد. ر.ک: ثابتیان، ذبیح‌اله، اسناد و نامه‌های تاریخی واجتماعی دوره صفویه، کتابخانه ابن سینا، تهران، ۱۳۴۳، ص ۳۳۲، در صورتی که این شخص فرزند ابوالقاسم بیک ایواغلی بود که او نیز ایشیک آقاسی‌باشی حرم شاه صفی بود. ر.ک: ترکمان، اسکندریگ و مورخ. محمدیوسف، ذیل تاریخ عالم‌آرای عباسی، به تصحیح سهیل خوانساری، کتابفروشی اسلامی، تهران، ۱۳۱۷ شمسی، ص ۲۶۸.

۱ - ر.ک: مورخ، محمدیوسف، ذیل تاریخ عالم‌آرای عباسی، ص ۲۶۸.
۲ - ر.ک: نصیری، محمدابراهیم بن زین‌العابدین، دستور شهریاران، سال‌های ۱۱۰۵ - ۱۱۱۰ ه. ق. پادشاهی شاه سلطان حسین، به کوشش محمدنادر نصیری مقدم، مجموعه انتشارات ادبی و تاریخی موقوفات دکتر محمود افشار یزدی، تهران، ۱۳۷۳، ص ۲۷۲.

۳ - نصیری، میرزا علی نقی، القاب و مواجب دوره سلاطین صفویه، ص ۳۱.

۴ - میراحمدی، مریم، تاریخ سیاسی واجتماعی ایران در عصر صفوی، امیرکبیر، تهران، ۱۳۷۱، ص ۱۲۱.

۵ - سفرنامه تاورنیه، ص ۴۸۳.

سفیدپوست بودند^(۱) و خواجه‌سرایان سیاه محافظت از درهای داخلی حرمسرا را عهده‌دار بودند و در نهایت کنیزکان بودند که حفاظت از شاه را در حرم بر عهده داشتند.^(۲) در نزدیکی مدخل حرمسرا، اطاق کشیکچی‌باشی حرم قرار داشت که رئیس کشیکچی‌ها یا جزائری‌ها بود؛ این گروه که در زمان شاه عباس دوم ایجاد شده بودند و به همراه کشیکچی‌باشی حرم زیرفرمان تفنگچی آقاسی‌باشی خدمت می‌کردند؛^(۳) وظیفه محافظت از محوطه بیرونی حرمسرا را بر عهده داشتند.^(۴) گروهی از آنها نیز به دلیل چابکی و جثه بزرگشان، جزء گارد محافظان ویژه شاه بودند.^(۵) هر شب نیز چند نفر از بزرگان دربار به‌طور افتخاری و برای احترام نهادن به شاه سه‌به‌سه شروع به کشیک دادن در محوطه بیرونی حرم می‌کردند. اسامی اینها در دفتر کشیک‌خانه ثبت می‌شد و هر روزه به نزد شاه فرستاده می‌شد.^(۶)

-
- | | |
|--------------------------------|--|
| ۱- همان، ص ۵۷۷ | ۲- سفرنامه شاردن، ج ۴، ص ۱۳۱۹. |
| ۳- همان، ج ۳، صص ۱۱۹۶-۱۱۹۵. | ۴- همان، ص ۱۱۹۶، سفرنامه کمپفر، ص ۲۲۱. |
| ۵- سفرنامه شاردن، ج ۳، ص ۱۲۹۶. | ۶- همان، ص ۱۲۲۹، سفرنامه کمپفر، ص ۲۲۲. |

فصل سوم - غلامان شاهی

غلامان شاه به دو دسته تقسیم می‌شدند: دسته‌ای به منظور خدمت در حرمسرا، اخته می‌شدند که اصطلاحاً به اینها فقط «خواجه یا خواجه‌سرا» اطلاق می‌شد. دسته دوم، غلامانی بودند که اخته نمی‌شدند و به منظور خدمت در دربار یا ارتش، آنان را تربیت می‌کردند. دسته اخیر را میرزا سمیعا در ردیف «قوللران» قرار داده که بخشی از سپاه صفوی را تشکیل می‌دادند.^(۱) کمپفر به اشتباه تمام قوللرها یا غلامان شاهی را در رده خواجه‌سرایان قرار داده است.^(۲) در این فصل به بررسی وظایف و مناصب این غلامان می‌پردازیم.

۱ - خواجه‌سرایان:

همان‌گونه که اشاره شد، خواجه‌سرایان، غلامانی بودند که به منظور خدمت در حرمسرا، اخته می‌شدند. عمل اخته کردن که عملی سخت دردآور بوده است، معمولاً روی پسران هفت‌ساله تا ده ساله انجام می‌شده است؛ در منابع اشاره‌ای به چگونگی انجام این عمل نشده است. ظاهراً شاردن در این مورد اطلاعاتی داشته اما آن‌گونه که خود می‌گوید، به خاطر رعایت اصول اخلاقی، سکوت اختیار کرده است.^(۳) تنها می‌توان گفت که جراحانی بوده‌اند که در این مورد تخصص داشته‌اند و این عمل را انجام می‌داده‌اند و چون عملی منفور تلقی می‌شده است، ظاهراً خارجی‌ها بیشتر به این کار مبادرت می‌ورزیده‌اند، تاورنیه از یک جراح فرانسوی در تبریز یاد می‌کند که این عمل را انجام می‌داده است.^(۴) البته گاهی نیز اخته کردن به عنوان مجازات انجام می‌گرفت، چنان که در پاره‌ای اوقات به هنگام سرکشی حکام ایالات، پسران آنها که در دربار به عنوان گروگان به سر می‌بردند، به گناه پدر

۲ - سفرنامه کمپفر، ص ۸۹.

۱ - میرزا سمیعا، تذکره الملوک، ص ۷.

۴ - سفرنامه تاورنیه، صص ۵۶۷-۵۶۶.

۳ - سفرنامه شاردن، ج ۴، ص ۱۳۱۹.

مقطوع النسل می شدند و به جرگه خواجه سرایان می پیوستند.^{*}

خواجه سرایان به دو گروه سیاه و سفید تقسیم می شدند؛ که هر کدام عهده دار مناصب و وظایف متمایز از یکدیگر بودند. حتی القاب آنها نیز از یکدیگر متمایز بود. به عبارت دیگر لقب آنها، نشان دهنده رنگ پوستشان بود. خواجه سرایان سفید، معمولاً بعد از نامشان القاب «آقا» یا «آغا» و به ندرت «بیگ» می آمد. (مانند احمد آغا یا ابراهیم بیگ) و حال آن که این القاب و عناوین قبل از نام خواجه سرایان سیاه می آمد. (مانند آغا کافور) البته از لقب «بیگ» برای خواجه سرایان سیاه استفاده نمی شد.^(۱)

الف - خواجه سرایان سیاه :

خواجه سرایان سیاه معمولاً از هندوستان و سواحل بنگال یا آفریقا خریداری می شدند.^(۲) دوسرسو میانگین قیمت هر خواجه را حدود سه هزار لیور (برابر با ۵۰ تومان) دانسته است.^(۳) عمده وظایف خواجه سرایان سیاه که اغلب نیز زشت و بدترکیب بودند،^{**} محافظت از زنان و تجسس و کشف اسرار آنان بود و در این راستا موظف بودند تا از برقراری ارتباط آنان با دنیای خارج از حرم ممانعت به عمل آورند. کمپفر، خواجه سرایان را جاسوسانی سخت گیر می داند که همچون خفاش،

* - اخته کردن پسران تهمورث خان حاکم گرجستان، (سفرنامه پیتر و دلواله، ص ۲۵۰) و پسران داوودخان حاکم گیلان که بر حکومت مرکزی شوریدند. نمونه هایی از این دست می باشد. ر.ک: فلسفی، نصرالله، چند مقاله تاریخی و ادبی، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۴۲، ص ۵۹. البته گاهی نیز افراد بزرگسال به این مجازات گرفتار می شدند. اخته شدن ساروتقی وزیر معروف شاه صفی و شاه عباس دوم، در تاریخ مشهور است. برای آگاهی بیشتر ر.ک: سفرنامه پیتر و دلواله، صص ۴۵۷ - ۴۵۶ و سفرنامه شاردن، ج ۴، صص ۱۴۱۱ - ۱۴۰۵.

۱ - نصیری، میرزا علی نقی، القاب و مواجب دوره سلاطین صفویه، ص ۴.

۲ - سفرنامه شاردن، ج ۴، ص ۱۳۳۱. ۳ - دوسرسو، علل سقوط شاه سلطان حسین، ص ۴۰.

** - به تعبیر گرس «در واقع هر خصوصیتی که باعث می شد، زنی از مردی متنفر و گریزان باشد، در وجود آنان جمع بود. نگاه کنید به گرس، ابون، سفیر زیبا، سرگذشت و سفرنامه فرستاده فرانسه در دربار شاه سلطان حسین صفوی، ترجمه علی اصغر سعیدی، انتشارات تهران، تهران ۱۳۷۲، چاپ دوم، ص ۱۰۰.

زنان حرمسرا را غافلگیر می‌کردند.^(۱) کمپفر علت این امر را محرومیت جنسی خواجه‌سرایان می‌داند؛ که آنها را دشمن آشتی‌ناپذیر هر نوع لذت جنسی کرده بود.^(۲)

ب - خواجه‌سرایان سفید:

خواجه‌سرایان سفید که از لحاظ نژادی، گرجی، ارمنی و یا چرکس بودند، تعدادشان تا زمان شاه عباس اول، بسیار اندک بود و حتی میرزا رفیعا معتقد است که در این دوره (قبل از شاه عباس اول) اصلاً خواجه‌سرای سفید وجود نداشته است.^(۳) که البته اینگونه نیز نبوده و شواهد و قرائن زیادی دال بر وجود خواجه‌سرایان سفید در این دوران، وجود دارد؛ که نمونه بارز آن ارسال خواجه‌سرایان گرجی به عنوان پیشکش، از جانب سلاطین کشورهای همجوار برای شاه صفوی بود.^(۴) اما به هر حال افزایش این خواجه‌سرایان به دوره شاه عباس اول و سیاست او مبنی بر تقویت «نیروی سوم» بر می‌گردد. تا قبل از دوره سلطنت شاه سلطان حسین، خواجه‌سرایان سفید، غیرایرانی بودند و اصولاً تعداد خواجهگان ایرانی بسیار اندک بود. علت این مسأله از یک طرف به دلیل رفتار تحقیرآمیز مردم با خواجهگان بود و دلیل دیگر، آن بود که شاهان صفوی همواره می‌کوشیدند، خواجه‌سرایان را از میان غیر ایرانیان انتخاب کنند تا پایگاه قومی نداشته باشند و تنها به شخص شاه متکی باشند؛ این مسأله مخصوصاً در مورد خواجه‌سرایانی که با امور مالی سروکار داشتند به شدت مرعی می‌شد. اما در اواخر سلطنت شاه سلیمان این سنت دیرینه فراموش شد و خواجهگان ایرانی نیز وارد حرمسرا شدند.^(۵)

عمده‌ترین وظایف خواجه‌سرایان سفید محافظت از قسمت بیرونی حرمسرا بوده است، زیرا خواجه‌سرایان سفید به هیچ عنوان حق ورود به حرمسرا را نداشته‌اند* و فقط به هنگام خروج شاه از

۱ - سفرنامه کمپفر، ص ۲۲۳. ۲ - همان، ص ۲۷.

۳ - دستور الملوک، میرزا رفیعا، ص ۳۰۱.

۴ - برای نمونه ر. ک: عالم‌آرای شاه اسماعیل، با مقدمه و تصحیح و تعلیق اصغر منتظر صاحب، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، ۱۳۴۹، ص ۱۴۹.

۵ - دوسرسو، علل سقوط شاه سلطان حسین، صص ۴۰ - ۳۹.

* - شاردن علت این مسأله را این می‌داند که زنان حرم ممکن است با دیدن آنها، این تصور در ذهنشان ایجاد

حرمسرا ملترم رکاب او می‌شدند. به طور کل خواجه‌سرایان سفید بیشتر در خدمت شاه و شاهزادگان بودند^(۱) و با زنان حرمسرا ارتباطی نداشتند؛ اگرچه گاهی اوقات، رجال درباری برای تقرب جستن به شاه، پسران گرجی زیباروی را اخته کرده و به شاه اهداء می‌نمودند،^(۲) اما حق نگه‌داشتن خواجه‌سرایان سفید را نداشتند و این تنها حق شاه بوده که خواجه‌سرای سفید در اختیار داشته باشد.^(۳) هر دسته از خواجه‌سرایان سفید و سیاه تحت فرمان ریسی تحت عنوان «ریش سفید» بودند؛ قبل از شاه عباس اول به دلیل تعداد کم خواجه‌سرایان سفید، یک خواجه‌سرای سیاه، ریش سفید تمام خواجه‌سرایان بود. اما در زمان شاه عباس اول به دلیل افزایش تعداد خواجه‌سرایان سفید، یک خواجه‌سرای سفید، ریش سفید آنان گردید. بنابر نوشته دستورالملوک تعداد ریش سفیدان حرم دو نفر بوده است؛ یکی هنگام سفر در خدمت شاه بوده که علی‌القاعده باید ریش سفید خواجه‌سرایان سفید باشد و دیگری در هنگام سفر، اداره حرم را عهده‌دار می‌شد؛^(۴) که قاعداً باید ریش سفید خواجه‌سرایان سیاه بوده باشد.

مناصب خواجه‌سرایان :

قبل از آن که به معرفی مهم‌ترین مناصب خواجه‌سرایان بپردازیم، ذکر چند نکته در این مورد ضروری است: نخست آن که قبل از شاه عباس اول و بعضاً در دوره شاه عباس اول، این مناصب در اختیار قزلباشان قرار داشته و مناصب خواجه‌سرایان تنها مربوط به محدوده حرمسرای گردیده است؛ اما در دوره جانشینان شاه عباس اول با افزایش نفوذ و قدرت خواجه‌سرایان، این مناصب به تدریج از

→ شود که در نزدیکی آنان، کسانی وجود دارند که رنگ پوستشان از شوهرشان سفیدتر است. ر.ک: سفرنامه شاردن، ج ۴، ص ۱۲۱۹، در ترجمه محمد عباسی از سفرنامه شاردن اینگونه آمده است که بانوان حرم ممکن است با دیدن آنها به این فکر بیفتند که مردانی زیباتر از شوهرانشان نیز وجود دارد. ر.ک: سیاحتنامه شاردن، ترجمه محمد عباسی، انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۴۵، ج ۸، ص ۳۸۴.

۱ - دوسرسو، علل سقوط شاه سلطان حسین، ص ۴۷.

۲ - ر.ک: سفرنامه تاورنیه، صص ۵۶۸ - ۵۶۶. ۳ - سفرنامه شاردن، ج ۴، ص ۱۳۳۲.

۴ - «دستورالملوک»، میرزا رفیعا، صص ۳۰۲ - ۳۰۱.

قزلباشان سلب شده و در اختیار خواجه‌سرایان قرار می‌گیرد. تا جایی که مناصبی همچون للگی شاهزادگان که مختص قزلباشان و نظارت مسجد جامع مشهد مقدس که مختص روحانیون بوده به خواجه‌سرایان محول می‌شود.^(۱)

دوم آن که اکثر مناصبی که به خواجه‌سرایان واگذار می‌شد؛ مرتبط با خصوصیات و ویژگی‌های اخلاقی آنها بود. و این امر مخصوصاً با محرومیت جنسی آنان در ارتباط بود. برخی از روان‌شناسان در مورد انسان‌هایی که دچار نقص عضو شده‌اند؛ معتقدند که آنها پس از فقدان عضوی، از دیگر اعضای بدنشان بیشتر استفاده می‌کنند تا کمبود جسمانی‌اشان را به نوعی تحمل‌پذیر سازند.^(۲) خواجه‌سرایان نیز چون فکرشان از بابت غریزه جنسی فارغ بود، وقت و انرژی‌شان را معطوف امور دیگر می‌کردند. از این‌رو خواجه‌سرایان عموماً افرادی زیرک و کاردان محسوب می‌شدند و در کارشان قاطعیت نشان می‌دادند و چون تعلقات عاشقانه‌ای نداشتند و از طرفی مسؤولیتی در قبال خانواده نداشتند - و اصولاً نیز خانواده و بستگانی نداشتند و از سرزمینی دیگر بودند - تمام توجه‌شان را مصروف کار و مسؤولیت خودشان و جلب رضایت ولی نعمت‌شان (شاه) می‌کردند؛ چرا که شاه تنها حامی و تکیه‌گاه آنها محسوب می‌شد و به دلیل همین وفاداری نسبت به اربابشان، اکثراً افرادی راز نگهدار محسوب می‌شدند. کمپفر و شاردن یکی از موانع اصلی تحقیقاتشان در مورد حرمسرا را، راز نگهداری خواجه‌سرایان عنوان کرده‌اند.^(۳) خواجه‌سرایان همچنین به دلیل نقص عضویشان، افرادی سنگدل و قسی‌القلب به شمار می‌آمدند. گرس در مورد علت این خصیصه خواجه‌سرایان می‌گوید: «اگر مردی نتواند خود را ارضاء کند، هوس تسخیر زن اغلب در دل او باقی است و بر اعصاب او فشار می‌آورد و به دلیل همین ناتوانی جنسی بود که خواجه‌ها به موجوداتی انعطاف‌ناپذیر، بسیار سنگدل و اکثراً بدذات و بی‌رحم مبدل می‌شدند.»^(۴) به لحاظ همین خصیصه بود که اغلب اموری چون کور کردن

۱ - ر.ک: مستوفی، محمدحسن، زبدة التواریخ، به کوشش بهرام گودرزی، مجموعه انتشارات ادبی و تاریخی موقوفات دکتر محمد افشار یزدی، تهران ۱۳۵۷، ص ۱۲۴.

۲ - برای آگاهی بیشتر ر.ک: فاروقی، فؤاد، خواجه‌های تاریخ، انتشارات رسا، تهران، ۱۳۶۴، ص ۱۶۸.

۳ - سفرنامه کمپفر، ص ۲۲۵، سفرنامه شاردن، ج ۴، ص ۱۳۱۲.

۴ - گرس، ایون، سفیر زیبا، ص ۱۰۰.

شاهزادگان، خفه کردن نوزادان ذکور در حرمسرا و از بین بردن مغضوبان درگاه شاهی به آنان واگذار می‌شد.^(۱) با ذکر این چند نکته به بررسی مناصب مهم خواجه‌سرایان در عهد صفویه می‌پردازیم.

مهرتر رکیب‌خانه: مینورسکی در مورد وجه تسمیه «رکیب‌خانه» می‌نویسد که چون دارنده این منصب همواره در رکاب شاه حاضر بوده و وسایل شخصی او را حمل می‌کرده، به این عنوان معروف شده است.^(۲) اما سیاحان اروپایی به اختصار او را «مهرتر» خوانده‌اند، مهم‌ترین مشخصه این شخص که همواره در فاصله بسیار نزدیکی با شاه قرار می‌گرفته، کیسه یا جعبه کوچکی بوده که به کمر می‌آویخته و در آن وسایلی، نظیر دستمال، ساعت، انگشتر و سایر وسایل شخصی شاه را نگهداری می‌کرده تا در صورت نیاز شاه فوراً در اختیار او قرار دهد.^(۳) این منصب از جمله مناصبی بوده که همواره به خواجه‌سرایان سفید محول می‌شده است.^(۴) مهم‌ترین وظایف مهرتر مواظبت از شخص شاه، چشیدن غذای او هنگام صرف غذا و کمک به شاه برای پوشیدن لباس بوده است و در واقع می‌توان او را رییس خلوت شاه نامید^(۵) و چون انجام این وظایف مستلزم این بوده که مهرتر همواره در سفر و حضر ملازم شاه باشد؛ از نفوذ و قدرت زیادی برخوردار بوده است. از این‌رو اکثر سیاحان اروپایی او را فردی مقتدر و متنفذ معرفی کرده‌اند، از جمله اولتاریوس، که مقام و منزلت او را نزد شاه مهم‌تر از صدراعظم دانسته است؛^(۶) چرا که به قول شاردن وی فرصت زیادی در اختیار داشته تا سخن موافق یا مخالف نسبت به اشخاص را به سمع شاه برساند؛ از این‌رو همه بزرگان کشور از نفوذ او در بیم و هراس بوده‌اند.^(۷)

۱ - برای نمونه رک: سفرنامه سانسون، ص ۳۹.

۲ - مینورسکی، ولادیمیر، سازمان اداری حکومت صفوی، تعلیقات مینورسکی بر تذکره الملوک، ترجمه مسعود رجب‌نیا، امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۸، چاپ دوم، ص ۱۳۱.

۳ - «دستور الملوک»، میرزا رفیعا، ص ۳۰۲، عباسنامه، ص ۳۳۵، سفرنامه کمپفر، ص ۱۰۱، سفرنامه شاردن، ج ۳، ص ۱۲۳۱.

۴ - «دستورالملوک»، میرزا رفیعا، ص ۳۰۲، سفرنامه تاورنیه، ص ۵۷۳.

۵ - سفرنامه تاورنیه، ص ۵۷۳. ۶ - سفرنامه آدام اولتاریوس، ج ۲، ص ۷۴۷.

۷ - رک: سفرنامه شاردن، ج ۳، ص ۱۲۳۱.

صاحب جمع خزانه عامره: این صاحب منصب عموماً از بین خواجه‌سرایان سیاه انتخاب می‌شده است؛^(۱) اما ظاهراً در زمان شاه سلطان حسین به دلیل افزایش نفوذ گرجیان در حکومت صفوی، این منصب نیز به خواجه‌سرایان سفید محول می‌شود. کارری که در زمان شاه سلطان حسین به ایران سفر کرده، خزانه‌دار شاه را خواجه‌سرایی سفید می‌داند.^(۲) میرزا سمیعا و میرزا رفیعا نویسندگان کتب سازمان اداری حکومت صفوی، منزلت این صاحب منصب را هم‌پایه ریش‌سفید حرم دانسته‌اند.^(۳) البته گاهی هر دوی این مناصب در اختیار یک شخص قرار می‌گرفته است.^(۴) شاهان صفوی همواره از خواجهگان غیرایرانی برای عهده‌داری این منصب استفاده می‌کرده‌اند و دلیل آن هم واضح است، چرا که خواجهگان غیرایرانی، خویشاوند و بستگانی نداشتند و حتی در صورتی که دست به مال‌اندوزی می‌زدند، در نهایت ثرویشان نصیب شاه می‌شد.^(۵)

مهم‌ترین وظیفه این صاحب منصب، حفاظت از جواهرات و خزائن سلطنتی بوده و اصولاً هیچ کس جز شخص وی و شاه حق ورود به خزانه را نداشته است.^(۶) و اگرچه صاحب جمع خزانه عامره، تحت نظارت «نظارت بیوتات سلطنتی» قرار داشته، اما حتی او نیز حق دخول به خزانه را نداشته است.^(۷) صورت حساب تمام هزینه‌های جاری مملکت، توسط صدراعظم و صورت مخارج دربار نیز توسط ناظر به او تحویل داده می‌شد.^(۸) دارنده این منصب همچنین بر ارسال مالیات به خزانه، نظارت داشته و در صورت تأخیر در ارسال آن، محصلین مالیاتی خود را برای اخذ مالیات، روانه ایالات می‌کرده است؛^(۹) منصب او در این قسمت، شباهت‌های زیادی با منصب مستوفی الممالکی پیدا

۱ - «دستور الملوك»، میرزا رفیعا، ص ۳۰۴. ۲ - سفرنامه کارری، ص ۷۹.

۳ - میرزا سمیعا، تذکره الملوك، ص ۱۹، «دستور الملوك»، میرزا رفیعا، ص ۳۰۴.

۴ - «دستور الملوك»، میرزا رفیعا، ص ۳۰۴.

۵ - ر.ک: سفرنامه سانسون، ص ۸۲۵، دوسرسو، علل سقوط شاه سلطان حسین، صص ۳۹ - ۴۰.

۶ - سفرنامه شاردن، ج ۳، ص ۱۲۶۷.

۷ - مینورسکی، سازمان اداری حکومت صفوی، صص ۱۲۲، ۱۰۷.

۸ - سفرنامه سانسون، ص ۱۷۸.

۹ - مینورسکی، سازمان اداری حکومت صفوی، ص ۱۲۶.

می‌کرده است. اگرچه منابع در مورد مرزبندی و تفکیک وظایف این دو منصب x سکوت کرده‌اند، اما می‌توان گفت سیطره خزانه‌دار بر امور مالی چندان بوده که به اعتقاد سانسون در شورای امور مالی مملکت، هیچ اقدامی بدون مشورت با او انجام نمی‌گرفته است.^(۱) از این رو می‌توان دامنه نفوذ او را بر امور مالی فراتر از منصب مستوفی‌المالکی دانست و مستوفی‌المالک را تابع و تحت نظارت او قرار داد.

ناظر بیوتات سلطنتی: «بیوتات سلطنتی»، کارخانجات و کارگاه‌هایی بودند، که وسایل مورد نیاز دربار و سپاه حکومت صفوی را فراهم می‌کردند و یا امور خدماتی دربار را انجام می‌دادند، مؤلف تذکرةالملوک تعداد این بیوتات را سی‌وسه کارگاه ذکر کرده است.^(۲) هر یک از بیوتات یک سرپرست و یک مشرف داشتند، وظیفه مشرف تخمین و تعیین بودجه و اعتبار مورد نیاز بیوتات مربوطه و ارائه گزارش آن به ناظر بیوتات بود.^(۳) ناظر خود نیز تحت نظارت ایشیک آقاسی‌باشی قرار داشت. اما در انجام وظایف خود از جانب ایشیک آقاسی‌باشی اختیار تام داشت.^(۴) این منصب نیز از جمله مناصبی بوده که تا عهد شاه عباس دوم در اختیار قزلباشان قرار داشت، اما شاه سلیمان و جانشینش، آن را به خواجه‌سرایان سفید تفویض نمودند.^(۵)

وظایف ناظر بسیار گسترده بود، بیهوده نیست که شاردن ناظر را نخستین و مهم‌ترین صاحب منصب دربار دانسته،^(۶) چرا که وی مسؤول کلیه امور مالی و ملکی پادشاه بوده و درآمدهای او را کنترل می‌کرده است.^(۷) وی همچنین بر پرداخت حقوق، ترفیع یا تنزیل تمام کارکنان و صاحب‌منصبان جزء دربار، نظارت می‌کرده و حتی شاه با نظر و صلاحدید او صاحب منصبان ارشد دربارش را انتخاب یا

۱- سفرنامه سانسون، ص ۱۷۷. ۲- میرزا سمیعاً، تذکرةالملوک، ص ۴۹.

۳- مینورسکی، سارمان اداری حکومت صفوی، ص ۱۲۲.

۴- میراحمدی، مریم، تاریخ سیاسی و اجتماعی ایران در عصر صفوی، ص ۱۲۱.

۵- «دستورالملوک»، میرزا رفیعاً، ص ۳۰۳. ۶- سفرنامه شاردن، ج ۳، ص ۱۲۱۵.

۷- مرعشی صفوی، میرزا محمد خلیل، مجمع التواریخ، در تاریخ انقراض صفویه و وقایع بعد تا سال ۱۲۰۷ هـ.

ق. به تصحیح و اهتمام عباس اقبال، انتشارات کتابخانه سنایی و طهوری، تهران، ۱۳۶۲، ص ۴.

معزول می‌نموده است؛^(۱) از این رو صاحب منصبان درباری با پرداخت رشوه به او سعی در ارتقاء یا حداقل تثبیت موقعیت خود در دربار داشتند.^(۲) ناظر همچنین بر امور بازرگانی خارجی نظارت داشت.^(۳)

حساسیت منصب ناظر، موجب می‌شد که شاهان صفوی در انتخاب ناظر دقت زیادی به خرج دهند. نصیری در مورد خصوصیات ناظر می‌نویسد: «شغل او بسیار خطیر و صاحب این خدمت می‌باید که در کمال محرمیت و امانت و دیانت و مهارت بوده، وقوف کاملی از هرگونه متاع و اجناس داشته باشد.»^(۴) و نگفته پیداست که جمع شدن این خصیصه‌ها در «نظارت بیوتات» موجبات اعتماد کامل شاه را به این صاحب منصب فراهم می‌کرده است. محمدیوسف مورخ در مورد محمدعلی بیگ اصفهانی، ناظر شاه صفی می‌نویسد: «خاقان قدردان، کلی و جزئی امور سلطنت را به صوابدید رأی رزین و عقل دوربین وی متعلق شمرده...»^(۵). ناظر از درآمد خوبی نیز نسبت به دیگر صاحب‌منصبان درباری برخوردار بوده، به خصوص این که با گرفتن رشوه از صاحب‌منصبان درباری، درآمدش افزایش می‌یافته است. رافائل دومان درآمد مشروع سالیانه او را بین سه تا چهار هزار تومان^(۶) و میرزاعلی نقی نصیری شش هزار تومان ذکر کرده‌اند.^(۷) که رقم اخیر با توجه به حضور این شخص در امور دیوانی این دوره صحیح‌تر به نظر می‌رسد. ناظر بیوتات، در زمان شاه سلطان حسین؛ به عضویت مجلس مشورتی جانبی پذیرفته شد؛^(۸) که این امر می‌تواند نشان‌دهنده نفوذ روزافزون این صاحب منصب در دوره صفویه باشد.

-
- ۱ - سفرنامه شاردن، ج ۳، ص ۱۲۱۵.
 - ۲ - سفرنامه کمپفر، ص ۹۸.
 - ۳ - سفرنامه شاردن، ج ۳، ص ۱۲۱۵.
 - ۴ - نصیری، میرزاعلی نقی، القاب و مواجب دوره سلاطین صفویه، ص ۲۲.
 - ۵ - مورخ، محمدیوسف، ذیل تاریخ عالم آرای عباسی، ص ۲۷۱.
 - ۶ - «وضع ایران در زمان شاه عباس ثانی» رافائل دومان، ترجمه عباس آگاهی، مجله بررسی‌های تاریخی، سال نهم (۱۳۵۳)، شماره ۳، ص ۱۵۶.
 - ۷ - نصیری، میرزاعلی نقی، القاب و مواجب دوره سلاطین صفویه، ص ۲۰.
 - ۸ - میرزا سمیع، تذکرة الملوك، ص ۵.

یوزباشی غلامان خاصه: «یوزباشی غلامان» به خواجه‌سرایانی اطلاق می‌شده که سرپرستی صد تن از خواجهگان سفید یا سیاه را عهده‌دار می‌شدند.^{*} اولین بار شاه عباس اول یک خواجه سیاه را به عنوان یوزباشی خواجه‌سرایان سیاه و یک خواجه سفید را به عنوان یوزباشی خواجه‌سرایان سفید، منصوب نمود.^(۱) مهم‌ترین وظایف یوزباشیان، حفاظت از حرمسرا و شرکت در جنگ‌ها بود، این صاحب منصب از نفوذ زیادی در دربار صفوی و شخص شاه برخوردار بوده است. دشمنی احمدآقا یوزباشی خواجه‌سرایان سفید و جانشینش محمدآقا با فتحعلی خان داغستانی و سعایت آنان از او نزد شاه، در عزل این صدراعظم لایق شاه سلطان حسین، تأثیر زیادی داشته است.^(۲) یوزباشیان علاوه بر منصب خود، ممکن بود مناصب دیگری را نیز با حفظ سمت قبلی‌شان، بر عهده بگیرند. منابع در برهه‌های مختلفی از زمان، از احمدآغا یوزباشی خواجه‌سرایان سفید با عنوان میرشکارباشی،^(۳) داروغه اصفهان،^(۴) نایب قوللر آقاسی^(۵) و قوللر آقاسی^(۶) یاد کرده‌اند.

میرشکارباشی: وظایف این صاحب‌منصب، تهیه اسباب و ادوات شکار و سرپرستی کسانی که سگان شکاری، یوزان و بازان شاه را تربیت می‌کرده‌اند، بوده است.^(۷) این منصب بیشتر اوقات در

* - سرپرستی ۲۰۰ نفر از خواجه‌سرایان سفید و سیاه با یوزباشیان بود و مابقی خواجه‌سرایان تحت نظارت ریش سفید حرم به سر می‌بردند. ر.ک: نصیری، میرزا علی نقی، القاب و مواجب دوره سلاطین صفویه، ص ۴.

۱ - میرزا سمیعا، تذکرة الملوك، ص ۱۹.

۲ - ر.ک: فلور، ویلم، بر افتادن صفویان و برآمدن محمود افغان، ترجمه ابوالقاسم سری، انتشارات توس،

تهران، ۱۳۶۵، ص ۳۸. ۳ - همان، ص ۳۹.

۴ - هنری، جونس، هجوم افغان و زوال دولت صفوی، ترجمه دکتر اسماعیل دولتشاهی، انتشارات یزدان، تهران، ۱۳۶۸، ص ۱۳۹.

۵ - فلور، ویلم، بر افتادن صفویان و برآمدن محمود افغان، ص ۱۰۹.

۶ - گیلانتز، پطرس دی سرکیس، سقوط اصفهان، با حواشی و تعلیقات دکتر لارنس لاکهارت، ترجمه محمد مهریار، کتابفروشی شهریار، اصفهان، ۱۳۴۴.

۷ - نوذری، عزت‌الله، تاریخ اجتماعی ایران: از آغاز تا مشروطیت، انتشارات مرنديز و آتیه، گناباد: ۱۳۷۶، ص

اختیار خواجه‌سرایان قرار داشته که شاید این امر مرهون علاقه وافر زنان شاه به شکار بوده باشد. در زمان شاه سلطان حسین اهمیت این منصب دو چندان می‌شود. تا جایی که میرشکارباشی به عضویت مجلس مشورتی جاقی در می‌آید* و تعداد زیردستان و تابعانش افزایش می‌یابد، نصیری تعداد تابعین میرشکارباشی را در این دوره ۱۸۳۳ نفر ذکر می‌کند^(۱) و حال آن که این رقم در دوره شاه عباس دوم ۲۰۰ نفر بوده است؛^(۲) اگرچه مینورسکی این امر را نتیجه شخصیت فردی میرشکارباشی شاه سلطان حسین می‌داند که حتی بعداً از جانب شاه به مقام سرداری خراسان نیز می‌رسد،^(۳) اما باید گفت این صاحب‌منصب در دوره سلاطین قبلی نیز همواره شخص متنفذ و قدرتمندی بوده است؛ برای نمونه در دوره شاه صفی، به هنگام جلوس وی بر تخت سلطنت، یوسف آقای میرشکارباشی، اولین کسی بود که این افتخار را یافت تا به «شرف پایوسی» شاه نایل آید.^(۴) مینورسکی علت اهمیت این منصب را در دوره صفویه مرهون رسم ترکان می‌داند که به شکار نه به مثابه یک تفریح، بلکه به عنوان یک تمرین جنگی می‌نگریستند؛^(۵) بدین لحاظ صاحبان این منصب همواره «مصاحب پادشاهان بوده، کمال محرمیت داشتند.»^(۶)

لگلی شاهزادگان: یکی از مسؤولیت‌های مهمی که خواجه‌سرایان در دوره دوم صفویه عهده‌دار شدند، تصدی لگلی یا سرپرستی شاهزادگان بود. این مسؤولیت نیز تا زمان شاه عباس اول بر عهده قزلباشان بود، اما با تغییر سیاست شاه عباس اول در مورد آموزش و تربیت شاهزادگان، این مسؤولیت

* - امرای جاقی متشکل از قورچی باشی، ایشیک آقاسی باشی، قوللر آقاسی، تفنگچی آقاسی، وزیر اعظم، دیوان بیگی و واقعه‌نویس بوده‌اند که در زمان شاه سلطان حسین، ناظر بیرونات و میرشکار باشی و مستوفی الممالک و نیز در مواقع جنگ، سپهسالار به این جمع اضافه می‌شدند. ر.ک: میرزا سمیعاً، تذکره الملوک، ص ۵.

۱ - نصیری، میرزاعلی نقی، القاب و مواجب...، ص ۲۵.

۲ - «وضع ایران در زمان شاه عباس ثانی»، رافائل دومان، ص ۱۵۷.

۳ - مینورسکی، سازمان اداری حکومت صفوی، ص ۹۳.

۴ - تاریخ ملاکمال، ص ۸۰۱.

۵ - مینورسکی، سازمان اداری حکومت صفوی، ص ۹۳.

۶ - نصیری، میرزاعلی نقی، القاب و مواجب...، ص ۲۶.

نیز بر عهده خواجه‌سرایان گذاشته شد و چون تا هنگام مرگ شاه، ولیعهد معین نمی‌شد، خواجه‌سرایان نقش مهمی در تعیین ولیعهد ایفا می‌نمودند. بعد از مرگ شاه عباس دوم، بزرگان دربار به سلطنت حمزه میرزا پسر کوچکتر شاه تمایل نشان دادند، اما دفاع سرسختانه «آقامبارک» لِّه حمزه میرزا، از صفی میرزا و تهدید به کشتن شاهزاده تحت نظارتش، موجبات به سلطنت رسیدن صفی میرزا را فراهم آورد.^(۱) همچنین خواجه‌سرایان نقش مهمی در به سلطنت رساندن شاه سلطان حسین داشتند.

جبادارباشی: جبادار باشی سرپرست «جباخانه» بود و جباخانه مکانی بود که در آن اسلحه و آلات و ادوات جنگی نگهداری می‌شد.^(۲) از این رو نام دیگر این صاحب منصب «سلحدارباشی» بود.^(۳) این منصب نیز از زمان شاه سلیمان به خواجه‌سرایان تفویض شد.^(۴) البته بجز این مناصب، خواجه‌سرایان مناصب دیگری را نیز عهده‌دار می‌شدند که چون مختص خواجه‌سرایان نبود، بدانها نپرداختیم.

۲- غلامان درباری:

فتوحات مسلمانان در ترکستان و ماوراءالنهر موجب سرازیر شدن غلامان ترک‌نژاد به دربار خلفای عباسی شد، خصوصیات جسمانی و ظاهری ترکان، که افرادی زیباروی و جنگاور بودند، موجب ارتقاء آنان در دربار و سپاه خلفای عباسی شد. سلاطین صفوی نیز به پیروی از خلفای عباسی و حکومت‌های تابع آنان و به بهانه جهاد با کفار مسیحی، حملات گسترده‌ای به نواحی ماوراء قفقاز انجام دادند که پیامد آن ورود غلامان و کنیزان ارمنی، گرجی و چرکس به دربار و جامعه عصر صفوی بود. در مورد تبعات و تأثیرات این امر در فصلی مجزا سخن خواهیم گفت. ذیلاً به بررسی نحوه آموزش غلامان و نقش آنها در حکومت صفوی می‌پردازیم.

۱- برای آگاهی بیشتر ر.ک: نوایی، عبدالحسین، ایران و جهان، نشر هما، تهران، ۱۳۷۰، چاپ سوم، ج ۱، ص

۳۷۹. ۲- میرزا سمیعا، تذکرة الملوك، ص ۲۹.

۳- نصیری، میرزا علی نقی، القاب و مواجب...، ص ۲.

۴- «دستور الملوك»، میرزا رفیعا، ص ۳۰۳.

آموزش غلامان :

شاه بعد از انتخاب زیباترین غلامان، به تربیت و آموزش آنها می پرداخت و شخصی را به عنوان سرپرست آنان تعیین می کرد که به غلامان، آداب و تشریفات درباری بیاموزد. تعلیم رقص و فنون بزم آرای و آوازخوانی از دیگر آموزش های آنان به شمار می آمد. شاردن از قهوه چی اصفهانی یاد می کند که مأمور تعلیم این فنون به غلامان بوده است.^(۱) بعد از آن که این غلامان برای خدمت در دربار آماده می شدند؛ به جرگه «غلامان خاصه» می پیوستند و تا هنگامی نیز که مویی به صورتشان نرویده بود در دربار خدمت می کردند و هنگامی که به سن بلوغ می رسیدند از خدمت در دربار معاف می شدند و به جرگه قوللرها* می پیوستند و در سپاه خدمت می کردند. غلامان مسیحی در آغاز پیوستن به جرگه «غلامان خاصه شاهی» مجبور به تغییر کیش و پذیرش اسلام می شدند، ضمن آن که دیگر خروج آنان از جرگه غلامان شاهی غیر ممکن می شد.^(۲) از این رو به اینان «اواغلی» یا «ایواغلی» که به معنی «خانزاد» است گفته می شد.^(۳) در پایان ذکر این نکته ضروری به نظر می رسد که جوانان اشراف و نجیب زاده را که تحت عنوان «یساول صحبت» مصاحب شاه یا شاهزادگان بودند را باید از غلامان شاهی متمایز کرد.

نقش غلامان در دوره اول صفویه :

غلامان در دوره مقدم صفویه از نفوذ بسیار زیادی در شخص شاه برخوردار بودند. این امر از طرفی به دلیل کم رنگ بودن حضور خواجه سرایان در دربار و حرم بود و از طرفی دیگر معلول غلامبارگی شاهان این دوره می باشد. مؤسس سلسله صفویه به روایت بازرگان و نیز، به هنگام فتح

۱ - ر.ک: سفرنامه شاردن، ج ۴، ص ۱۵۰۰.

** - تعداد قوللرها ۱۰۰۰۰ نفر بود و در حقیقت اقتباسی از ارتش ینی چری عثمانی محسوب می شد. رجوع شود به مقاله «تأملاتی درباره ساختار اجتماعی و اقتصادی ایران در اوج دوره صفویه»، امین بنانی. ترجمه محمدعلی رنجبر، اطلاعات سیاسی - اقتصادی - سال سیزدهم (آذر و دی ۱۳۷۷)، شماره مسلسل ۱۳۶ - ۱۳۵، ص ۵۳.

۲ - میرزا سمیعا، تذکره الملوک، ص ۱۹. ۲ - سفرنامه پیتر و دلاواله، ص ۳۴۶.

۳ - مینورسکی، سازمان اداری حکومت صفوی، ص ۱۰۸.

تبریز و ورود به این شهر به عنوان اولین دستور، دوازده تن از زیباترین پسران شهر را به کاخ خود فرا خواند.^(۱) حتی شاه تهماسب که در بین شاهان صفوی به پرهیزگاری شهره بود، از معاشرت با پسران زیباروی متلذذ می‌شد. افوشته‌ای نظنزی در مورد سفره‌چی شاه تهماسب که پسری زیباروی بود می‌نویسد: «... شاه دین پناه از عقب او نگاه کرده از خرام آرام ربای و خوشی‌های ترکیب ذوق‌افزای او ماده تلذذی در خود احساس کرده...» نظنزی در ادامه می‌افزاید که شاه تهماسب بعداً از این کار استغفار کرده، دستور داد که بعد از آن، غلامان دربار شلوارهایی ببوشند که تا زانوی آنها برسد.^(۲) معلوم نیست که قبل از آن کیفیت کار چگونه بوده است.

شاید بتوان شاه اسماعیل دوم را، غلام‌بارة‌ترین شاه صفوی دانست به اعتقاد احمد احرار، او چندان رغبتی به معاشرت و مجالست با زنان نداشت و بیشتر دوست می‌داشت که اوقات خود را با غلامان پریوش چهره بگذرد.^(۳) یکی از معروف‌ترین غلامان شاه اسماعیل دوم، حسن بیگ حلواجی اغلی^(۴) بود که شاه اسماعیل دوم نسبت به او «تعشق و تعلق می‌ورزید و انیس و جلیس و هم صحبت شبانروزی او بود»^(۵) و به واسطه این تقرب و مجالستی که حسن بیگ نزد شاه کسب کرده بود، از نفوذ زیادی نیز در دربار برخوردار بود. به طوری که «ارکان دولت مشکلات خود را به وسیله او معروض می‌داشتند و به انجام مقرون می‌شد»^(۶).

حمزه میرزا، ولیعهد شاه محمد خداپسند نیز با «جوانان خورشید عذار» سر و سری داشت. یکی از این غلامان خداوردی قزوینی بود که دلاک حمزه میرزا بود و «در خدمت شاهزاده نشو و نما یافته، کمال محرمیت داشت و به یمن شفقت عالی مرجع افاحم و اعالی و صاحب ثروت و سامان شده نزد

۱ - سفرنامه‌ای ونیزیان در ایران، ص ۴۳۰. ۲ - افوشته‌ای نظنزی، نقاوة الاثار...، صص ۱۶ - ۱۵.

۳ - احرار، احمد، بهار و خون و افیون، انتشارات شباویز، تهران، ۱۳۶۵، ج ۲، ص ۳۵۸.

۴ - والتر هینتس او را یکی از قورچیان شاه اسماعیل دوم معرفی کرده است. ر.ک: هینتس. والتر، شاه اسماعیل دوم صفوی، ترجمه کیکاووس جهاننداری، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی تهران، ۱۳۷۱، ص ۱۳۹.

۵ - ترکمان، اسکندربیگ، تاریخ عالم‌آرای عباسی، ج ۱، ص ۳۳۶.

۶ - تاریخ عباسی یا روزنامه ملاجلال، ص ۳۴.

امراء و ارکان دولت معزز و گرامی بود.^(۱) سرانجام نیز حمزه میرزا، جان خود را بر سر این کار گذاشت و توسط همین غلام به قتل رسید.^(۲) فاروق سومر نیز از جوانی زیباروی به نام «شیطان» که فرزند آهنگری اصفهانی بود، یاد می‌کند که حمزه میرزا دلباخته او شده بود.^(۳)

نقش غلامان گرجی در دوره دوم صفویه :

حملات گسترده شاهان صفوی به گرجستان و سرزمین‌های ماوراء قفقاز و به همراه آوردن اسیران بی‌شمار از این مناطق و نیز کوچ اجباری گرجی‌ها در زمان شاه عباس اول و اسکان آنها در محله «حسن آباد» اصفهان،^(۴) که موجب افزایش غلامان گرجی در دوره دوم صفویه شد، شاه عباس اول را که خاطرات ناخوشایندی از قزلباشان داشت، به فکر تشکیل «نیروی سومی» از این غلامان گرجی و ارمنی انداخت تا بدین وسیله بتواند با نفوذ روزافزون قزلباشان* مقابله کند؛ ضمن آن که زیبایی مثال زدنی گرجیان نیز عامل مهمی در ترقی و تعالی آنها محسوب می‌شد. ** محمدیوسف مورخ یکی از

۱ - ترکمان، اسکندریگ، تاریخ عالم‌آرای عباسی، ج ۱، ص ۵۴۰.

۲ - ر.ک: افروشته‌ای نطنزی، نقاوة الآثار...، ص ۲۱۴ و ترکمان، اسکندریگ، تاریخ عالم‌آرای عباسی، ج ۱، صص ۵۴۴ - ۵۴۰.

۳ - سومر، فاروق، نقش ترکان آناتولی در تشکیل و توسعه دولت صفوی، ترجمه دکتر احسان اشراقی و دکتر محمدتقی امامی، نشر گستره، تهران، ۱۳۷۱، ص ۱۶۵.

۴ - سفرنامه آدام اولتاریوس، ج ۲، ص ۶۱۵.

* مؤلف روضة الصفویه در مورد علت و تأثیرات نفوذ قزلباشان در دوره اول حکومت صفوی می‌نویسد: «عظمای خوانین و سرخیلان اویماقات قزلباش چون به رتبه ارجمند و مناصب عالی سرافراز می‌گردیدند و جمعی از اویماقات موافق و مخالف را تابع امر و نهی خویش می‌یافتند، تقرب پادشاه وقت و رتبه و کالت اعلی، علت نزاع و منشاء خلاف ایشان گشته نزاع آن جماعت منجر به فساد عظیم می‌گردید.» حسینی گنابادی، میرزاییگ، روضة الصفویه، نسخه خطی به شماره ۱۷۳، کتابخانه دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه فردوسی مشهد، ص ۴۸۵.

** - اسکندریگ ترکمان در مورد زیبایی گرجیان می‌نویسد: «الحق اکثر سلاطین زاده‌های گرجستان بل عموم

دلایل ترقی رستم‌خان غلام گرجی را که در زمان شاه عباس دوم به مرتبه سپهسالاری و بیگلربیگی آذربایجان رسید، «حُسن سیما»ی او می‌داند.^(۱) شاه عباس اول برای جلب رضایت گرجیان، بعضی از مناصب حکومتی را به آنها اختصاص داد که داروغگی اصفهان و قاپوچی‌باشی از آن جمله است. ضمن آن که بسیاری از خواجه‌سرایان سفید نیز که عهده‌دار مناصب مهمی بودند؛ از نژاد گرجی بودند. در دوره حکومت شاه عباس دوم و شاه سلیمان مناصب بیشتری به غلامان گرجی واگذار می‌شود؛ چندان که سانسون می‌نویسد که در زمان او، بسیاری از مناصب مهم و بزرگ کشور، از جمله حکومت ایالات در اختیار گرجی‌ها قرار داشته است.^(۲) به نظر رودی ماته انتصاب گرجی‌ها به حکومت ایالاتی که مردم آن گرجی‌نژاد نبودند، در راستای سیاست «تفرقه بینداز و حکومت کن» حکومت صفوی بوده است ماته به عنوان نمونه انتصاب شاهوردیخان گرجی را به ولایت لرستان، که موجبات شورش مردم آن سامان را فراهم کرد، ذکر می‌کند.^(۳) اما این سیاست همواره نمی‌توانست تأمین‌کننده منافع سیاسی صفویان باشد؛ چرا که به هر حال گرجی‌ها به عنوان یکی عنصر خارجی چندان در قید حفظ منافع حکومت مرکزی نبودند و با رفتار نابهنجار خود در ایالات تحت فرمانشان موجبات نارضایتی مردم از حکومت مرکزی را فراهم می‌کردند و اگر اختلافات مذهبی با حکومت مرکزی نیز به این نارضایتی‌ها افزوده می‌شد، نتایج وخیمی برای دولت صفوی در بر داشت. چنان که نارضایتی افغانه سنی مذهب از رفتار والی گرجی قندهار و هجوم آنان به ایران، سرانجام دولت صفوی را در معرض سقوط قرار داد و در پایان باید این نکته را خاطر نشان کرد که ورود «نیروی سوم» اگرچه موجب کاهش نفوذ قزلباش‌ها در حکومت صفوی شد و قدرت شاه را افزایش داد و سلطنت را مبدل به سلطنت مطلقه کرد، اما به قول

→ مردم آن ولایت ذکورا و اناثاً از لطافت هوا به صباحت قد و عارض زیبا و حسن جمال و آراستگی خط و خال

بر مردم سایر امکنه و بلاد مزیت و رجحان دارند.» تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص ۱۳۴۵.

۱- مورخ، محمد یوسف، ذیل تاریخ عالم آرای عباسی، ص ۲۹۱.

۲- سفرنامه سانسون، ص ۲۰۶.

۳- «ثبات و بی‌ثباتی دستگاه دیوانی ایران در اواخر قرن هفدهم (یازدهم هجری)»، دکتر رودی ماته، ترجمه

دکتر محمد نظری هاشمی، فصلنامه پژوهش‌های تاریخی، سال اول (پاییز و زمستان ۷۷)، شماره ۱-۲، ص ۷۴.

نواب این وضع کشور را وابسته به «کارایی یا ناکارآمدی» شاه کرد^(۱) و جانشینان شاه عباس اول نیز متأسفانه اکثراً جانشینانی نالایق و غیرکارآمد بودند.

۳- یساولان :

مینورسکی در مورد واژه «یساول» معتقد است که این واژه از ریشه مغولی «یاسا» به معنی قانون یا فرمان گرفته شده و به افرادی اطلاق می‌شده که اوامر و فرامین شاه را اجرا می‌نموده‌اند.^(۲) یساولان، تحت نظارت «ایشیک آقاسی‌باشی» رئیس تشریفات دربار قرار داشتند و به دو گروه «یساولان مجلس» و «یساولان صحبت» تقسیم می‌شدند. منابع در مورد «یساولان مجلس» کمتر سخن گفته‌اند؛ که این خود می‌تواند نشانه اهمیت کمتر آنان نسبت به «یساولان صحبت» باشد. مینورسکی یکی از وظایف «یساولان مجلس» را انتقال فرامین و احکام شاه به مجلس نشینان دانسته است.^(۳)

«یساولان صحبت» که کمپفر، رئیس آنها را «صحبت یساول‌باشی» نامیده است و کارش را مکمل ایشیک آقاسی‌باشی در مجالس دانسته است،^(۴) از امیرزادگان و نجیب‌زادگان انتخاب می‌شدند و مصاحب شاهزادگان در حرم بودند. ضمن آن که در مجالس وظیفه حفظ نظم و انضباط و راهنمایی سفرا و هدایت آنها به مجلس شاه را بر عهده داشتند.^(۵) شاردن مهم‌ترین مشخصه آنها را عصایی زرین می‌داند که به هنگام خدمت در مجلس شاه در دست می‌گرفتند.^(۶)

«یساولان صحبت» که از امیرزادگان و نجیب‌زادگان بودند، به دو منظور به دربار راه می‌یافتند؛ یا پدران‌شان آنها را به منظور آموزش آداب و رسوم دربار یا فنون نظامی به دربار می‌فرستادند تا ضمن آموزش این فنون، مدارج ترقی و تعالی را طی کنند؛^(۷) - امیرشرف‌خان بدلیسی که خود در سن ۹

۱ - «اوضاع سیاسی مذهبی عصر آقاجسین و آقاجمال خوانساری»، نوشته جهانبخش نواب، کیهان اندیشه،

بهمن و اسفند ۷۷، شماره ۸۲، ص ۳۳.

۲ - مینورسکی، سازمان اداری حکومت صفوی، ص ۱۲۰.

۳ - همان، ص ۱۲۱.

۴ - سفرنامه کمپفر، ص ۱۰۵.

۵ - سفرنامه شاردن، ج ۳، ص ۱۲۲۳.

۶ - همان جا.

۷ - همان، ج ۱، ص ۴۲۱ و سفرنامه سانسون، ص ۱۲۲.

سالگی به دربار شاه تهماسب فرستاده شد و ۳ سال در آنجا آموزش دیده بود، شمه‌ای از تربیت و آموزش نجیب‌زادگان را که در حرم مصاحب شاهزادگان بوده‌اند ذکر کرده است.^(۱) و یا پدرانشان بالاجبار آنها را به عنوان گروگان به دربار صفوی می‌فرستادند، تا حضورشان تضمینی برای تحکیم وفاداری آنان به حکومت مرکزی باشد. شاردن به هنگام معرفی «یساولان صحبت» در مورد آنها می‌نویسد که «آنها همواره در برابر شاه نگران و رمیده خاطرنند»^(۲) که این امر خود نشان‌دهنده نگرانی آنها از احتمال نافرمانی و سرکشی پدرانشان بوده است. ظاهراً تعداد یساولان صحبت در اوایل دوره صفویه از تعداد انگشتان دو دست فراتر نمی‌رفته است.^(۳) اما در اواخر دوره صفویه با گسترش دربار صفوی، تعداد آنها افزایش می‌یابد. شاردن و کمپفر تعداد آنها را در این دوره ۷۰۰ نفر ذکر می‌کنند. اما به نظر می‌رسد که آنها «یساولان صحبت» را با «صوفیان و قرقچیان» اشتباه گرفته‌اند.^(۴) باستانی‌پاریزی این تعداد را در این دوره ۳۵ نفر ذکر می‌کند،^(۵) که این رقم معقولانه‌تر به نظر می‌رسد. یساولان صحبت نیز بسته به تقرب و نفوذشان در دربار می‌توانستند در مناسبات سیاسی اثرگذار باشند؛ این مسأله مخصوصاً در دوره اول صفویه که خواجه‌سرایان چندان قدرتی نداشتند، مشهود به نظر می‌آید. اسکندریگ در مورد «کور شاه علی روملو» یساول صحبت شاه تهماسب می‌نویسد که وی در ایام نقاهت شاه تهماسب که «محرم‌ان حریم عزت» با او از پس پنجره حرم سخن می‌گفتند، موفق شده بود، ذهن شاه را نسبت به حیدر میرزایان (طرفداران جانشینی حیدر میرزا) مشوش نماید.^(۶) یساولان همچنین از نفوذ خود در دربار برای خنثی کردن توطئه درباریان علیه پدرانشان، استفاده می‌کردند.^(۷)

۱- ر.ک: بدلیسی، امیرشرف خان، شرفنامه، تاریخ مفصل کردستان، با مقدمه و تعلیقات محمد عباسی، موسسه

مطبوعاتی، تهران، ۱۳۴۳، صص ۵۷۷-۵۷۶. ۲- سفرنامه شاردن، ج ۳، ص ۱۲۲۳.

۳- ر.ک: میرزا سمیعاً، تذکره الملوک، ص ۲۷.

۴- ر.ک: سفرنامه کمپفر، ص ۱۰۵ و سفرنامه شاردن، ج ۵، ص ۱۹۵۲.

۵- باستانی‌پاریزی، محمدابراهیم، سیاست و اقتصاد عصر صفوی، انتشارات صفی علیشاه، تهران، ۱۳۶۷، چاپ چهارم، ص ۴۵۳.

۶- ترکمان، اسکندریگ، تاریخ عالم‌آرای عباسی، ج ۱، ص ۱۹۷.

۷- سفرنامه شاردن، ج ۳، ص ۱۱۷۶.

بفش دوم



نقش زنان در تحولات
سیاسی - اجتماعی
دوره اول صفویه

مدخل:

صفویان، خاندانی مذهبی بودند که از زمان شیخ صفی‌الدین اردبیلی (۶۵۱ - ۷۳۵ ه. ق.) - مؤسس طریقت صفوی - نامشان در تاریخ کشورمان جاودانه شد. در مورد منشاء این خاندان نظرات متفاوتی وجود دارد. در حالی که صفویان - و به تبع آنان مورخان درباری‌شان - نسب نامه‌هایی ترکی - عربی برای خود قائل می‌شوند.^(۱) بسیاری از محققان معاصر، صفویان را خاندانی «کردنژاد» معرفی می‌کنند^(۲) و معتقدند که صفویان به زایل کردن منشاء کردی‌شان و از بین بردن شواهدی که در این مورد وجود داشته، مبادرت ورزیده‌اند.^(۳) اما علت این کار چه می‌توانسته باشد؟ پاسخ این سؤال ارتباط تنگاتنگی با بحث مذهب و ادعای «سیادت» خاندان صفوی دارد که این دو مسأله نیز در بین محققان تاریخ صفویه، بحث برانگیز است. کسروی مصرّانه معتقد است که اجداد صفویان سنی مذهب بوده‌اند.^(۴) البته باید خاطر نشان کرد که شواهد تاریخی معتبری نیز در مورد این ادعای کسروی وجود دارد. حمدالله مستوفی که معاصر شیخ صفی‌الدین اردبیلی بوده است، در مورد مردم اردبیل می‌نویسد، که بسیاری از آنان شافعی مذهب و پیرو شیخ صفی‌الدین بوده‌اند.^(۵) کسروی همچنین ادعای «سیادت» صفویان را ساختگی می‌داند و معتقد است که مورخین درباری صفویه به دستور سلاطین صفوی این

۱ - در مورد نسب‌نامه صفویان. ر. ک: ابدال زاهدی، شیخ حسین، سلسله‌النسب صفویه، انتشارات ایرانشهر، برلین، ۱۳۴۳، صص ۱۱ - ۱۰.

۲ - ر. ک: کسروی، احمد، شیخ صفی و تبارش، کتابخانه پایدار، تهران، ۱۳۴۲، چاپ دوم، ص ۱۴، مزای، میشل، پیدایش دولت صفوی، ص ۱۲۴ - سومر، فاروق، نقش ترکان آناتولی در تشکیل و توسعه دولت صفوی، ص ۵.

۳ - مزای، میشل، پیدایش دولت صفوی، ص ۱۲۴ - سیوری، راجر، ایران عصر صفوی، ترجمه کامبیز عزیزی، انتشارات سحر، تهران، ۱۳۶۶، چاپ دوم، ص ۲. ۴ - کسروی، احمد، شیخ صفی و تبارش، ص ۱۱.

۵ - به نقل از میراحمدی، مریم، دین و دولت در عصر صفوی، ص ۴۱.

نسب‌نامه را جعل کرده‌اند.^(۱) اما سؤالی که اینجا مطرح می‌شود این است، که چه ارتباطی می‌تواند میان «سیادت» و «تشیع» خاندان صفوی با منشاء صفویان وجود داشته باشد؟ در پاسخ این سؤال چنین می‌شود استدلال کرد که چون کردها از اصیل‌ترین و قدیمی‌ترین اقوام ایرانی بودند، ادعای سیادت صفویان با وجود منشاء کردی‌شان، پذیرفتنی نمی‌نمود. همچنین چون کردها اکثراً سنی مذهب بودند - و هنوز هم هستند - منشاء کردی‌شان می‌توانست «تشیع» آنان را زیر سؤال ببرد. از این رو سلاطین متقدم صفویه، منشاء کردی‌شان را نادیده گرفتند تا به قول طوغان، فیروزشاه کرد* را از نظر خصوصیت به خاندان پیامبر نسبت دهند.^(۲) البته به درستی مشخص نیست که ادعای سیادت و تغییر مذهب صفویان، در زمان کدام یک از پیشوایان طریقت صفوی انجام گرفته است. سیوری معتقد است که طریقت صفویه از زمان «خواجه‌علی» ماهیت شیعی به خود گرفته است^(۳) و سومر نیز معتقد است که خاندان صفوی در زمان شیخ جنید ادعای سیادت نمودند.^(۴) اما به‌طور قطع شیخ جنید را می‌توان در بردارنده هر دو عنوان - سیادت و تشیع - دانست.

آغاز دوران پیشوایی شیخ جنید بر طریقت صفوی، نقطه عطفی در فعالیت‌های سیاسی - نظامی صفویان برای دستیابی به قدرت محسوب می‌شود؛ بیهوده نیست که او اولین رهبر طریقت صفوی بود که لقب «سلطان» اختیار می‌کند.^(۵) بعد از مرگ زود هنگام جنید در جنگ با شروانشاه، نه تنها نهضت صفویه از حرکت باز نایستاد، بلکه با جانشینی حیدر، تلاش صفویان برای دستیابی به قدرت دنیوی شتاب بیشتری گرفت و این بی‌شک مدیون خصایل و اقدامات شخص شیخ حیدر بود. هینتس در توصیف این مرد گفته است: «شیخ حیدر، مردی بوده است مصمم و با هدف که خیلی بیشتر از پدرش جنید توانست از پیروان طریقت درویشی، مثنی مردم جنگجو بسازد و آنها را وسیله رسیدن به هدف

۱ - کسروی، احمد، شیخ صفی و تبارش، ص ۱۵.

* - پشت ششم از اسلاف شیخ صفی، ر.ک: ابدال زاهدی، سلسله النسب صفویه، ص ۱۱.

۲ - به نقل از مزاولی، میشل، پیدایش دولت صفوی، ص ۱۲۴.

۳ - سیوری، راجر، ایران عصر صفوی، ص ۱۲. ۴ - سومر، فاروق، نقش ترکان آناتولی...، ص ۶.

۵ - سیوری، راجر، ایران عصر صفوی، ص ۱۴.

خود که تحصیل اعتبار و نفوذ سیاسی بود؛ قرار دهد»^(۱) و بدون شک اقدام شیخ حیدر در تشکیل «قزلباشان»^(۲) که به اعتقاد هینتس موجب همبستگی درونی هواداران صفویه شد؛^(۳) در موفقیت شاه اسماعیل، سهم به سزایی داشت. ضمن آن که رواج اعتقادات «غالیانه» در مورد شیخ حیدر و پسرش در میان قزلباشان موجب تحکیم قدرت آنان شد.^{*} به هر حال شاه اسماعیل سیزده ساله با اتکا به نیروی قزلباشان، حرکت تاریخی خود را از لاهیجان به تبریز آغاز کرد و این امر منجر به تأسیس حکومتی مقتدر شد که نزدیک به دو قرن و اندی (۱۱۳۵ - ۹۰۶ ه. ق.) بر ایران حکومت کرد.^(۴)

۱ - هینتس والتر، تشکیل دولت ملی در ایران، ص ۹۱.

۲ - در مورد منشاء قزلباش ها رجوع شود به «قزلباش ها، بنیانگذاران و قربانیان حکومت صفوی»، هانس روبرت رویمر، ترجمه مجید جلیلود، مجله آینده، سال سیزدهم (فروردین الی خرداد ۱۳۶۶)، شماره ۱۳.

۳ - هینتس، والتر، تشکیل دولت ملی در ایران، ص ۹۲.

* - مؤلف عالم آرای امینی معتقد است که هواداران شیخ حیدر او را به درجه الوهیت رسانده بودند و فرزندش اسماعیل را «ابن الله» می خواندند. به نقل از میراحمدی، مریم، تاریخ سیاسی و اجتماعی ایران در عصر صفوی، ص ۳۷.

۴ - در مورد علل و عوامل ثبات سلسله صفویه رویمر نظریات بسیار جالبی ارائه داده است. در این زمینه رجوع شود به مقاله «قزلباش ها بنیانگذاران و قربانیان حکومت صفوی»، هانس روبرت رویمر، صص ۱۹ - ۱۸.

فصل اول - نقش زنان در ساختار خاندان صفوی

خاندان صفوی به ازدواج تنها به دیده یک سنت اجتماعی نمی‌نگریستند و گاه اهداف و منافع را تعقیب می‌نمودند که بهترین و سهل‌الوصول‌ترین راه دستیابی به آنها، برقراری پیوندهای خویشاوندی با امرا، حکام، سادات و روحانیون بود. تعداد این ازدواج‌ها به قدری زیاد است که بعضی از صاحب‌نظران روابط شاهان و شاهزادگان را با زنان، روابطی «خشن، شهوانی و تابع حسابگری‌های کوتاه‌نظرانه سیاسی و مالی» دانسته‌اند^(۱) و برای عشق و عاطفه سهمی در این ازدواج‌ها قائل نشده‌اند. بدون شک ازدواج شیخ صفی‌الدین اردبیلی بنیانگذار طریقت صفوی با دختر شیخ زاهد گیلانی، به دور از اهداف سیاسی و تنها بر پایه مرید و مرادی شکل گرفت؛ هرچند که نمی‌توان تأثیرات احتمالی این پیوند را در بسط و توسعه طریقت صفوی نادیده گرفت. چنان‌که ابن‌بزار می‌نویسد که در مجلس عروسی، شیخ زاهد به شیخ صفی‌الدین گفت: «که تو را از وی فرزندی خواهد شد صاحب کمال ظاهری و باطن که جای و مقام من و تو از آن او خواهد بود.»^(۲) از زمانی که شیوخ صفوی به اندیشه کسب قدرت افتادند، ازدواج‌های آنها نیز کم و بیش صبغه سیاسی به خود گرفت.

۱ - پیوندهای خویشاوندی با امرای قبایل :

ازدواج‌های سیاسی صفویان را می‌توان به ۴ دسته عمده تقسیم کرد. اولین دسته از این ازدواج‌ها که مخصوصاً تا زمان شاه عباس اول شیوع تام داشته است؛ برقراری پیوند خویشاوندی با امرای قبایل و به خصوص قزلباش‌ها بود. ترکمانان، جزء اولین قبایلی محسوب می‌شدند که صفویان با آنها رشته‌های خویشاوندی برقرار کردند و اصولاً بنیان حکومت صفوی بر پایه همین پیوندهای خانوادگی و تأثیریاتی

۱ - حیات اجتماعی زن در تاریخ ایران، ص ۱۹۵.

۲ - اردبیلی، ابن‌بزار، صفوة الصفاء، تصحیح غلامرضا طباطبایی مجد، ناشر: مصحح، اردبیل، ۱۳۷۳، ص ۱۷۱.

که به جا گذاشت، شکل گرفت. شیخ جنید که اولین فرد از خاندان صفویه بود که برای دستیابی به قدرت سیاسی به تکیه بر افتاد؛ بعد از آن که به حکم جهانشاه قراقویونلو مجبور به ترک اردبیل شد؛ برای برخورداری از حمایت حسن بیگ آق قویونلو - رقیب جهانشاه - روانه دیار بکر شد. فرمانروای مقتدر ترکمان نیز که «قدم شریفش را منشاء تزايد دولت خویش و تناقض مکت اعداء دانست»^(۱) خواهر خود خدیجه بیگم را به عقد شیخ جنید در آورد. بی تردید حسن بیگ و جنید در سایه این پیوند اهداف متقابلی را تعقیب می کردند؛ از طرفی حسن بیگ، در صدد جلب حمایت طرفداران شیخ برای مقابله با دشمن اصلی اش جهانشاه قراقویونلو بود.^(۲) و از طرف دیگر شیخ جنید تحت لوای این حامی مقتدر به گسترش نهضت صفوی - از طریق اعزام خلفایش به سرزمین های اطراف - می اندیشید. که این امر در نهایت منجر به افزایش شمار مریدان صفوی و تعالی شأن و اعتبار شیخ جنید در سرزمین های آناتولی و شام شد. این ازدواج، اگرچه تأثیرات مثبتی در روند پیشرفت طریقت صفوی داشت؛ اما در عین حال خشم و حسد جهانشاه را نسبت به شیخ جنید برانگیخت؛ تا آنجا که در نبرد شیخ جنید با شیروانشاه، جهانشاه جانب شیروانشاه را گرفت و او را یاری رسانید.^(۳) اسکندر بیگ ترکمان در این مورد می نویسد: «و دیگر باره نایره حقد و حسد که در کانون میرزا جهانشاه بود. اشتعال پذیرفته، توهمی که داشت از وصلت و ارتباط امیر حسن بیگ متزاید گشت و در کار سلطان جنید فکرهای بی حاصل می نمود»^(۴) بعد از مرگ جنید در میدان جنگ، مریدانش طبق وصیت او، گرد پسرش شیخ حیدر جمع شدند. البته انتخاب حیدر با وجود داشتن برادر بزرگتر،^{*} بی دلیل نبوده است؛ چرا که شیخ حیدر ضمن آن که از طرف مادر اصیل بود، از حمایت دایی مقتدر خویش، حسن بیگ نیز برخوردار می شد. شیخ حیدر نیز برای تحکیم موقعیت خویش با دختر حسن بیگ موسوم به «مارتا» - از زن مسیحی

۱ - قمی حسینی، قاضی احمد، خلاصه التواریخ، ج ۱، ص ۳۵.

۲ - سومر، فاروق، نقش ترکان آناتولی...، ص ۱۵.

۳ - ر.ک: خواندمیر، امیر محمود، تاریخ شاه اسماعیل و شاه تهماسب صفوی، ذیل تاریخ حبیب السیر، تصحیح و تحشیه دکتر محمدعلی جراحی، نشر گستره، تهران، ۱۳۷۰، ص ۲۷.

۴ - ترکمان، اسکندر بیگ، تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۱، ص ۳۱.

* - شیخ جنید پسری به نام «خواجه محمد» از کنیزی چرکس داشت که بزرگتر از شیخ حیدر بود.

حسن بیگ موسوم به «دسینا خاتون» که بعد از ازدواج با شیخ حیدر به «حلیمه بیگم» و «عالم شاه بیگم» معروف شد - ازدواج کرد. این ازدواج تأثیر بسیار مهمی در تشکیل دولت صفوی توسط شاه اسماعیل داشت. چرا که سلطان یعقوب - جانشین حسن بیگ - با وجود آن که می توانست فرزندان شیخ حیدر را به راحتی از میان بردارد اما «از آزمون قربت و رعایت همشیره معظمه اش حلیمه بیگم مشهور به عالم شاه بیگم، حجاب نموده، مرتکب قتل ایشان نگشت»^(۱) و به زندانی نمودن آنها در قلعه اصطخر اکتفا نمود. پیوندهای خویشاوندی صفویان و ترکمانان برای شاه اسماعیل اول پایگاهی ایجاد کرد که به تعبیر مزاوی از «ثنویت معنوی - دنیوی»^(۲) اجداد پدری و مادری خویش بهره مند شود و دعوی سلطنت خویش را به عنوان میراث خوار ترکمانان آق قویونلو غنا بخشد. البته این دعوی از سوی دشمنان صفویان پذیرفتنی نمی نمود. در نامه توهین آمیزی که محمدخان شیبانی به شاه اسماعیل می فرستد، ابراز می کند، وصلت پدران شاه اسماعیل با خاندان آق قویونلو، هیچ حقی را برای میراث خواری او ایجاد نمی کند و مشروعیت صفویان را از طریق انتساب به آق قویونلوها زیر سؤال می برد؛ با این استدلال که پادشاهی از طریق پدر به ارث می رسد.^(۳) پیوندهای خویشاوندی صفویان و ترکمانان در دوره شاهان صفوی نیز تداوم یافت. اروج بیگ بیات علت آن را تضمین وفاداری ترکمانان به صفویان اعلام می کند.^(۴) شاه اسماعیل خود با دختری از قبیله موصلو (یکی از قبایل بزرگ ترکمانان) به نام «تاجلو خانم» ازدواج کرد.^(۵) شاه تهماسب نیز که حاصل این ازدواج بود با «سلطانم خانم» دختر موسی سلطان موصلوی ترکمان ازدواج کرد که حاصل این ازدواج محمد میرزا و اسمعیل میرزا بودند که هر دو نیز

-
- ۱ - مجهول المؤلف، جهانگشای خاقان، به کوشش دکتر الله دنامضطر، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، اسلام آباد، ۱۹۸۶ میلادی، ص ۴۸.
 - ۲ - مزاوی، میشل، پیدایش دولت صفوی، ص ۱۶۰.
 - ۳ - رجوع شود به مقاله «روابط سیاسی و مذهبی ایرانیان و ازبکان در دوره شاه اسماعیل صفوی»، حمید حاجیان پور، کیهان اندیشه، خرداد و تیر ۷۷، شماره ۷۸، صص ۴۵ - ۴۶.
 - ۴ - بیات، اروج بیگ، دون ژوان ایرانی، با حواشی و یادداشت های گلی لسترنج، ترجمه مسعود رجب نیا، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، ۱۳۳۸، صص ۶۸ - ۶۷.
 - ۵ - حسینی قمی، خلاصه التواریخ، ج ۱، ص ۲۹۰، البته مؤلف گمنام عالم آرای شاه اسماعیل، به اشتباه او را دختر عابدین شاملو ذکر کرده است، ر.ک: عالم آرای شاه اسماعیل، ص ۸۰.

یکی بعد از دیگری به سلطنت رسیدند. در واقع یکی از عمده‌ترین دلایل حمایت ترکمانان از جانشینی اسمعیل میرزا و محمد میرزا در مقابل رقیبانشان، نسب ترکمنی آنها از جانب مادرشان بود. به همین دلیل نیز ترکمانان در دوران سلطنت این دو پادشاه از نفوذ زیادی در دربار برخوردار شدند؛ تا جایی که شاه محمد خدابنده، خواهرش فاطمه سلطان خانم را به عقد امیرخان ترکمان، امیر مقتدر ترکمان در آورد.^(۱)

بعد از ترکمانان، استاجلوها نیز پیوندهای خویشاوندی متعددی با خاندان صفوی برقرار نمودند و مخصوصاً در زمان شاه تهماسب، این پیوندها افزایش یافت که خود زمینه‌ساز افزایش اقتدار و نفوذ آنها در دربار شاه تهماسب گردید، به طوری که دو سوم از امرای صاحب منصب در دوره این پادشاه، از قبیله استاجلو بودند.^(۲) اما با روی کار آمدن شاه اسماعیل دوم، به دلیل هواداری استاجلوها از حیدر میرزا - مهم‌ترین رقیب شاه اسماعیل دوم - مغضوب وی شدند؛ اما این بار نیز یک وصلت سیاسی موجب رفع کدورت‌ها شد. ازدواج شاه اسماعیل دوم با دختر پیره محمدخان استاجلو، موقعیت از دست رفته این قبیله را به آنها بازگرداند و چنان که واله اصفهانی می‌گوید: «و بعد از این قضا یا طایفه استاجلو فی‌الجمله اعتباری به هم رسانیده از دست و زبان مردمان رهایی یافتند و پس از آن کسی به ایشان دست‌درازی نتوانست نمود.»^(۳) در دوره شاه محمد خدابنده نیز که بین ترکمانان و تکلوها از طرفی و استاجلوها و شاملوها از طرف دیگر، درگیری و منازعاتی صورت گرفت. شاه محمد خدابنده، برای برطرف کردن این منازعات از این حربه بهره گرفت و چون استاجلوها و شاملوها با ازدواج امیرخان ترکمان و خواهر شاه مخالف بودند،^(۴) برای برقراری توازن، شهربانو بیگم، یکی دیگر از خواهرانش را به عقد سلمانخان استاجلو درآورد و با این ازدواج مصلحتی، به قول اسکندر بیگ ترکمان «ابواب نزاع و جدال امراء و اویماقات مسدود گشت.»^(۵)

۱ - افوشته‌ای نطنزی، نقاوة الآثار...، ص ۱۵۹.

۲ - ر.ک: سومر، فاروق، نقش ترکان آناتولی...، ص ۱۰۲.

۳ - واله اصفهانی، محمدیوسف، خلدبرین، به کوشش میرهاشم محدث، انتشارات بنیاد موقوفات دکتر محمود

افشار، تهران، ۱۳۷۲، ص ۵۳۵. ۴ - ر.ک: افوشته‌ای نطنزی، نقاوة الآثار...، ص ۱۵۹.

۵ - ترکمان، اسکندر بیگ، تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۱، ص ۴۰۱.

استاجلوها در زمان شاه عباس اول، همچون بسیاری از قبایل قزلباش، موقعیت خود را در حکومت صفوی از دست دادند؛ تا جایی که شاه عباس اول، درخواست لّله‌اش مرشدقلیخان را برای برقراری پیوند خانوادگی با دودمان صفوی نپذیرفت و حتی به اعتقاد اسکندریگک ترکمان، این درخواست را نوعی توهین به خود و خاندان سلطت تلقی کرد.^(۱)

شاملوها نیز یکی از قبایل بزرگ قزلباش بودند که به دلیل مناسبات دوستانه‌ای که با استاجلوها داشتند، کم و بیش موقعیتی شبیه به استاجلوها در حکومت صفوی داشتند و با ایجاد پیوندهای خانوادگی، سعی در تحکیم و تثبیت موقعیت خود در حکومت صفوی داشتند. ضمن آن که صفویان نیز از این طریق، می‌توانستند از وفاداری شاملوها مطمئن شوند. اسکندریگک، ایل شاملو را «سردتر اویماقات قزلباش» نامیده،^(۲) که نشان دهنده موقعیت رفیع آنها در حکومت صفوی می‌باشد.

۲ - پیوندهای خویشاوندی با کنیزان قفقازی:

به موازات کم رنگ شدن نقش قزلباشان در حکومت صفوی، قفقازی‌ها - اعم از گرجی، چرکس و ارمنی - جایگزین آنها می‌شدند. این جایگزینی علاوه بر دربار، در حرمرای شاهان صفوی نیز مشهود بود. همان‌طور که قبلاً نیز اشاره شد، شاه عباس اول که خاطرات خوبی از استیلای قزلباشان بر امور کشور نداشت، به نفوذ آنان در دربار صفوی خاتمه داد و غلامان قفقازی موسوم به «نیروی سوم» را جایگزین آنها ساخت. البته نفوذ قفقازی‌ها در حرمرای شاهان صفوی به قبل از شاه عباس اول می‌رسد. لشکرکشی‌های متعددی که در دوره شاه تهماسب به گرجستان و نواحی قفقاز انجام گرفت؛ موجب سرازیر شدن کنیزان گرجی و چرکس و ارمنی به قلمرو صفوی شد که زیباترین این کنیزان روانه حرمرای شاه می‌شدند؛ تعداد این کنیزان که زیبایی خیره‌کننده‌ای داشتند،* در حرمرای شاه

۱ - همان، ج ۲، ص ۶۲۴.

۲ - همان، ج ۳، ص ۱۸۰۷.

* - شاردن زیبایی زنان گرجی را این چنین توصیف نموده است: «... من میان مردم گرجستان هرگز یک صورت زشت ندیده‌ام. همه مردم این سامان خواه زن و خواه مرد در نهایت زیبایی و جاهتند. طبیعت نهایت خود را در مشاطه‌گری و آرایش جمال زنان این سامان به کار برده است. چندان زیبا و دلفریند که دیده از دیدنشان سیر نمی‌شود...»، ر.ک: سفرنامه شاردن، ج ۱، صص ۳۳۱ - ۳۳۰.

تهماسب به قدری زیاد بود که از بین نه پسر شاه تهماسب، مادر هفت تن از آنها کنیزان گرجی و چرکس بودند^(۱) و این موضوع باعث شد که به هنگام مرگ شاه تهماسب و مطرح شدن مسأله جانشینی او، زنگ خطر برای قزلباشان به صدا درآید و اگرچه اولین تقابل «نیروی سوم» با قزلباش‌ها، با به سلطنت رسیدن شاه اسماعیل دوم به شکست «نیروی سوم» انجامید. اما آنان بعد از شاه عباس اول از نفوذ زیادی در حرمسرای شاهان صفوی برخوردار شدند، به طوری که مادر اکثر شاهان صفوی بعد از شاه عباس اول، از نژاد گرجی و چرکس بودند، شاردن در مورد تأثیرات اختلاط و امتزاج ایرانیان با نژاد گرجی و تأثیر آن بر نژاد ایرانیان می‌نویسد: «ایرانیانی که نژاد از گرجیان دارند، خاصه درباریان و سران سپاه، ریششان کوتاه و سیل‌هایشان چندان بلند است که به بناگوشان می‌رسد.»^(۲) شاردن حتی به نحو اغراق‌آمیز و مغرضانه‌ای می‌نویسد که «اگر امتزاجی که بدان اشاره کردم صورت نمی‌پذیرفت به تحقیق بزرگان ایران زشت‌ترین و کریه‌ترین افراد روی زمین بودند.»^(۳)

۳- پیوندهای خویشاوندی با حکام محلی :

برقراری پیوند خویشاوندی با حکام ایالات و به خصوص ایالات مرزی از اهمیت خاصی برخوردار بود. صفویان دو هدف عمده را از این طریق دنبال می‌کردند. اولاً از شورش آنها علیه حکومت مرکزی جلوگیری می‌کردند و ثانیاً بدین وسیله از عدم برقراری روابط آنها با عثمانی‌ها و ازبکان آسوده خاطر می‌شدند. در بین این ایالات، گرجستان، شروان، گیلان و لرستان اهمیت بیشتری داشتند و علاوه بر اهداف فوق‌الذکر، عوامل دیگری نیز همچون موقعیت سوق‌الجیشی و اختلافات مذهبی، اهمیت برقراری روابط خویشاوندی با حکام آن ایالات را دوچندان می‌کرد.

ایالت گرجستان،* به دلیل اهمیت سوق‌الجیشی آن و نزدیکی به امپراطوری عثمانی و زیبایی زنان آن، از جایگاه خاصی در شبکه ازدواج‌های سیاسی خاندان صفوی برخوردار بود و شاهان صفوی با

۱- ر.ک: ترکمان، اسکندربیک، تاریخ عالم‌آرای عباسی، ج ۱، صص ۲۱۹-۲۱۶.

۲- سفرنامه شاردن، ج ۲، ص ۶۰۹. ۳- همان، ص ۷۶۱.

* - ایالت گرجستان در آن روزگار به دو قسمت کاخت و کارتیل تقسیم می‌شد که هر یک حکامی جداگانه داشتند و از سوی سلاطین صفوی انتخاب می‌شدند.

خواستگاری از شاهدخت‌های گرجی در صدد تضمین وفاداری آنها و جلوگیری از سازش آنها با سلاطین عثمانی بودند. برای نمونه بعد از خیانت الکساندرخان، والی کاخ، شاه محمد خداپسند به منظور آن که این امر به سیمون خان، والی کارتیل، سرایت نکند، دختر سیمون خان را برای حمزه میرزا خواستگاری نمود تا «خاطر از دوستی او با لکلیه جمع دارند و مهم الکساندرخان را به رأی و صلاح او فیصل دهد»^(۱) و البته شاه محمد خداپسند به هدف خود رسید و با ازدواج حمزه میرزا با دختران حکام کاخ و کارتیل، آنها به حکومت صفویه وفادار ماندند.^(۲) البته گاهی نیز حکام گرجستان پیشدستی می‌کردند و برای اثبات وفاداری‌شان به حکومت صفوی، دخترانشان را به دربار شاه می‌فرستادند. برای نمونه، هنگامی که طهمورث خان گرجی، والی کاخ، «از خواب گران بغی و طغیان بیدار» و در صدد برآمد انقیاد مجدد خود را به شاه صفی ابراز کند، دختر خود را به نزد شاه فرستاد و شاه نیز او را مجدداً به ولایت کاخ منصوب نمود.^(۳)

ایالت گیلان نیز در دوره صفویه به دو قسمت تقسیم می‌شد. * شاه اسماعیل که دوران کودکی خود را در این ایالت سپری کرده بود، بعد از رسیدن به سلطنت، امیره دوباج ملقب به «مظفر سلطان» را به حکومت «بیه‌پس» منصوب نمود و یکی از دخترانش را هم به عقد او درآورد. ** مظفر سلطان تا هنگام حیات این زن در انقیاد کامل حکومت به سر می‌برد. اما به محض درگذشت او، سر از اطاعت حکومت صفوی پیچید و چون به استناد گفته قمی در صدد مرادوه با سلطان سلیمان عثمانی و عییداله خان ازبک برآمد؛^(۴) در سال ۹۴۲ ه. ق. دستگیر و به فرمان شاه تهماسب در قفسی آهنین سوزانده

۱ - ترکمان، اسکندریگ، تاریخ عالم‌آرای عباسی، ج ۱، ص ۴۱۶.

۲ - همان، ص ۴۱۷.

۳ - ر. ک: مورخ، محمدیوسف، ذیل تاریخ عالم‌آرای عباسی، ص ۲۳۰.

* - گیلان در این دوره به دو بخش تقسیم می‌شد، بخش «بیه‌پس» به مرکزیت لاهیجان که در شرق سفیدرود واقع شده بود و بخش «بیه‌پس» به مرکزیت رشت که در غرب سفیدرود واقع شده بود.

** - فومنی نام این دختر را «خیرالنساء بیگم» ذکر کرده است. ر. ک: فومنی، عبدالفتاح، تاریخ گیلان، به تصحیح عطاءالله تدین، کتابفروشی فروغی، تهران، ۱۳۵۳، ص ۳۵، اما قمی نام او را «خانم خانم» ذکر کرده است. نگاه

۴ - همان، ج ۱، ص ۲۵۵.

کنید به خلاصه التواریخ، ج ۱، ص ۱۵۰

شد. بعد از مرگ او خان احمد، والی بیه پیش، از جانب شاه تهماسب به حکمرانی سراسر گیلان منصوب شد و این انتصاب عجیب می نمود.^{*} تا این که شاه تهماسب در سال ۹۷۵ ه. ق. جمشیدخان نواده مظفرسلطان، را به حکومت «بیه پس» تعیین نمود و دخترش «خدیجه بیگم» را نیز به عقد او درآورد. این حوادث موجبات نارضایتی و شورش خان احمد و متعاقباً زندانی شدن او را فراهم آورد. بعد از جلوس شاه محمد خدابنده به دلیل قرابت نسبی که با همسر شاه داشت، از زندان آزاد شد و بعد از آن که با خواهر شاه، مریم سلطان خانم ازدواج کرد، مجدداً به حکومت سراسر گیلان منصوب شد.^(۱) شاه عباس اول برای تحکیم بیشتر پیوندهای خویشاوندی با خان احمد، دختر او را برای پسرش صفی میرزا خواستگاری نمود، اما اینبار این سیاست نتیجه ای نداد و خان احمد در زمان شاه عباس سر به شورش برداشت و سرانجام نیز به سلطان عثمانی پناه برد.^(۲)

شروانشاهان نیز از حکامی بودند که علاوه بر عوامل فوق الذکر، به دلیل کدورت هایی که بین خاندان صفوی و شروانشاهان ایجاد شده بود،^{*} شاهان صفوی برای رفع این کدورت ها در صدد برقراری پیوندهای خویشاوندی با این حکام بودند؛ از این رو هنگامی که شیخ شاه، دختر شاه اسماعیل را برای پسرش خواستگاری نمود، شاه به خواسته او پاسخ مثبت داد^(۳) و خود نیز در سال ۹۲۹ ه. ق. با دختر شیخ شاه ازدواج نمود.^(۴) شاه تهماسب نیز یکی از خواهران خود را به عقد درویش محمدخان، سلطان شگی، در آورد و جالب آن است که تا زمانی که خواهر شاه در قید حیات بود، درویش محمدخان مطیع حکومت صفوی بود، اما به محض درگذشت خواهر شاه، سر به شورش

* - زیرا که یکی از سیاست های صفویان در مورد ایالات متشیخ و بحران زا این بود که با تقسیم آن ایالات به دو قسمت و تعیین حکام جداگانه، سعی در جلوگیری از ایجاد حکومتی متمرکز در آن ایالات داشتند، ایالات گیلان و گرجستان و لرستان از جمله این ایالات بودند.

۱ - ر. ک: ترکمان، اسکندرییگ، تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۱، صص ۳۵۰ و ۳۴۳.

۲ - همان، ج ۲، صص ۷۰۳ - ۷۰۰.

*** - این کدورت ها بر اثر کشته شدن شیخ جنید و شیخ حیدر در میدان جنگ با شروانشاهان و قتل فرخ بسار توسط شاه اسماعیل اول ایجاد شده بود.

۳ - حسینی گنابادی، روضة الصفویه، ص ۱۴۲.

۴ - پارسادوست، منوچهر، شاه اسماعیل اول، ص ۵۷۹.

گذاشت و به قول نویدی «و آن دولت به موت آن مهدعلیا بر طرف شده بود از او مکرر آثار مخالف به ظهور پیوسته...»^(۱).

حکام لرستان نیز از حکامی بودند که مورد توجه شاهان صفوی قرار داشتند و به دلیل همجواری شان با امپراطوری عثمانی، شاهان صفوی سعی داشتند از طریق برقراری تعلقات خویشاوندی از مراودات آنها با سلاطین عثمانی ممانعت به عمل آورند. به عنوان نمونه محمدبن جهانگیر که از حکام لر کوچک بود، بعد از مرگ شاه اسماعیل دوم سر از اطاعت حکومت صفوی پیچید و خود را تحت تابعیت سلطان مراد عثمانی قرار داد، شاه محمد خداپسند برای آن که دوباره او را مطیع حکومت مرکزی کند، دختر او را برای حمزه میرزا پسر ارشدش خواستگاری نمود و «او نیز قبول این معنی کرده، تکرار ملازمت قزلباش اختیار نمود»^(۲).

۴ - پیوندهای خویشاوندی با سادات و روحانیون :

شاهان صفوی که خود مدعی «سیادت» بودند، همواره سعی می نمودند که از طریق ازدواج با سادات روابط خود را با آنان مستحکم نمایند و در این بین سادات نعمت الهی یزد به دلیل موقعیت و نفوذ اجتماعی شان، از اهمیت بیشتری برخوردار بودند. شاه نعمت الله یزدی که با دو خواهر شاه تهماسب ازدواج کرده بود، از طرف شاه عباس اول به تقلید از عثمان بن عفان، «ذوالنورین» نامیده شد.^(۳)

در کنار سادات، روحانیون نیز از افرادی بودند که شاهان صفوی به ایجاد علقه‌های خویشاوندی با آنان علاقه‌مند بودند و مخصوصاً در دوره دوم صفویه، این روابط بیشتر شد و روحانیون جای امرا و خان‌های ایالات را در شبکه ازدواج با خاندان صفوی اشغال نمودند. شاردن علت این موضوع را چنین بیان کرده است: «زیرا بیم آن دارند که مبدا آنان به اعتماد منسوب شدن به خانواده سلطنت سودهای خام در سر ببروراند و به مخالفت با وی برخیزند، افزون بر این چون شاهزاده خانم‌ها، همواره به ناز و نعمت بار آمده‌اند و مغرور و خودستایند، علمای دین بهتر می توانند روحیه غرور آمیز و رفتار خشن و

۲ - ر.ک: بدلیسی، شرفنامه، صص ۸۱ - ۷۷.

۱ - نویدی شیرازی، تکمله الاخبار، ص ۱۰۴.

۳ - تاریخ عباسی یا روزنامه ملاجلال، ص ۲۶.

آمرانه آنان را با نرم‌خوبی و شکیبایی ذاتی خود تحمل کنند»^(۱) اما به نظر می‌رسد که شاهان صفوی اهدافی فراتر از اینها داشته‌اند؛ چرا که به اعتقاد سیوری یکی از پایه‌های قدرت صفویان بر این اساس استوار بود که آنها خود را نماینده حضرت مهدی (عج) بر روی زمین می‌دانستند^(۲) و حال آن که طبق فقهات شیعی این حق واقعی و قانونی روحانیون بود که در حقیقت توسط شاهان صفوی غصب شده بود و شاهان صفوی سعی داشتند با ایجاد این پیوندها، روحانیون را از ابراز ادعای خویش باز دارند و از این رو بعد از شاه عباس اول، ازدواج شاهدخت‌های صفوی با روحانیون ازدیاد قابل توجهی یافت. بطوری که اکثر دختران شاه عباس اول به ازدواج روحانیون و علمای دینی درآمدند^(۳) و هر دو دختر شاه صفی نیز با روحانیون ازدواج کردند^(۴) و جالب آن است که به گفته شاردن، شاه سلیمان به درخواست همین عمه‌هایش، منصب صدارت را به دو بخش تقسیم کرد^(۵) تا شوهرانشان مناصب بالایی در دربار داشته باشند.

ازدواج‌های سیاسی اگرچه موجبات پیشرفت و ترقی، موقعیت و مقام شخص را فراهم می‌ساخت، اما فرزندان ذکور حاصل از این ازدواج‌ها را در معرض فنا و نابودی قرار می‌داد، چرا که شاهان صفوی برای آن که خیال خودشان را از مدعیان احتمالی سلطنت آسوده دارند، دست به قتل عام آنها می‌زدند که نمونه بارز آن کشتار دسته جمعی پسرزاده‌ها و دخترزاده‌های شاه عباس اول توسط شاه صفی است،^(۶) که تنها گناهشان این بود که پدرانشان یا مادرانشان با خاندان سلطنتی وصلت نموده‌اند.

شاهان صفوی و مدت سلطنتشان :

۱ - اسماعیل یکم (۹۰۷ - ۹۳۰ هـ / ۱۵۰۱ - ۱۵۲۴ م)

۲ - تهماسب یکم (۹۳۰ - ۹۸۴ هـ / ۱۵۲۴ - ۱۵۷۶ م)

۱ - سفرنامه شاردن، ج ۳، ص ۱۱۶۳. ۲ - سیوری، راجر، ایران عصر صفوی، ص ۸۰.

۳ - ر.ک: فلسفی، نصرالله، زندگانی شاه عباس اول، ج ۲، صص ۵۶۱ - ۵۵۵.

۴ - حسینی استرآبادی، از شیخ صفی تا شاه صفی، ص ۲۳۶.

۵ - ر.ک: سفرنامه شاردن، ج ۵، صص ۱۶۷۶ - ۱۶۷۵.

۶ - ر.ک: ترکمان، اسکندربیک، ذیل عالم‌آرای عباسی، صص ۹۰ - ۸۸ و تاریخ ملاکمال، ص ۸۴.

۳ - اسماعیل دوم (۹۸۴ - ۹۸۵ ه / ۱۵۷۶ - ۱۵۷۷ م)

۴ - محمد خداپنده (۹۸۵ - ۹۹۶ ه / ۱۵۷۷ - ۱۵۸۸ م)

۵ - عباس یکم (۹۹۶ - ۱۰۳۸ ه / ۱۵۸۸ - ۱۶۲۸ م)

۶ - صفی یکم (۱۰۳۸ - ۱۰۵۲ ه / ۱۶۲۸ - ۱۶۴۲ م)

۷ - عباس دوم (۱۰۵۲ - ۱۰۷۷ ه / ۱۶۴۲ - ۱۶۶۶ م)

۸ - سلیمان (صفی دوم) (۱۰۷۷ - ۱۱۰۵ ه / ۱۶۶۶ - ۱۶۹۴ م)

۹ - حسین یکم (۱۱۰۵ - ۱۱۳۵ ه / ۱۶۹۴ - ۱۷۲۲ م)

فصل دوم - موقعیت زنان درباری در دوره شاه اسماعیل اول و شاه تهماسب

۱ - نقش عالمشاه بیگم در آغاز سلطنت شاه اسماعیل :

بعد از آن که خبر کشته شدن «سلطانعلی» فرزند ارشد شیخ حیدر به مادرش، عالمشاه بیگم رسید. او اسماعیل میرزا را به اتفاق برادرش ابراهیم میرزا به اردبیل فرستاد، تا در آنجا مخفی شوند. در دوران اقامت در اردبیل که طی آن چندین بار مخفیگاه اسماعیل میرزا تغییر کرد، تنها یک نفر از محل اقامت او مطلع بود و او «پاشاخاتون» عمه شاه اسماعیل بود^(۱) و حتی عالمشاه بیگم نیز از مخفیگاه پسرش آگاه نبود، هینتس معتقد است که او خودش نخواسته بود که از محل مخفیگاه پسرانش مطلع شود، چرا که می‌ترسید اگر تحت آزار و شکنجه فرمانروای آق‌قویونلو قرار گیرد؛ مجبور به فاش کردن مخفیگاه آنها شود، پیش‌بینی که اتفاق هم افتاد.^(۲) هنگامی نیز که شاه اسماعیل از گیلان خارج شد و حاکم اردبیل مردم شهر را به بهانه شکار از شهر خارج کرد تا شهر از صوفیان و مریدان صفوی خالی شود، عالمشاه بیگم توسط یکی از مریدان خانقاه صفوی به شاه اسماعیل پیغام فرستاد تا آمدن خود را به اردبیل به تعویق اندازد.^(۳) بعد از این ماجرا دیگر منابع، از سرنوشت عالمشاه بیگم، خبری نمی‌دهند، فقط بازرگانان و نیزی که سفرنامه‌شان آکنده از اخبار عجیب و باور نکردنی است می‌نویسند، که شاه اسمعیل بعد از جنگ با شروانشاه به دلیل آن که مادرش به عقد یکی از امرای طرفدار شروانشاه در آمده بود، دستور داد تا سر مادرش را ببرند!^(۴)

۱ - جهانگشای خاقان، صص ۶۰ - ۵۹.

۲ - هینتس، والتر، تشکیل دولت ملی در ایران، ص ۱۲۲.

۳ - مجهول المؤلف، عالم آرای صفوی، به کوشش یداله شکری، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۵۰، ص ۵۰.

۴ - سفرنامه‌های ونیزیان در ایران، ص ۴۰۹.



تصویر شماره ۱۱

تصویر شاه اسماعیل اول از روی تابلو موزه رویال گالری دزوقیسی در شهر فلورانس که در زمان سلطنت آن پادشاه کشیده شده است

۲- تاجلی خانم (تاجلو خانم) و جنگ چالدران:

یکی از مباحث جنجال برانگیز اوایل دوره صفویه، مسأله حضور زنان شاه اسماعیل در جنگ چالدران و اسارت تاجلی خانم می باشد، البته شرکت زنان در جنگ ها در دوره اول صفویه، امری عجیب محسوب نمی شده است. منجم باشی در صحائف الاخبار می نویسد که ایرانیان زنان خویش را همراه خود به جنگ می بردند تا وجود ایشان در میدان نبرد مایه تحریک غیرت و حمیت سربازان شود.^(۱) عالم آرای شاه تهماسب نیز از شرکت زنان خاندان سلطنتی در جنگ های داخلی خبر می دهد.^(۲) در مورد حضور زنان شاه اسماعیل در صحنه جنگ چالدران اختلافی بین منابع ترک و ایرانی وجود ندارد و حتی مورخان دوره صفویه نیز از حضور زنان شاه در جنگ چالدران سخن گفته اند، برای نمونه مؤلف عالم آرای شاه اسماعیل از حضور زنی نقابدار در جنگ چالدران سخن می گوید که در میانه میدان خودنمایی می نموده است که بعداً مشخص می شود، منظور نویسنده از این زن نقابدار، تاجلی خانم، زن شاه اسماعیل اول بوده است.^(۳) همچنین حسن بیگ روملو حرکت شاه اسماعیل اول به طرف دشت چالدران را، چنین توصیف می کند: «پادشاه صاحب قران به اعتماد زور بازوی غرور از سر فراغت و حضور با خانه کوچ، عنان یکران به طرف دشمنان معطوف ساخت.»^(۴) که عبارت «خانه کوچ» حکایت از همراهی زنان شاه اسماعیل با او در این سفر جنگی می کند. در اینجا تنها اختلافی که بین مورخان عثمانی و صفوی وجود دارد، در مورد اسارت زن شاه اسماعیل است. در حالی که مورخان ایرانی اشاره ای به اسارت زن شاه در جنگ نکرده اند.^{*} مورخان

۱- به نقل از فلسفی، نصرالله، چند مقاله تاریخی و ادبی، ص ۶۶.

۲- مجهول المؤلف، عالم آرای شاه تهماسب، به کوشش ایرج افشار، دنیای کتاب، تهران، ۱۳۷۰، صص ۱۴۲- ۱۴۰ و ۲۰۴- ۲۰۲.

۳- عالم آرای صفوی، ص ۴۹۴، عالم آرای شاه اسماعیل، صص ۵۲۷- ۵۲۱.

۴- روملو، حسن بیگ، احسن التواریخ، ص ۱۴۴.

*- دکتر شیبانی معتقد است که مورخان ایرانی به دلیل احترام به شاه اسماعیل از ذکر اسارت زنان خودداری نموده اند. ر.ک: مجیر شیبانی، نظام الدین، تشکیل شاهنشاهی صفویه، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۴۶، ص ۲۰۵.

ترک بالاتفاق معتقد به اسیر شدن زنان شاه اسماعیل در جنگ چالدران هستند؛^(۱) اما در این مورد دچار تناقض‌گویی‌های زیادی شده‌اند. اولاً مورخان عثمانی در این که، زن اسیر شده معشوقه شاه بوده یا زن سوغلی‌اش، دچار تردید شده‌اند،^(۲) ضمن آن که بعضی از منابع ترک نام زن اسیر شده شاه را «تاجلی خانم» و منابع دیگر نام او را «بهروزه خانم» ذکر کرده‌اند.^(۳) ثانیاً در حالی که مؤلف سلیم‌نامه یکی دیگر از منابع عثمانی، معتقد است که سلطان سلیم زن شاه اسماعیل را آزاد ساخته است،^(۴) یکی دیگر از مورخان ترک ذکر می‌کند که شاه اسمعیل بعد از پایان جنگ، هیأتی را همراه با نامه‌ای مبنی بر درخواست آزادی همسرش، به نزد سلطان سلیم فرستاد که سلطان عثمانی این درخواست را پذیرفت^(۵) و حال آن که به گفته دکتر نوایی در مکاتبات این دوره کوچک‌ترین اشاره‌ای به این موضوع نشده است.^(۶) بعضی از مورخان ترک نیز معتقدند که تاجلی خانم اسیر شده، اما با دادن جواهرات خود به سردار عثمانی خود را نجات داده و به سمت تبریز گریخته است.^(۷) دکتر ریاحی نیز به نقل از «تاریخ ایلچی نظام شاه» می‌نویسد که «تاجلی خانم» به دست ترک‌ها اسیر شده، اما موفق به

۱- ر.ک: پورگشتال، هامر، تاریخ امپراطوری عثمانی، ترجمه میرزا زکی علی‌آبادی، به اهتمام جمشید کیانفر، انتشارات زرین، تهران، ۱۳۶۷، ج ۲، ص ۸۴۶ و اوزون چارشی لی، اسماعیل حقی، تاریخ عثمانی، ترجمه دکتر ایرج نوبخت، انتشارات کیهان، تهران ۱۳۶۹، ص ۲۸۹.

۲- اورون چارشی لی، تاریخ عثمانی، ج ۲، ص ۲۸۹، پارسادوست، منوچهر، شاه اسماعیل اول، ص ۴۷۸.

۳- رجوع شود به مقاله «تاجلی خانم زن ستیهنده چالدران»، دکتر حسین میرجعفری، مجله دانشکده ادبیات تبریز، سال ۱۳۵۳، شماره ۲۶، ص ۴۸۵.

۴- به نقل از سرور، غلام، تاریخ شاه اسماعیل صفوی، ترجمه محمدباقر آرام و عباسقلی غفاری فرد، مرکز نشر دانشگاهی تهران، ۱۳۷۴، ص ۱۰۳.

۵- به نقل از «تاجلی خانم زن ستیهنده چالدران»، ص ۴۷۵ - ۴۷۴.

۶- نوایی، عبدالحسین، شاه تهماسب صفوی، مجموعه اسناد و مکاتبات تاریخی همراه با یادداشت‌های تفصیلی، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۵۰، ص ۱۳۹.

۷- به نقل از فلسفی، نصرالله، چند مقاله تاریخی و ادبی، ص ۶۷ - ۶۶.

فرار شده و به خانه ملک‌بیگ خوبی پناهنده شده و از آنجا به نزد شاه اسماعیل رفته است^(۱) که البته بعید به نظر نمی‌رسد، زیرا قاضی احمد غفاری در مورد ملک‌بیگ می‌نویسد: «از جوکاری به مرتبه امارت رسیده بود»^(۲) که شاید بتوان گفت که این منصب را در ازای انجام همین خدمت دریافت کرده باشد. احتمال دیگری نیز که محققان ایرانی مطرح کرده‌اند، این است که زن اسیر شده احتمالاً جزء فواحش بوده،^{***} که برای حفظ سلامتی، خود را زن شاه اسماعیل معرفی نموده است و شاید هم مورخان عثمانی یکی از فواحش اسیر شده را برای بزرگ‌تر جلوه دادن پیروزی‌شان، زن شاه اسماعیل معرفی کرده‌اند.^{***} با توجه به تناقض‌گویی‌های مورخان ترک می‌شود چنین نتیجه‌گیری کرد که زن اسیر شده، یا زن شاه اسماعیل اول نبوده است و یکی از رقاصه‌های حاضر در اردوی جنگ بوده است و یا اگر هم اسیر شده باشد، قبل از آن که هویتش فاش شود، خیلی زود و به هر وسیله ممکن خود را آزاد ساخته و به نزد شاه اسماعیل رفته است و با توجه به تقریبی که تاجلی خانم تا زمان مرگ شاه اسماعیل داشته، بعید به نظر می‌آید که او مدت زیادی را تحت اسارت ترکان باقی مانده باشد.

۳- نقش تاجلی خانم در سلطنت شاه تهماسب:

شاه اسماعیل اول بعد از جنگ چالدران، گوشه عزلت اختیار نموده و «بیشتر اوقات شب را به شرب مدام و مؤانست ساقیان سیم اندام صرف می‌نمود و از مجالست نزدیکان دورین و مصاحبت ناصحان اخلاص آیین دوری جسته»^(۳) و این شرایط موجب شد که دست تاجلی خانم در اداره امور

۱- به نقل از ریاحی، محمدامین، تاریخ خوی، انتشارات توس، تهران، ۱۳۷۲، صص ۹۲-۹۱.

۲- غفاری کاشانی، احمد، تاریخ جهان‌آرا، به اهتمام استاد مجتبی مینوی، کتابفروشی حافظ، تهران، ۱۳۴۳، ص ۲۸۹.

* - قبلاً به حضور فواحش در اردوهای جنگی اشاره کردیم.

*** - رحیم‌زاده صفوی معتقد است که مشخصاتی را که مورخان ترک در مورد زن اسیر شده ارایه می‌دهند بیشتر مشخصات یک زن فاحشه و رقاصه بوده تا زن شاه اسماعیل اول. ر.ک: رحیم‌زاده صفوی، علی‌اصغر، شرح جنگ‌ها و تاریخ زندگی شاه اسماعیل صفوی، کتابفروشی خیام، تهران، ۱۳۴۱، صص ۳۶۳-۳۶۲.

۳- خواندمیر، امیرمحمود، تاریخ شاه اسماعیل و شاه تهماسب صفوی، ص ۱۲۰.

دربار و حرمسرا و عزل و نصب امرا و صاحب‌منصبان درباری باز شود^(۱) و به تدریج شرایط را برای جانشینی پسرش تهماسب میرزا مهیا کند؛ قمی می‌نویسد که تاجلی خانم از تربیت و آموزش القاس میرزا، که از زن دیگر شاه اسماعیل، خان بیگی خانم بود، جلوگیری به عمل آورد،^(۲) تا شرایط احراز سلطنت را از دست بدهد. بعد از مرگ شاه اسماعیل در سال ۹۳۰ ه. ق. «به استصواب تاجلو خانم» تهماسب میرزای ده ساله را از حرم بیرون آورده و بر تحت سلطنت نشاندهند.^(۳) در اوایل سلطنت شاه تهماسب نیز تاجلی خانم نفوذ زیادی در دربار داشت و حتی در مناسبات خارجی مداخله می‌کرد. به طوری که در سال ۹۴۱ ه. ق. سید عبدالله لاله را برای مذاکره در باب صلح نزد ابراهیم پاشا والی بغداد فرستاد.^(۴) شاه تهماسب نیز ظاهراً قیمومت مادرش را پذیرفته بود، برای نمونه هنگامی که او در سال ۹۳۵ ه. ق. بر ازبکان غلبه یافت، فتحنامه‌ای برای مادرش به قم فرستاد؛^(۵) اما در سال ۹۴۶ ه. ق. او را از حرم اخراج کرده و مقرر شد باقی عمر را در شیراز سپری کند. منابع، دلیلی برای این کار شاه تهماسب ذکر نکرده‌اند و فقط قمی خیلی خلاصه در این مورد نوشته است «چون شاه دین پناه را به واسطه خاطر همشیره‌ها، خصوصاً از تاجلوییگم سوء مزاجی به هم رسیده بود.» او را از حرم اخراج کرد.^(۶)

۴ - شاهزاده سلطانی و پریخان خانم، زنان متنفذ دوره شاه تهماسب :

شاه تهماسب بعد از پشت سر گذاشتن بحران‌های داخلی و خارجی، فرصت زیادی در اختیار داشت تا باقی عمر خود را به تعبیر سیوری به «عیاشی محض» بگذراند.^(۷) دالسانداری معتقد است که شاه تهماسب، پانزده سال تمام از کاخ خود خارج نشد.^(۸) اگرچه شاید این سخن، اغراق‌آمیز به نظر آید، اما به هر حال حاکی از اقامت طولانی شاه تهماسب در حرم است و مسلماً این امر موجب نفوذ

۱ - پارسادوست، منوچهر، شاه اسماعیل اول، ص ۴۷۸.

۲ - حسینی قمی، خلاصه التواریخ، ج ۲، ص ۹۶۹.

۳ - همان، ج ۱، ص ۱۵۵.

۴ - همان، ص ۲۴۲.

۵ - همان، ص ۱۸۲.

۶ - همان، ص ۲۸۹.

۷ - سیوری، راجر، ایران عصر صفوی، ص ۵۰.

۸ - سفرنامه‌های ونیزیان در ایران، ص ۴۳۸.



تصویر شماره ۱۲

تصویر شاه تهماسب اول صفوی از روی تابلو موزه رویال گالری دزوقیسی در شهر فلورانس که در زمان سلطنت آن پادشاه کشیده شده است.

اهل حرم در شخص شاه می‌شد؛ چنان که دالساندیری گفته است: «زنان در مزاج او چنان تأثیری دارند که وی مدتی دراز نزد ایشان می‌ماند و با آنان در مصالح مملکت خوض و غورو مصلحت می‌کند.»^(۱) یکی از این زنان، خواهر شاه، شاهزاده سلطانم بود که تا پایان عمر مجرد زیست - و این خود می‌تواند نشانگر قدرت‌طلبی این زن باشد که نمی‌خواست، سایه مردی را بالای سر خود ببیند - و نفوذی تام در دربار داشت و به گفته قمی، شاه تهماسب «جميع امور ملكی و مالی را به رأی صوابدید ایشان منوط فرمودی و بی‌مشورت و صلاح و آگاهی او عمل نمی‌فرمود.»^(۲) و در واقع نیز چنین بود، مثلاً هنگامی که همایون شاه گورکانی برای اخذ کمک، روانه دربار شاه تهماسب شد، شاه متعصب صوفی در وهله اول با درخواست او مخالفت کرد - چون همایون سنی بود - اما با اعمال نظر شاهزاده سلطانم به این امر رضایت داد.^(۳) آوازه اقتدار این زن حتی به خارج از کشور نیز رسیده بود و سلاطین کشورهای همجوار برای اطمینان از اجابت خواسته‌شان در دربار صفوی دست به دامن این شاهزاده خانم می‌شدند، نامه‌ای که شاه طاهر اسماعیلی برای اجابت خواسته‌اش به شاهزاده سلطانم نوشت^(۴) و نامه‌ای که سلطان عثمانی برای درخواست صلح در سال ۹۶۰ ه. ق. و از طریق زن سوگلی و دخترش برای این شاهزاده فرستاد،^(۵) نمونه‌هایی برای این مدعا به شمار می‌آیند.

پریخان خانم، دختر شاه تهماسب نیز یکی دیگر از زنان متنفذ این دوره به شمار می‌رفت و نیز یکی از معدود زنان این دوره بود که شاعران در مدحش شعر می‌سرودند* و نویسندگان به نامش کتاب

۱- همان، ص ۴۳۹. ۲- حسینی قمی، خلاصة التواریخ، ج ۱، ص ۴۳۰.

۳- ر. ک: نوایی، عبدالحسین، ایران و جهان، ج ۱، صص ۱۹۳-۱۹۱.

۴- برای آگاهی از متن کامل نامه. ر. ک: نوایی، عبدالحسین، شاه تهماسب صفوی، مجموعه اسناد و مکاتبات تاریخی، همراه با یادداشت‌های تفضیلی، صص ۶۷-۶۶.

۵- ر. ک: نویدی شیرازی، تکملة الاخبار، ص ۱۰۶.

*- یکی از این شاعران، محتشم کاشانی است که اشعاری در مدح این شاهزاده خانم سروده است. برای آگاهی از این اشعار ر. ک: دیوان محتشم کاشانی، به کوشش مهرعلی گرگانی، کتابفروشی محمودی، تهران، ۱۳۴۴، صص

می‌نگاشتند.^(۱) این شاهزاده خانم نیز که همانند شاهزاده سلطانم تا پایان عمر مجرد زیست، تا دوره آغازین سلطنت شاه محمد خدابنده - برادرش - نقش کلیدی در وقایع سیاسی این دوران ایفا کرد. در مورد نقش و موقعیت او در سلطنت برادرانش - شاه اسماعیل دوم و محمد خدابنده - در فصل بعد به تفصیل سخن خواهیم گفت. اما در مورد نفوذ او در سلطنت پدرش شاه تهماسب، به گفته افوشته‌ای نظری بسنده می‌کنیم که در این مورد گفته است: «... در سوانح امور جزئی و کلی و ملکی و مالی به صلاح و صوابدید او عمل می‌نمود و تمامی مهمات سرکار پادشاهی از لوازم شروط سیاست و جهاننداری و قواعد رسوم سلطنت و بختیاری باستخاره و استشاره آن ملکه عاقله عادلانه قرار می‌دهد و بی‌وقوف و شعور او هیچ اراده از قوت به فعل نمی‌آورد.»^(۲) منابع دوره صفویه، دو ویژگی مهمی را که موجب اعتبار و نفوذ این شاهزاده خانم‌ها، نزد شاه تهماسب شده، «وفور عقل و دانش» آنها^(۳) و زهد و تقوای آنها می‌دانند؛^(۴) چرا که شاه تهماسب که در جوانی از تمام مناهی توبه کرده بود* و پادشاهی مقید به امور مذهبی محسوب می‌شد؛ به افراد مذهبی و پرهیزگار احترام می‌گذاشت.

۱ - نویدی شیرازی معروف به «عبدی بیگ» کتاب تکملة الاخبار را به نام این شاهزاده خانم تألیف نموده است و خود در کتابش به این موضوع اشاره کرده «این کتاب به نام وی موشح و به دعای عمر و دولت او مشرح است»، تکملة الاخبار، ص ۹۹.

۲ - افوشته‌ای نظری، نقاوة الآثار...، ص ۷۰.

۳ - ترکمان، اسکندرییگ، تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۱، ص ۲۲۰.

۴ - حسینی قمی، خلاصة التواریخ، ج ۱، ص ۴۳۰، افوشته‌ای نظری، نقاوة الآثار...، ص ۷۱.

* - رباعی مذکور منسوب به شاه تهماسب است.

یک چند به یاقوت تر آسوده شدیم

یک چند پی زمرد سوده شدیم

شستیم به آب توبه آسوده شدیم

آسودگی بود به هر حال، اما

به نقل از پارسادوست، منوچهر، شاه اسماعیل اول، ص ۷۹۳.

فصل سوم - نقش پریخان خانم و مهدعلیا در دوره سلطنت شاه اسماعیل

دوم و شاه محمد خدا بنده

۱ - نقش پریخان خانم در قتل حیدر میرزا و جلوس شاه اسماعیل دوم بر تخت سلطنت.
شاه تهماسب بعد از یک سلطنت طولانی (۹۸۴ - ۹۳۰ ه. ق.) در سن ۶۴ سالگی درگذشت. مرگ او آنچنان که اکثر مورخان صفوی ذکر کرده‌اند، بر اثر استعمال نوره‌ای بوده که توسط حکیم ابونصر گیلانی آغشته به سم شده بود.^(۱) منابع این دوره اکثراً حیدر میرزا و طرفداران او را محرک این اقدام حکیم گیلانی دانسته‌اند.^(۲) اما به دلیل هواداری یک جانبه این منابع از شاه اسماعیل دوم، نمی‌توان نظر آنها را پذیرفت. تنها مورخ دوره صفویه که نظری متفاوت با دیگران دارد، حسینی قمی است که محرک این حکیم را شاهزادگان و خواتین حرمسرا دانسته است، اما مشخصاً از کسی نامی به میان نیاورده است.^(۳) به هر حال شاه تهماسب درگذشت، بدون آن که از بین اسماعیل میرزا و حیدر میرزا، یکی را به عنوان جانشینش انتخاب کند. به احتمال زیاد، انتخاب جانشین برای او مشکل بوده و نمی‌توانسته یکی از این شاهزادگان را بر دیگری ترجیح دهد و به قول هینتس حتی در رفتارش نیز نشانی از طرفداری از هیچ کدام از این دو شاهزاده به چشم نمی‌خورده است.^(۴)
از واپسین لحظات عمر شاه تهماسب، نیروهای حرم، دربار و ایلات به دو دسته تقسیم شدند.

۱ - حسینی قمی، خلاصه التواریخ، ج ۱، ص ۶۰۰ - روملو، حسن بیگ، احسن التواریخ، ص ۶۰۰ - ترکمان، اسکندریگ، تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۱، ص ۳۰۳ - ملاجلال الدین منجم، تاریخ عباسی، ص ۲۵.
۲ - برای نمونه ر. ک: ملاجلال الدین منجم، تاریخ عباسی، ص ۲۵ و ترکمان، اسکندریگ، تاریخ عالم آرای عباسی، ص ۳۰۳.
۳ - حسینی قمی، خلاصه التواریخ، ج ۱، ص ۶۰۰.

۴ - هینتس، والتر، شاه اسماعیل دوم صفوی، ص ۵۳.

گرچی‌ها، ایل شیخاوند و طالش و مهم‌تر از همه استاجلوها، طرفدار سلطنت حیدر میرزا شدند* و در مقابل ایلات روملو، شاملو، افشار، ترکمان، قاجار، ذوالقدر، چرکس‌ها و کردها هوادار سلطنت اسماعیل میرزا بودند. اگرچه تعداد هواداران اسماعیل میرزا بیشتر به نظر می‌رسید، اما در واقع آنچه که کفه قدرت را به نفع «اسماعیل میرزائیان» سنگین‌تر کرده بود، هواداری شاهزاده پریخان خانم، دختر متنفذ و مقتدر شاه تهماسب از اسماعیل میرزا بود. اما به راستی چه عاملی سبب شده بود که پریخان خانم که از مادری چرکس بود، اسماعیل میرزا را که از مادری ترکمن بود بر حیدر میرزا که از مادری گرچی بود ترجیح دهد؟ شهره گل‌سرخ معتقد است که یکی از عواملی که موجب شد پریخان خانم، اسماعیل میرزا را بر حیدر میرزا ترجیح دهد، وجود مادر مقتدر حیدر میرزا بود که در پسرش نفوذ زیادی کسب کرده بود و در صورتی که حیدر میرزا به سلطنت می‌رسید، دیگر جایی برای قدرت‌نمایی این شاهزاده خانم نمی‌گذاشت. و حال آن که در مورد اسماعیل میرزا مسأله این چنین نبود.^(۱) در این راستا بود که پریخان خانم، تمام توان خود را مصروف حمایت از اسماعیل میرزا کرد و از همان واپسین روزهای سلطنت شاه تهماسب کوشید به همراه مادر و دای‌اش - شمخال خان چرکس - ذهن شاه را نسبت به حیدر میرزا مشوش کند،^(۲) که اتفاقاً موفق هم شد؛ چرا که شاه تهماسب بر اثر تحریکات، تا مدتی دست حیدر میرزا را از امور دربار کوتاه کرد و اختیارات او را به سلیمان میرزا برادر تنی پریخان خانم تفویض کرد.^(۳) بعد از درگذشت شاه تهماسب نیز که حیدر میرزا خود را جانشین پدر اعلام کرد و بر قصر مستولی شد؛ پریخان خانم با توسل به گریه،** با توجه به طبع لطیف و زنانه

* - گذشته از آن که حسن بیگ یوزباشی استاجلو، لایه حیدر میرزا بود. هینتس معتقد است که چون استاجلوها در این دوره نفوذ زیادی در حکومت صفوی داشتند، امید داشتند که با انتخاب حیدر میرزای نرمخو، نه تنها اقتدار آنها تثبیت شود، بلکه توسعه هم یابد. ر.ک: هینتس، والتر، شاه اسماعیل دوم صفوی، ص ۶۲.

1 - Gholsorki, shohreh, "Pari Khan Khanum: A Masterful Safavid Princess" Iranian Studies. vol:28, nu: 3-4, summer and autumn 1995, p. 149-150.

۲ - ر.ک: حسینی استرآبادی، از شیخ صفی تا شاه صفی، ص ۹۱.

۳ - فلسفی، نصرالله، زندگانی شاه عباس اول، ج ۱، ص ۳۴.

*** - رکاوندی معتقد است که «توسل به گریه به عنوان یکی از مکانسیم‌های سلطه‌گری زن یا تحت تأثیر عاطفی

حیدر میرزا،^{*} شاهزاده را فریفت و از حرم خارج شد و با در اختیار گذاشتن کلید درگاه باغچه حرم به مخالفان حیدر میرزا مقدمات قتل او را فراهم آورد.^(۱) البته در ناکامی حیدر میرزا نباید از اشتباه مادر حیدر میرزا چشم پوشید، چرا که حیدر میرزا به توصیه مادرش، مبنی بر این که در قصر بماند و با بذل جواهرات خزانه، مخالفان خود را رام نماید، عمل کرد و بدین ترتیب خود را در محاصره مخالفانش در دربار قرار داد. ضمن آن که در همان حال خود را از حمایت طرفدارانش در بیرون از قصر محروم ساخت.^(۲)

۲ - موقعیت پریخان خانم در دوران سلطنت شاه اسماعیل دوم:

در فاصله مرگ حیدر میرزا تا رسیدن موکب اسماعیل میرزا به قزوین، پریخان خانم در نقش یک نایب السلطنه ظاهر شد و «مدار حکم و فرمان» با او بود «و احدی را حد و یاری آن نبود که از حکم و فرمان خانم تجاوز تواند کرد».^(۳) در این فاصله امراء و صاحب منصبان، مسائل و مشکلات کشور را با حسینقلی خلفا روملو در میان می گذاشتند و او نیز آنها را به پریخان خانم منتقل می کرد.^(۴) یکی از مشکلاتی که در این دوره اتفاق افتاد و با درایت و کاردانی پریخان خانم فیصله یافت، خاتمه دادن به اغتشاشات تگلوها در پایتخت بود.^(۵)

پریخان خانم با توجه به نقشی که در قتل حیدر میرزا و هموار کردن راه سلطنت شاه اسماعیل دوم ایفا کرده بود، توقع داشت که همچون دوران سلطنت پدر خویش و حتی فراتر از آن، نقشی قابل توجه در حکومت برادرش داشته باشد. اما در همان برخورد اولیه با برادر تاجدارش، پی به باطل بودن خیال خویش برد «و در آنجا نواب پریخان خانم و مخدّرات استار سلطنت به شرف ملاقات فایز گشته، زیاده

→ قرارداد مردان می باشد». ر.ک: هاشمی رکاوندی، مقدمه ای بر روان شناسی زن، ص ۹۷.

* - توصیفاتی که دالسانداری از شخصیت این شاهزاده به عمل آورده است. ر.ک: سفرنامه ونیزیان در ایران، ص

۴۳۷.

۱ - برای توضیحات بیشتر ر.ک: ترکمان، اسکندریگ، تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۱، صص ۳۰۱ - ۲۹۶.

۲ - همان، ص ۲۹۶.

۳ - همان، ص ۳۰۴.

۴ - هینتس، والتر، شاه اسماعیل دوم صفوی، ص ۷۹.

۵ - برای آگاهی بیشتر در این مورد ر.ک: ترکمان، اسکندریگ، تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۱، صص ۳۰۶ - ۳۰۳.

مهربانی که متوقع نواب خانم بود به ظهور نیامد.^(۱) شاه اسماعیل دوم از همان روز نخست سلطنت خویش، در صدد قطع ارتباط خواهرش با امرای قزلباش برآمد و با کنایه نارضایتی خود را از مرادات امرا با پریخان خانم ابراز داشت: «مگر یاران نفهمیده‌اند که دخل عورات در امور مملکت لایق ناموس سلطنت و پادشاهی نیست و آشنایی مردم به مخدرات استار دودمان علیه قبیح است، امرا از حقیقت کار آگاه گشته ترک تردد نمودند.»^(۲) شاه اسماعیل همچنین اموال و دارایی‌های متنابه خواهرش را نیز توقیف کرد.^(۳) و چون از رقابت پریخان خانم و عمه‌اش شاهزاده سلطانم در حرم مطلع بود، به رغم پریخان خانم دست عمه‌اش را در امور حرمسرا گشاده‌تر ساخت.^(۴)

نامه‌ای گلایه‌آمیز از پریخان خانم در دست است که خطاب به شاه اسماعیل دوم نوشته، این نامه نشان‌دهنده زیرکی و درایت فوق‌العاده یک شاهزاده خانم جاه‌طلب است. پریخان خانم در این نامه ضمن یادآوری اقتدار و نفوذ خویش در دوره شاه تهماسب که از آن به عنوان «سلطنت» یاد می‌کند، تمایل خود را برای دخالت در امور، کمافی‌السابق ابراز می‌دارد: «زهی سعادت و کمال که بعد از سی سال سلطنت که همیشه اقرازم را بر اوضاع من حسد بود وصیت بی‌گناهییم به اطراف و اکناف بلاد عرب و عجم رفته، شهیدم کنند، تا بنای دنیاست، هیچ کس از مخدرات سرپرده عصمت پادشاهان سابق را این حال نبوده که ایلچی به جانب پادشاهان فرستند...»^(۵) پریخان خانم سپس در جواب این سؤال شاه اسماعیل که گفته بود «عورات را بدخل مهمات چکار؟» پاسخی می‌دهد که از طرفی خود را از اتهامات سیاسی وارده بر خود مبری سازد و از طرفی زیرکانه دین خود را بر گردن شاه یادآوری کند: «این خیالات فاسد است، عورات را هرگز دغدغه سلطنت نشده و اگر شدی، در آن حین که زمام اختیار در دست بود، یکی از اولاد پادشاه که هنوز بوی لبن از لبان او آمدی بر می‌داشت و به فراغ بال سلطنت را

۱ - همان، ص ۳۱۳.

۲ - همان، صص ۳۱۱ - ۳۱۰.

۳ - هینتس، والتر، شاه اسماعیل دوم صفوی، ص ۸۳.

۴ - طاهری، ابوالقاسم، تاریخ سیاسی و اجتماعی ایران از مرگ تیمور تا مرگ شاه عباس، شرکت سهامی کتاب‌های جیبی، تهران، ۱۳۵۴، ص ۲۴۴.

۵ - نامه پریخان خانم به برادرش شاه اسماعیل دوم، ضمیمه دین و دولت در عصر صفوی، مریم میراحمدی، (بدون ذکر صفحه).

میان می‌بست، یا اگر به طریق پادشاهزادگان اراده شوهر می‌داشت، از اولاد بهرام میرزا دو پادشاهزاده قابل مانده بودند، طلب می‌کرد و در برآوردن آن برادر و نجات ایشان، آن قدر جدل نمی‌نمود.»^(۱) پریخان خانم در پایان به شاه هشدار می‌دهد که دست از سر زنان خاندان سلطنتی بردارد که نتایج خوبی در پی نخواهد داشت «... زنهار که دست از دامن مخدرات علیّه پادشاه جمجاه کشیده دارند که نتیجه خوب نخواهد داد.»^(۲)

۳ - نقش پریخان خانم و حرمسرا در قتل شاه اسماعیل دوم :

منابع این دوره، سه روایت متفاوت در مورد قتل شاه اسماعیل دوم ذکر می‌کنند. روایت اول حاکی از آن است که شاه اسماعیل توسط «حسن بیگ حلواجی اوغلی» مسموم شده است. اما در مورد محرک این فرد، بعضی از منابع امیرخان ترکمان و امرای قزلباش را محرک او می‌دانند.^(۳) و بعضی دیگر مانند روملو، پریخان خانم را محرک این شخص می‌دانند.^{*} روایت دوم، بدون آن که نقشی برای حسن بیگ حلواجی در نظر بگیرد، قتل شاه اسماعیل دوم را نتیجه همداستانی و همراهی امیران قزلباش - و در رأس آنان امیرخان ترکمان - و پریخان خانم و زنان حرمسرا می‌داند.^(۴) ضمن آن که بعضی از منابع، قتل شاه اسماعیل دوم را مستقیماً و بدون واسطه به پریخان خانم نسبت می‌دهند.^(۵) روایت سوم

۱ - همان جا.

۲ - همان جا.

۳ - گنابادی، روضه الصفویه، ص ۳۰۷ و افوشته‌ای نطنزی، نقاهه الاثار ...، ص ۶۰.

* - روملو در مورد انگیزه حسن بیگ حلواجی می‌نویسد: «سبب قتلش آن که به حسن بیگ حلواجی اوغلی مقید شده، مفارقت او را یک لحظه جایز نمی‌دانست وی از این وضع به تنگ آمده، چون آن ناجوانمرد به صحبت خمهیان اوباش و تلنگیان قلاش عادت کرده بود. بنابر آن با دشمنان او همداستان شده، پریخان خانم نیز مادر او را فریب داده تا به قتل او متفق شدند. احسن التواریخ، ص ۶۴۶.

۴ - گنابادی، روضه الصفویه، ص ۳۰۷، جمالی شوشتری، منظومه فتوح العجم، و سفرنامه سرتوماس هربرت شرفنامه، بدلیسی، به نقل از فلسفی، زندگانی شاه عباس اول، ج ۱، صص ۵۵ - ۵۳.

۵ - غفاری کاشانی، احمدبن محمد، تاریخ نگارستان، به تصحیح مرتضی مدرس گیلانی، کتابفروشی حافظ،

نیز که نسبت به روایات دیگر طرفدار کمتری دارد، مرگ شاه اسماعیل دوم را به صورت طبیعی و بر اثر استعمال مفرط فلونیا (معجونی که از مواد مخدر تهیه می‌شد) می‌دانند.^(۱) با توجه به این روایات می‌بینیم که منابع، سه دسته را در قتل شاه اسماعیل دوم دخیل دانسته‌اند:

۱ - حسن بیگ حلواچی اغلی، مصاحب همیشگی شاه.

۲ - امرای قزلباش و در رأس آنان امیرخان ترکمان.

۳ - پریخان خانم و زنان حرمسرا.

اینک به بررسی انگیزه‌های این افراد و گروه‌ها از مشارکت در قتل شاه می‌پردازیم.

حسن بیگ حلواچی که شاه اسماعیل دوم به او «تعشق و تعلق می‌ورزید و انیس و جلیس و هم صحبت شبانروزی او بود»^(۲) نمی‌توانسته انگیزه کافی برای قتل ولی نعمت خود داشته باشد؛ چرا که به قول هینتس، او نفوذ خود را یک سره مدیون شخص شاه بوده است.^(۳) پاسخی نیز که حسن بیگ در ردّ اتهام خویش به امیرخان ترکمان - امیرخان ترکمان، حسن بیگ حلواچی را متهم به قتل شاه کرده بود - می‌دهد، بسیار منطقی می‌نماید: «من به دولت پادشاه مطاع جمیع قزلباش بودم، بعد از او گمان حیات به خود ندارم و مع ذلک معلوم نیست که زنده بمانم...»^(۴)

اما در مورد امرای قزلباش، دو عامل می‌توانسته انگیزه‌های لازم را برای مشارکت در قتل شاه اسماعیل دوم، به آنها داده باشد. عامل اول، ترس و واهمه‌ای بود که شاه اسماعیل در دل‌ها ایجاد کرده بود. چندان که به قول افواشته‌ای امیرایش «از آثار سخط و غضب او ایمن نبودند و از شدت صولت قهرش بر بستر آسایش نمی‌غنودند»^(۵) عامل دوم، تعصبات مذهبی امرای قزلباش بود، چرا که شاه

→ تهران، بی‌تا، ص ۳۶۴ و ترکمان، اسکندربیگ، تاریخ عالم‌آرای عباسی، ج ۱، ص ۳۳۸ و سفرنامه آدام اولتاریوس، ج ۲، ص ۷۰۲.

۱ - گنابادی، روضة الصفویه، ص ۳۰۷ - افوشته‌ای نطنزی، نقاوة الآثار...، ص ۶۱.

۲ - ترکمان، اسکندربیگ، تاریخ عالم‌آرای عباسی، ج ۱، ص ۳۳۶.

۳ - هینتس، والتر، شاه اسماعیل دوم صفوی، ص ۱۴۴.

۴ - ترکمان، اسکندربیگ، تاریخ عالم‌آرای عباسی، ج ۱، صص ۳۳۸ - ۳۳۷.

۵ - افوشته‌ای نطنزی، نقاوة الآثار...، ص ۶۰، نطنزی همچنین جایی دیگر در مورد میزان ترس و واهمه امراء از

اسماعیل دوم که در امور مذهبی قائل به تسامح بود، به یکباره محدودیت‌های پیشین را که در حق اهل سنت اعمال می‌شد، از بین برد و در این راستا حتی به گرایش به مذهب تسنن نیز متهم شد.^(۱) کتابادی، از اختلاف نظر شاه اسماعیل دوم و امیرخان ترکمان بر سر مسائل مذهبی خبر می‌دهد، این اختلاف از آنجا ناشی می‌شد که شاه اسماعیل دوم علی‌رغم نظر وکیل خود - امیرخان ترکمان - دستور داد تا از ادامه فعالیت تیراثیان جلوگیری کنند.^(۲) در یکی از اسناد کتابخانه واتیکان نیز در مورد علت مرگ شاه اسماعیل دوم، آمده است که «درست روزی که می‌خواست مذهب تسنن را مذهب رسمی و ملی ایران سازد مسموم شد زیرا به کسانی که آن مذهب را بپذیرند، وعده پاداش داده و کسانی را که سر از فرمانش بپيچند، به مرگ تهدید کرده بود، به همین سبب سرداران در کشتش تعجیل کردند.»^(۳) فلسفی به نقل از اسناد کتابخانه واتیکان، عامل دیگری را نیز برای دشمنی امرای قزلباش با شاه اسماعیل دوم ذکر می‌کند؛ طبق این اسناد چون شاه اسماعیل دوم در صدد جنگ با عثمانی‌ها بود، امرای صلح‌طلب با همدستی زنی از حرم شاهی، شاه را مسموم کردند.^(۴)

اما در مورد پریخان خانم و زنان حرمسرا، باید انگیزه‌های پریخان خانم را از سایر زنان حرمسرا متمایز ساخت. پریخان خانم به دلیل ضبط اموال و دارایی‌هایش، کاهش نفوذش در دربار و حرم و به قتل رسیدن سلیمان میرزا، برادر تنی‌اش - به دستور شاه اسماعیل دوم - در واقع انگیزه‌های کافی را برای مشارکت در قتل برادرش، دارا بوده است و زنان حرمسرا نیز به دلیل تمایلات هم‌جنس‌گرایی شاه

→ شاه اسماعیل گفته است که شاه اسماعیل دوم «هر که را از امرای عظام و اکابر کرام که طلب می‌فرمود، در خانه وصیت کرده با تیغ و کفن به درگاه گردون اشتباه می‌آمد.» همان، ص ۴۲.

۱ - برای آگاهی بیشتر از اقدامات شاه اسماعیل دوم در این مورد ر.ک: میراحمدی، مریم، تاریخ سیاسی و اجتماعی ایران در عصر صفوی، صص ۶۷ - ۶۶. ۲ - کتابادی، روضه الصفویه، ص ۳۰۶.

۳ - به نقل از فلسفی، زندگانی شاه عباس اول، ج ۱، پاورقی ص ۵۵، البته این ادعا پذیرفتنی نیست، چرا که شاه اسماعیل دوم، بعد از آن که شایعه تغییر مذهبش (گرویدن به اهل سنت) بر سر زبان‌ها افتاد، دست به اقداماتی زد تا ارادتش را به خاندان علی (ع) ثابت کند. برای آگاهی از این اقدامات ر.ک: میراحمدی، مریم، دین و دولت در عصر صفوی، ص ۵۵.

۴ - فلسفی، زندگانی شاه عباس اول، ج ۱، پاورقی ص ۵۳.

اسماعیل که معلول بیماری «پارانویایی» - او بوده* و موجب می‌شده، شاه به معاشرت با زنان رغبت زیادی نشان نداده و بیشتر اوقات خود را با پسران زیباروی بگذرانده^(۱) - از شاه اسماعیل دوم ناراضی بودند.

از مجموع مطالب مطروحه در مورد مسببین قتل شاه اسماعیل دوم، می‌توان به این نتیجه رسید که: «حسن بیگ حلواجی اغلی» نه تنها انگیزه کافی برای قتل شاه نداشته، بلکه اصولاً نفع او در حیات پادشاه بوده، نه ممات او. و این امرای قزلباش و زنان حرمسرا و مخصوصاً پریخان خانم - که اکثر منابع برای او سهمی در قتل شاه قائل می‌شوند - بوده‌اند که انگیزه‌های لازم و کافی را برای قتل شاه داشته‌اند. همین که بعد از مرگ شاه اسماعیل دوم، تحقیق جامعی در مورد علت مرگ او به عمل نیامده، نشان دهنده این مسأله است که عوامل زیادی در مرگ شاه اسماعیل دوم، مشارکت داشته‌اند و چون مرگ شاه اسماعیل دوم برای کمتر کسی ناخوشایند بوده، به قول غفاری «در صدد حقیقت حال بر نیامدند».^(۲)

۴ - نقش پریخان خانم در انتخاب شاه محمد خدابنده به سلطنت:

درفاصله مرگ شاه اسماعیل دوم تا رسیدن موکب شاه محمد خدابنده به قزوین، باز هم همانند دوران فترت مرگ شاه تهماسب و سلطنت شاه اسماعیل دوم، زمام امور حکومت در اختیار پریخان خانم بود و «به دولت اقبال بر مسند کامرانی تکیه زده، جمیع مهمات سلطنت را متکفل شد و امراء

* - بیماری روانی «پارانویا» بیماری است که بیمار طی آن به فردی حسود، شکاک، انعطاف‌ناپذیر، بیش از حد حساس و عیب‌جو مبدل می‌شود و اعتمادش را به دیگران از دست می‌دهد. ضمن آن که تمایلات همجنس‌گرایی نیز در او مشاهده می‌شود. رک: کریمی، یوسف، روان‌شناسی شخصیت، نشر ویرایش، تهران، ۱۳۷۴، ص ۲۵۰، با دقت در شخصیت شاه اسماعیل دوم و زندگی او در منابع دوره صفویه می‌توانیم برای هر یک از خصوصیات فوق‌الذکر، مصداقی بیابیم.

۱ - احرار، احمد، بهار و خون و افیون، ج ۲، ص ۳۵۸.

۲ - غفاری، احمد، تاریخ نگارستان، ص ۳۸۰.

عالیشان سر بر طوق فرمان نهاده، همه روزه به عتبه‌ی عالیّه او جمع شده...»^(۱) اولین اقدام پریخان خانم در این دوره، مخفی نمودن مرگ شاه اسماعیل از مردم بود تا از بروز اغتشاش در پایتخت، جلوگیری کرده باشد.^(۲) سپس آن چنان که کشیشان کرمیت نقل می‌کنند، شورایی مرکب از امرای طوایف مختلف قزلباش تشکیل داد و شهر قزوین را به هفت منطقه تقسیم کرد و اداره هر منطقه‌ای را به یکی از امرای قزلباش سپرد تا آرامش را در پایتخت برقرار کنند.^(۳)

پریخان خانم در انتخاب محمد میرزا به سلطنت نیز نقشی اساسی داشت و به استاد گفته اسکندر بیگ، بعد از آن که امرای قزلباش موافقت خود را برای انتخاب محمد میرزا به سلطنت اعلام کردند، پریخان خانم بر انتخاب آنها مهر تأیید زد.^(۴) در واقع هدف پریخان خانم از این انتخاب این بود که با توجه به ضعف باصره و ضعف نفس برادرش، به نام او و به کام خود «راتق و فاتق امور سلطنت باشد».^(۵) اما این بار نیز همانند انتخاب شاه اسماعیل دوم، پریخان خانم مرتکب اشتباه بزرگی شد و آن نادیده گرفتن رقیبی نیرومند همچون خیرالنساء بیگم - مشهور به مهدعلیا - همسر خداینده بود. اما این اشتباه، این بار به قیمت از دست دادن جانش تمام شد؛ «... و چون پریخان خانم را خبر شد که خیرالنساء بیگم در قزوین به قتل رسیده است، بسیار متعجب و غمگین شد و در آن روز در میان امرای قزلباش و بزرگان قزوین، دربار خود را برپا داشت و در آن روز در میان بزرگان قزوین و امرای قزلباش، دربار خود را برپا داشت و در آن روز در میان بزرگان قزوین و امرای قزلباش، دربار خود را برپا داشت».

۵ - فرجام نافرجام پریخان خانم :

سرانجام پریخان خانم به دستور مهدعلیا و با موافقت شاه و توسط ملازمان خلیل خان افشار - که قبلاً لایه پریخان خانم بود - محکوم به مرگ شد.* از جمله عواملی که مورخان این دوره در مورد علت

۱ - ترکمان، اسکندربیگ، تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۱، ص ۳۴۳.

۲ - طاهری، ابوالقاسم، تاریخ سیاسی و اجتماعی ایران...، ص ۲۵۶.

۳ - به نقل از افراسیابی، بهرام، خورشید عالی قاپو، ص ۱۱۸.

۴ - ترکمان، اسکندربیگ، تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۱، ص ۳۴۰. حتی افروشته‌ای نطنزی معتقد است که در ابتدا امراء به پریخان خانم پیشنهاد سلطنت داده‌اند. اما او نپذیرفته است. ر.ک: افروشته‌ای نطنزی، نقاوة الانار...، ص ۷۲.

۵ - ترکمان، اسکندربیگ، تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۱، ص ۳۴۰.

* - اروج بیگ بیات در مورد نحوه مرگ پریخان خانم می‌نویسد که او محکوم به ذبح شد و سزاوار بعد از بریدن

قتل پریخان خانم ذکر کرده‌اند، خصوصت میرزا سلمان وزیر با پریخان خانم بود،^(۱) که افول قدرت پریخان خانم و طلوع قدرت مهدعلیا را پیش‌بینی کرده بود و بی‌اذن پریخان خانم از قزوین خارج شده، خود را به موکب شاه و ملکه رساند و شروع به بدگویی از پریخان خانم کرد و پیوسته به گوش شاه و ملکه می‌خواند که «مادامی که نواب خانم، بانوی دولخانه و راتق فاتق مهمات سلطنت باشد، نواب اشرف را جز نامی از پادشاهی نخواهد بود و نواب مهدعلیا در سلک سایر اهل حرم منتظم خواهد بود.»^(۲) همچنین اسکندریگ به نقل از خواجه‌سرایان می‌نویسد که بعد از ورود موکب شاه به پایتخت در اولین دیداری که بین شاهزاده خانم و مهدعلیا روی داد، پریخان خانم «از عالم عجب و غرور و کم‌خردی» نسبت به مهدعلیا بی‌اعتنایی کرده، وقعی به او ننهاد؛^(۳) اما در واقع اینها همه بهانه‌هایی بیش نبوده و آنچه مسلم است این است که پریخان خانم دیر یا زود باید صحنه را به نفع رقیب ترک می‌کرده و این عوامل فقط تسریع‌کننده خروج پریخان خانم از صحنه سیاسی حکومت صفوی بوده است.

۶- نقش مهدعلیا در سلطنت شاه محمد خدا بنده :

فخرالنساء بیگم ملقب به مهدعلیا، دختر میر عبدالله مازندرانی که نسبش به امام زین‌العابدین (ع) می‌رسید، در سال ۹۷۲ هجری با محمد میرزا فرزند ارشد شاه تهماسب ازدواج نمود. شاه تهماسب نخست فرزند ارشد خود را به حکومت هرات منصوب نمود و سپس در سال ۹۷۸ هجری او را به اتفاق همسر و فرزندش حمزه میرزا، از هرات به شیراز فرستاد و محمد میرزا در شیراز به سر می‌برد تا این که شاه اسماعیل دوم به قتل رسید و تاج و تخت سلطنت به او واگذار شد؛ اما به دلیل ضعف باصره و ناتوانی، اداره امور کشور را به همسرش مهدعلیا، واگذار نمود. بوسه معتقد است که در این دوره، بطور موقت نگاهداری مهر سلطنتی از عهده مهرداد سلطنتی خارج شده، در اختیار ملکه قرار گرفت و

→ به دروازه قزوین آویزان کردند! ر. ک: دون ژوان ایرانی، ص ۱۶۷.

۱- برای آگاهی از علل دشمنی میرزا اسماعیل با پریخان خانم ر. ک: حسینی قمی، خلاصه التواریخ، ج ۲، ص ۶۵۷.

۲- ترکمان، اسکندریگ، تاریخ عالم‌آرای عباسی، ج ۱، ص ۳۴۵.

۳- همان، ص ۳۴۷.

فرامین و اسناد حکومتی در حرم و از جانب مهدعلیا مهور می‌شد.^(۱) شوکت و اقتدار ملکه در این دوره تا بدانجا رسید که امرا و درباریان به جای حضور در پیشگاه شاه، نزد او آمده و فرامین او را دریافت می‌نمودند و «احدی را یارای مخالفت رأی آفتاب مآثر وی نبود».^(۲) اما این اقتدار و هیمنه بیشتر از هجده ماه به طول نیانجامید، چرا که مهدعلیا بعد از آن که بر امور کشور مسلط شد، دو هدف عمده را سرلوحه کارهای خویش قرار داد که عبارت بودند از:

۱ - فراهم نمودن مقدمات جانشینی پسر محبوبش حمزه میرزا.

۲ - دستگیری میرزاخان والی مازندران.*

و اتفاقاً هر دوی این اهداف با منافع و تمنیات امرای قزلباش در تضاد بود و اصرار مهدعلیا برای تحقق این اهداف موجبات نارضایتی امرای قزلباش را از او فراهم آورد.

مهدعلیا برای عملی کردن هدف اولش، دستور احضار عباس میرزا فرزند کوچکترش را از هرات صادر نمود؛ چرا که نگرانی مهدعلیا بخاطر این بود که مبدا امرای قزلباش از عباس میرزا به عنوان اهرم فشاری در برابر حکومت مرکزی استفاده کنند. امرای قزلباش خراسان و در رأس آنها علی قلی‌خان شاملو - لِّه عباس میرزا - و مرشد قلیخان استاجلو در برابر خواسته ملکه ایستادگی نمودند، به این بهانه که وجود عباس میرزا در هرات مانع از حمله ازبکان به هرات می‌شود. اگرچه این ادعا تا حدودی درست می‌نمود؛ اما آنچنان که فلسفی نیز بدان اشاره نموده است، هدف اصلی امیران شاملو و استاجلو از نگهداری عباس میرزا در هرات، مقابله با نفوذ قبایل ترکمان و تکلّو بود که مهم‌ترین رقبای آنها محسوب می‌شدند و در برابر نفوذ داشتند.^(۳) سرانجام نیز پافشاری‌های مهدعلیا برای بازگرداندن عباس میرزا به قزوین، به نتیجه نرسید و در نهایت این موضوع با قتل مهدعلیا فیصله یافت.

۱ - بوسه، هریبرت، پژوهش در تشکیلات دیوان اسلامی، ترجمه دکتر غلامرضا وهرام، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، تهران ۱۳۶۷، ص ۹۲. ۲ - حسینی قمی، خلاصه التواریخ، ج ۲، ص ۶۶۲.

* - پدر میرزاخان، یعنی میرسلطان مراد، پدر مهدعلیا را به قتل رسانده و اموال او را مصادره کرده بود و مهدعلیا قصد داشت تا انتقام خون پدر را از پسر میرسلطان مراد بگیرد.

۳ - فلسفی، نصرالله، زندگانی شاه عباس اول، ج ۱، ص ۷۰.



تصویر شماره ۱۳

تصویر شاه محمد خدابنده

مهدعلیا برای اجرای هدف دوم خویش امرای زیادی را برای دستگیری میرزاخان به مازندران فرستاد و البته این امر چون نتوانستند با نیروی قهریه بر میرزاخان فائق آیند، با اعطاء تضمین جانی، او را دستگیر نموده، نزد مهدعلیا فرستادند؛ اما مهدعلیا که زنی کینه توز بود،^{۳۸} به ضمانت و شفاعت امرای خویش وقعی ننهاد، دستور قتل میرزاخان را صادر نمود.^(۱) این اقدام مهدعلیا که فردی بی گناه^{۳۹} را به گناه پدرش و علی رغم خواسته امرای قزلباش به قتل رسانید، موجب تشکیل مجمعی از مخالفان مهدعلیا شد.^(۲) افراد این مجمع که اکثراً از امرای قزلباش بودند؛ با حضور در قصر شاه خواستار کناره گیری ملکه از امور حکومتی شدند. اسکندریگ، اتهامات مهدعلیا را از زبان امیران - در حضور شاه - چنین ذکر می کند: «بر ضمیر منیر اشرف ظاهر است که نسوان به منقصای عقل و ضعف رأی و لجاجت تام منسوب و معروفند و نواب علیا همیشه نقیض گری با دولت خواهان نموده، آنچه در انتظام امور دولت مصلحت می دانیم، رضا به آن نداده، برخلاف صوابدید سفیدریشان دولت قاهر عمل می نماید و در مقام خفت و خواری و سبکی ما در می آید و تا حال که از ما بی ادبی و امری که موجب خون باشد؛ به ظهور نیامده بود، از او ایمن نبوده و نیستیم. حالا که از جانبین نقاضت به میان آمده پرده حجاب از میان برخاسته از او سخنان عتاب آمیز نسبت به ریش سفیدان طوایف سر می زند و ما را از اهل نفاق شمرده، تهدیدات عظیمه می نماید. چگونه ایمن توانیم بود و کلیه آن است که مناسب نمی دانیم که بین السلاطین شهرت یابد که در میانه قزلباش از دودمان سلطنت کسی نمانده که عورات در امور دولت، صاحب دخل و مختار السلطنه اند. ماحصل کلام آن که تسلط و اقتدار او در امور سلطنت و

۳۸ - رفتار مهدعلیا با شمس الدین دیو که تنها گناهش بی احترامی به خانواده مهدعلیا بود نمونه ای دیگر از برخوردهای کینه توزانه ابن زن است. مجازاتی که مهدعلیا برای شمس الدین دیو تعیین کرد چنین بود: «او را پیراهن زنانه از کرباس و مقنعه به دستور بر سر کرده، ریشش را تراشیدند و سرخی و سفیداب بر روی او مالیده، جوال دوزی از زبانش گذاریدند، بر شتری برهنه او را سوار کرده و سپس دستور قتل او را صادر کرد». حسینی قمی، خلاصه التواریخ، ج ۲، صص ۶۹۳ - ۶۹۲.

۱ - ترکمان، اسکندریگ، تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۱، ص ۳۷۲.

۳۹ - اسکندریگ نیز صراحتاً به این موضوع اشاره می کند «والحق قضیه قتل میرزاخان که سیدزاده صالح بی گناه بود... بر نواب مهدعلیا مبارک نیامد»، تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۱، ص ۳۷۳.

۲ - اسامی این افراد در خلاصه التواریخ ذکر شده است. ر.ک: حسینی قمی خلاصه التواریخ، ج ۲، ص ۶۹۵.

پادشاهی مکروه خاطر کل طوایف قزلباش است و ما را به هیچ وجه با او تعیش ممکن نیست»^(۱) اگرچه امرای قزلباش علت نارضایتی خود را از مهدعلیا به خاطر مداخلات او در امور کشور می‌دانستند و ناخرسندی خود را از فرمانبرداری از فرامین ملکه اعلام کردند؛ اما اینها بهانه‌هایی بیش نبوده، - چرا که پریخان خانم نیز در برهه‌هایی از زمان، در رأس امور حکومتی صفویان قرار گرفته بود و امرای قزلباش نیز این امر را پذیرفته بودند و حتی به اعتقاد افوشته‌ای بعد از قتل شاه اسماعیل دوم به او پیشنهاد سلطنت داده بودند؛ -^(۲) بلکه علت اصلی دشمنی امرای قزلباش را با مهدعلیا، باید در جایی دیگر جستجو کرد. مهدعلیا، مازندرانی بود و در زمره «تاجیک‌ها» قرار می‌گرفت. از این رو نه تنها، علاقه‌ای به حفظ منافع قزلباش‌ها نداشت، بلکه اصولاً دشمن منافع آنها و حامی منافع تاجیک‌ها و مخصوصاً همولایتی‌هایش بود؛^(۳) به طوری که در ابتدای سلطنت شاه محمد خدابنده، شماری از مناصب حساس حکومتی را که قبل از آن در اختیار قزلباش‌ها بود، به مازندرانی‌ها و خویشاوندان خود تفویض کرد؛^(۴) که این امر موجبات نارضایتی قزلباش‌ها را از مهدعلیا فراهم آورد. و به همین دلیل نیز بود که به مجزّد به قتل رسیدن مهدعلیا، قزلباشان منازل مازندرانی‌ها و بل «اکثر تاجیکان را تالان کردند»^(۵) رهبرین نیز به نکه بسیار جالبی در همین رابطه، اشاره می‌کند و آن این است که در ابتدای سلطنت خدابنده نواحی سمنان، دماوند، هزار جریب، هیلرود، خوار، کاشان و طالقان به عنوان املاک خاصه مهدعلیا تعیین می‌شود و طبعاً چون این املاک قبل از این در اختیار قزلباشان قرار داشت، موجب ناخشنودی قزلباشان از ملکه شد و جالب آن که بعد از قتل مهدعلیا دوباره این املاک به امرای قزلباش مسترد شد.^(۶)

به هر حال مجموع این عوامل و تندمزاجی ملکه موجب شد تا امرای ناراضی قزلباش با نادیده انگاشتن حرمت حرم شاه، وارد حرمسرای او شده و مهدعلیا را به همراه مادرش و در پیش چشمان مضطرب شاه به قتل رسانند. کشته شدن مهدعلیا در حرم، تأثیراتی بس ناگوار برای حکومت صفوی در پی داشت که در وهله اول آشکار شدن هرچه بیشتر ضعف و ناتوانی پادشاهی بود که حتی قادر به حراست از حرم خویش نیز نبود. تأثیراتی که تنها با استقرار و تحکیم سلطنت شاه عباس اول، مرتفع شد.

۱ - تاریخ عالم‌آرای عباسی، ج ۱، صص ۳۸۵ - ۳۸۴.

۲ - ر.ک: افوشته‌ای نظنری، نقاوة الآثار...، ص ۷۳.

۳ - سیوری، راجر، ایران عصر صفوی، ص ۶۲.

۴ - ر.ک: حسینی قمی، خلاصة التواریخ، ج ۲، صص ۶۶۵ - ۶۶۳.

۵ - همان، ص ۶۹۷.

۶ - رهبرین، نظام ابالات در دوره صفویه، ص ۲۰۰.

بفش سوم

حرمسرا در دوره سلطنت
شاه عباس اول



فصل اول - تغییر شیوه آموزش و پرورش شاهزادگان صفوی

۱ - آموزش شاهزادگان قبل از شاه عباس اول :

شاه عباس اول، بعد از دستیابی به قدرت، شیوه سنتی آموزش شاهزادگان را منسوخ کرد و آنان را در حرمسرا محبوس کرد. تا زمان شاه عباس، رسم بر این بود که شاهزادگان را به حکومت ایالات مهم منصوب می‌کردند^(۱) و سرپرستانی تحت عنوان «لله» و «دده» برای آنها معین می‌کردند. در منابع، وظایف این دو سرپرست از یکدیگر تفکیک نشده است؛ اگرچه سومر معتقد است که طبق رسم به جای مانده از دوره مغول، دده‌ها - همچون شمن‌های مغولان - عهده‌دار تربیت و آموزش دینی شاهزادگان بوده‌اند؛^(۲) اما این نظریه نمی‌تواند به واقعیت نزدیک باشد، چرا که دده‌های شاهزادگان صفوی از میان امرای قزلباش انتخاب می‌شدند* و آنها این توانایی را در خود نمی‌دیدند که به شاهزادگان تعلیم دینی بیاموزند؛ بلکه این وظیفه روحانیون و علمای مذهبی بود که در زمره «تاجیک‌ها» قرار می‌گرفتند. منابع این دوره از مولانا شمس‌الدین لاهیجی و مولانا شوشتری به عنوان معلمان آموزش‌های دینی شاه اسماعیل اول و شاه عباس اول، یاد کرده‌اند.^(۳)

۱ - در بین این ایالات، هرات به دلیل آن که اکثراً مقر ولیعهده‌های دوره صفویه بود از اهمیت خاصی برخوردار بوده است. نطنزی در مورد هرات می‌نویسد: «یکی از خواص آن بلده آن است که هر پادشاه‌زاده‌ای که در آن بلده فاخره نشو و نما یافته به مرتبه رشد و تمیز برسد. البته پادشاه شود و تخت سلطنت بوجود فایض الجودش، سر رفعت و افتخار از اوج فلک دوار بگذراند». نقاوة الآثار...، ص ۲۴۸.

۲ - سومر، فاروق، نقش ترکان آناتولی...، ص ۱۲.

* - برای نمونه دده شاه اسماعیل اول، ابدال بیگ دده ذوالقدر بود که جزء امرایی محسوب می‌شود که شاه اسماعیل را به هنگام خروج از لاهیجان، یاری رسانید.

۳ - ر.ک: جهانگشای خاقان، ص ۶۴ و افوشته‌ای نطنزی، نقاوة الآثار...، ص ۲۶۴.

۲- علل و زمینه‌های محبوس شدن شاهزادگان در حرمسرا:

شاه عباس اول که خود نیز تحت سرپرستی علی‌قلی خان شاملو و مرشد قلی‌خان استاجلو، در ایالت هرات آموزش دید، تصمیم گرفت که به آموزش شاهزادگان در ایالات و تحت سرپرستی امرای قزلباش خاتمه دهد. اما چه عواملی سبب شد که شاه عباس در صدد تغییر این شیوه برآید؟ برای دستیابی به پاسخ این سؤال باید ابتدا به مخاطرات آموزش شاهزادگان در ایالات توجه کرد؛ چرا که ارتباطات شاهزادگان با امرای قزلباش در ایالات و تحت اختیار داشتن نیروی نظامی، می‌توانست آنان را به یک خطر بالقوه برای حکومت مرکزی تبدیل کند. حتی پدر و مادر شاه عباس اول - شاه محمد خدابنده و مهدعلیا - قبل از او متوجه این مخاطرات شده بودند؛ به همین دلیل هم بود که مهدعلیا در انتقال عباس میرزا به قزوین پافشاری می‌کرد و تصمیم داشت که «از بیم فتنه جاهلان و مفسدان قزلباش، هیچ یک از شاهزادگان نامدار را در ممالک نگذارند»^(۱) تصمیمی که البته به دلیل قتل مهدعلیا عملی نشد حتی خدابنده ضعیف النفس نیز بعد از قتل حمزه میرزا - ولیعهدش - در نظر داشت که از مرادوات شاهزادگان با امرای ممانعت به عمل آورد^(۲) که البته او نیز توفیقی در این راه نیافت و سرانجام شاه عباس اول که پدرش را به تحریک امرای قزلباش و با انجام یک کودتا، برکنار کرده بود و از این واهمه داشت که این سرنوشت‌گریبانگیر او نیز شود؛ لذا در صدد برآمد، روش سنتی آموزش شاهزادگان را منسوخ کند و شورش لیه سلطان حسن میرزا،^(۳) بهانه لازم را در اختیار او قرار داد، تا به تقلید از سلاطین عثمانی، شاهزادگان را در حرمسرا محبوس سازد.*

۳- آموزش شاهزادگان در حرمسرا:

شاه عباس بعد از آن که شاهزادگان را در حرم و دربارش محبوس کرد، از هرگونه تماس و ارتباط

۱ - ترکمان، اسکندریگ، تاریخ عالم‌آرای عباسی، ج ۱، ص ۳۷۷.

۲ - ر.ک: همان، ص ۵۴۷.

۳ - برای آگاهی بیشتر در مورد این شورش ر.ک: همان، ج ۲، ص ۶۲۸.

* - سلاطین عثمانی قبل از شاه عباس اول این شیوه را در پیش گرفته بودند. برای اطلاعات بیشتر ر.ک: ریاحی،

محمدامین، سفارتنامه‌های ایران، انتشارات توس، تهران، ۱۳۶۸، ص ۹۱.



تصویر شماره ۱۴

تصویر بالا که شاه عباس اول را در سن ۴۵ سالگی نشان می‌دهد یکی از اصیل‌ترین عکس‌های آن شاهنشاه است که به وسیله یک نقاش ایتالیایی ترسیم شده است.

آنان با خارج از حرمسرا، جلوگیری کرد و فقط موقع لشکرکشی‌ها و سفرهای طولانی مدت، آنها را از حرم خارج کرده، همراه خود به سفر می‌برد. ظاهراً ترس شاه از این بود که در غیابش، شاهزادگان در پایتخت علیه او دست به کودتا بزنند.^(۱) شاه عباس در دربار نیز مراودات شاهزادگان را کاملاً تحت کنترل داشت و در این مورد بسیار سخت‌گیر بود؛ به طوری که نزدیک شدن به شاهزادگان و ریختن طرح دوستی با آنان، عملی غیر قابل بخشش تلقی می‌شد و حتی می‌توانست خطر مرگ را به همراه داشته باشد. صفی‌قلی بیگ، فرزند یکی از امرای عالی رتبه اصفهانی والله قلی بیگ قورچی باشی به همین اتهام به دستور شاه عباس به قتل رسیدند.^(۲) حتی هویت واقعی شاهزادگان نیز در پرده‌ای از ابهام قرار می‌گرفت و درباریان حق فاش کردن هویت شاهزادگان را نداشتند و نیز حق نداشتند، آنان را پسر شاه بنامند و تنها می‌توانستند شاهزاده را یکی از منسوبان خاندان سلطنت خطاب کنند.^(۳) همچنین شاهزادگان از پوشیدن لباس‌های فاخر و گرانبقیم محروم بودند و در مجالس درباری حق هیچ‌گونه حرکت و صحبتی را نداشتند.^(۴)

مورخان درباری دوره صفویه، هیچ اشاره‌ای به وضعیت آموزش شاهزادگان در حرمسرا نکرده‌اند. نوشته‌های سیاحان خارجی نیز در این مورد با تناقضات زیادی نسبت به یکدیگر همراه است و علت این امر را می‌توان مکوم ماندن و محرمانه بودن آموزش شاهزادگان در حرمسرا*، نظارت شدید بر رفتار و کردار آنان و قطع ارتباط شاهزادگان با دنیای خارج از حرمسرا - تا بدان حد که به قول کمپفر «از دیدن رنگ آفتاب هم محروم شدند»^(۵) - عنوان کرد اما آنچه که به طور مسلم می‌توان گفت: این است که

۱ - سیوری، راجر، ایران عصر صفوی، ص ۸۱.

۲ - طاهری، ابوالقاسم، تاریخ سیاسی و اجتماعی ایران...، ص ۳۰۰.

۳ - سفرنامه شاردن، ج ۳، ص ۱۱۶۲.

۴ - سفرنامه فیگوئروا، ص ۲۶۹ و سفرنامه پیتر دلاواله، ص ۳۱۸.

* - شاردن در این مورد می‌نویسد: «... و این که بر این شاهزادگان در جایگاه سکونتشان چه می‌گذرد، از جمله رازهای سر به مهری است که هیچ کس هرگز به آنها آگاه نمی‌گردد و هیچ کس واقف نیست که شاه با این کودکان و برادران و بچه‌هایشان چگونه رفتار می‌کند»، سفرنامه شاردن، ج ۳، ص ۱۱۶۲.

۵ - سفرنامه کمپفر، ص ۲۵.

شاهزادگان از سن هفت سالگی از مادرشان جدا می‌شدند و تا سنین شانزده یا هفده سالگی، تحت نظارت خواجه‌سرایان در بخش ویژه‌ای از حرمسرا پرورش می‌یافتند و آموزش‌هایی نظیر آداب معاشرت و تعالیم مذهبی می‌دیدند. البته در مورد تعلیمات نظامی مانند تیراندازی، شمشیرزنی، اسب‌سواری و به‌طور کل تربیت بدنی بین مورخان اختلاف نظر وجود دارد. در حالی که سانسون از مهارت شاه سلیمان در کشتی و تیراندازی و شمشیرزنی خبر می‌دهد^(۱) و قزوینی مهارت صفی میرزا پسر شاه سلیمان را در تیراندازی می‌ستاید^(۲) کمپفر اصولاً منکر آموزش این فنون به شاهزادگان می‌شود.^(۳) شاید هم آنگونه که لاکهارت علت عدم مهارت شاه سلطان حسین را در این فنون و ورزش‌ها، نتیجه عدم دلبستگی او به «اشتغالات و تفریحات مردانه» می‌داند^(۴) فراگیری این آموزش‌ها اختیاری بوده و بستگی به خود شاهزاده داشته است، ضمن آن که افراط بعضی از شاهزادگان را در استعمال شراب و مواد مخدر نباید نادیده گرفت؛ چرا که اعتیاد به این موارد، موجب فاصله گرفتن شاهزاده از فعالیت‌های بدنی می‌شده است. تاورنیه و اولتاریوس معتقدند که بعد از آن که شاه عباس اول، نواده‌اش - سام میرزا - را به عنوان ولیعهد خود برگزید، علیرغم نفرتی که از مواد مخدر داشت، برای آن که این شاهزاده را از شور و حال بیاندازد، تا به فکر شورش و توطئه علیه او نیفتد، دستور داد تا روزی یک نخود تریاک بالاچار به او بخوراند.^(۵)

شیوه جدید آموزش و پرورش شاهزادگان در حرمسرا، تأثیرات و تبعات بسیار زیانباری برای حکومت صفویه در برداشت که در بخش پایانی به این پیامدها و تأثیرات اشاره خواهیم کرد.

۱ - ر.ک: سفرنامه سانسون، ص ۳۰-۲۸. ۲ - ر.ک: قزوینی، ابوالحسن، فواید الصفویه، ص ۷۶.

۳ - ر.ک: سفرنامه کمپفر، صص ۲۸-۲۷.

۴ - لاکهارت، لارنس، انقراض سلسله صفویه و ایام استیلای افغانه در ایران، ترجمه مصطفی قلی عماد، انتشارات مروارید، تهران، ۱۳۶۸، چاپ سوم، ص ۴۰.

۵ - سفرنامه تاورنیه، ص ۴۹۸ و سفرنامه اولتاریوس، ج ۲، ص ۷۲۰.

فصل دوم - موقعیت زنان حرمسرا در دوره شاه عباس اول

پیشتر دیدیم که زنان حرمسرا در دوره متقدم صفوی در جنگ‌ها شرکت می‌کردند. آزادانه با امرا و درباریان مراوده داشتند و به راحتی در جلسات درباری حضور می‌یافتند و آن چنان که دالسانداری می‌گوید، با اجازه شاه از قصر خارج می‌شدند و بی‌تکفل در معابر شهر تردد می‌نمودند.^(۱) اما در دوره شاه عباس اول، همچون شاهزادگان که با محدودیت‌هایی مواجه شدند و در حرم و دربار محبوس شدند، زنان حرمسرا نیز آزادی‌های گذشته خود را از دست دادند. آنها دیگر مانند گذشته نمی‌توانستند در معابر شهر تردد نمایند و در جلسات درباری حضور یابند و هنگامی نیز که پای از دایره حرم بیرون می‌نهادند؛ محصور در میان خیل خواجه‌سرایان بودند و تنها در صورت حضور شاه بود که حق داشتند با روی باز و سوار بر اسب، حرکت کنند و در صورت عدم حضور شاه، روبندی به صورت خود می‌بستند و نشسته بر کجاوه، شبانه طی طریق می‌کردند؛ تا مبادا چشم نامحرمی از دور دست نظاره‌گر آنان باشد. البته در بین زنان حرمسرای شاه عباس اول، عمه‌اش زینب بیگم، مستثنی بود و این محدودیت‌ها در مورد او اعمال نمی‌شد. لذا وی تنها زنی بود که در این دوره می‌توانست، برخلاف زنان دیگر نقش فعالی در امور سیاسی ایفا کند و آزادانه در جلسات دربار حضور یابد. فیگوئروا به هنگام باریابی به حضور شاه عباس اول در قزوین، از تنها زنی که در جلسه، با صورتی باز حضور داشته یاد می‌کند که مورد تکریم و احترام حضار مجلس بوده است اگرچه فیگوئروا نام او را ذکر نکرده، اما از قرائن چنین بر می‌آید که این زن باید همان زینب بیگم، عمه شاه عباس اول باشد.^(۲) ذیلاً به بررسی نقش این زن در حکومت شاه عباس اول می‌پردازیم.

۱ - زینب بیگم عمه متنفذ شاه عباس اول :

بی تردید زینب بیگم را بعد از پریخان خانم و مهدعلیا، می توان سومین زن مقتدر و متنفذ عصر صفوی نامید که به خصوص در سال های اولیه سلطنت برادرزاده اش صاحب نفوذ فوق العاده ای در حکومت او بوده است تا جایی که در پاره ای از مواقع می توانسته نظر شاه را به نفع نظر و رأی خود تغییر دهد. برای مثال در سال ۱۰۱۹ ه. ق. هنگامی که شاه عباس، خواجه فصیح لاهیجانی را در برابر سه هزار تومان به دشمن او، بهزاد بیگ وزیر گیلان فروخت، زینب بیگم برادرزاده اش را به خاطر این کار ملامت کرده، او را بر آن داشت که بهزاد بیگ را از کشتن خواجه فصیح باز دارد.^(۱) به همین دلیل نیز بود که امرای سرکش و طاغی، هنگامی که از کرده خویش نادم می شدند، شفاعت زینب بیگم را راهی مطمئن برای نجات خویش می یافتند. برای نمونه، هنگامی که شاه عباس جهت سرکوب شورش الوند دیو، عازم مازندران شده بود، الوند دیو که پشیمان شده بود، متوسل به زینب بیگم شد و از او درخواست کرد که «اگر از خدمت اشرف درخواست گناهان این گنه کار فرمود، متقبل عفو تقصیرات می گردند»^(۲) این سخن الوند دیو نشان دهنده این است که شفاعت زینب بیگم، همواره مقرون به اجابت بوده است.

زینب بیگم در سیاست خارجی شاه عباس اول نیز تأثیرگذار بوده و جایگاه خاصی در مناسبات سیاسی این دوره داشته است. برای نمونه، در سال ۱۰۱۵ ه. ق. که شاه عباس حملات همه جانبه ای را علیه عثمانی ها تدارک دیده بود، مادر سلطان عثمانی، طی نامه ای از زینب بیگم درخواست کرد که واسطه عقد صلح، میان طرفین متخاصم شود.^(۳) همچنین هنگامی که هیأتی سیاسی از جانب شاه عباس اول در سال ۱۵۹۱ م / ۱۰۰۱ ه. ق. به ریاست حاج خسرو به روسیه اعزام شد. زینب بیگم نیز به همراه شاه عباس، نامه و هدایایی برای ملکه روسیه فرستاد^(۴) علاوه بر مسائل سیاسی، در زمینه امور نظامی نیز زینب بیگم مورد مشورت شاه عباس قرار می گرفته و در شوراها ی جنگی حضور می یافته

۱ - فلسفی، نصرالله، زندگانی شاه عباس اول، ج ۲، ص ۵۶۴.

۲ - ترکمان، اسکندریگ، تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص ۹۴۲.

۳ - فلسفی، نصرالله، زندگانی شاه عباس اول، ج ۵، ص ۱۷۴۱.

۴ - میراحمدی، مریم، تاریخ سیاسی و اجتماعی ایران در عصر صفوی، ص ۱۸۱.

است؛ چنان که در سال ۱۰۰۵ ه. ق. هنگامی که «چغال اوغلی» سردار ترک با سپاهی متجاوز از صد هزار نفر به آذربایجان تجاوز کرد، شاه عباس به دلیل قَلت سپاه، در ابتدا تصمیم به عقب‌نشینی گرفت، اما با مخالفت فرماندهانش مواجه شد و هنگامی که در این مورد با عمه‌اش زینب بیگم رایزنی کرد، او همصدا با فرماندهان سپاه، خواستار جنگ با عثمانی‌ها شد.^(۱)

زینب بیگم که اداره حرمسرای شاه عباس نیز به عهده او بود، ظاهراً به دلیل بروز اختلافاتی که در سال ۱۰۲۲ ه. ق. میان او و برادرزاده‌اش رخ داد، از حرمسرای اصفهان طرد شد و به قزوین فرستاده شد. منابع، به علل و چگونگی این اختلاف، اشاره نمی‌کنند، اما شاید بتوان گفت که دخالت‌های بیش از اندازه زینب بیگم در امور حکومت، شاه را بر آن داشته تا مدتی عمه‌اش را از پایتخت دور کند، اما در سال ۱۰۲۷ ه. ق. زینب بیگم مجدداً مورد لطف و عنایت شاه قرار می‌گیرد و بار دیگر در سفر و حضر، مشاور و همنشین شاه می‌شود؛^(۲) به طوری که در سال ۱۰۲۹ ه. ق. که شاه عباس در فرح‌آباد به بیماری سختی دچار شد و در نتیجه زمزمه‌های نافرمانی سرداران قزلباش از گوشه و کنار به گوش می‌رسید، تدابیر این زن بود که هم موجب فروکش کردن طغیان سرداران سپاه و هم موجب بازگشت بهبودی و سلامتی شاه شد.^(۳)

علاقه شدید شاه عباس اول به عمه‌اش، اقامت طولانی زینب بیگم در دربار و حرمسرای شاه عباس و تجرّد زینب بیگم* و عدم تمایل او به ازدواج، موجب بروز شایعاتی در بین مردم شده بود. آنتونیو

۱ - فلسفی، نصرا...، زندگانی شاه عباس اول، ج ۲، ص ۵۶۴.

۲ - ر. ک: فلسفی، نصرا...، زندگانی شاه عباس اول، ج ۲، ص ۵۶۵.

۳ - برای آگاهی از تدابیر زینب بیگم ر. ک: همان، ص ۵۶۶، البته طاهری این ناآرامی را در نتیجه شورش فردی به نام سیدمحمد که ادعای مهدویت کرده و مردم ناراضی گیلان را گرد خود جمع کرده بود، می‌داند. ر. ک: طاهری، ابوالقاسم، تاریخ سیاسی و اجتماعی ایران...، ص ۳۴۴.

* - زینب بیگم در سال ۹۸۵ هجری به دستور شاه اسماعیل دوم - برادرش - قرار بود به عقد علیقلی خان شاملو والی هرات درآید اما این وصلت به دلیل مرگ شاه اسماعیل دوم و نزاعی که میان امرای خراسان و عراق بر سر انتقال عباس میرزا به قزوین پیش آمد، صورت نگرفت و بدین ترتیب زینب بیگم نیز همانند شاهزاده سلطنت و پریخان خانم - خواهر و دختر شاه تهماسب - تا پایان عمر مجرد زیست.

دوگوه آ از شایعه روابط عاشقانه شاه و عمه‌اش در بین مردم سخن می‌گوید^(۱) و شاردن نیز معتقد است که شاه عباس دیوانه‌وار عاشق عمه‌اش بوده و حتی قصد داشته که با ازدواج کند، اما به دلیل مخالفت روحانیون و علمای دینی از این اقدام صرف نظر کرده است^(۲) البته واهی بودن این شایعه و مغرضانه بودن سخن شاردن، با توجه به اشکال شرعی این کار و تعداد زیاد زنان و کنیزان زیارویی که شاه در حرمش داشته،* مشهود است.

۲- زنان و ازدواج‌های سیاسی شاه عباس اول:

شاه عباس اول که در بین سلاطین صفویه به سیاس بودن شهره است، در پاره‌ای از مواقع به ازدواج نیز به عنوان وسیله‌ای برای دستیابی به اهداف خویش می‌نگریست. ازدواج‌های سیاسی شاه عباس اول را که اکثراً با حکام ایالات صورت می‌گرفته، می‌توان به سه دسته تقسیم کرد. دسته‌ی اول از این ازدواج‌ها، برای تضمین وفاداری حکام ایالات و به خصوص ایالات سرحدی، به حکومت مرکزی صورت می‌گرفته است. ازدواج شاه عباس اول با خواهر شاهوردیخان، حاکم لرستان، نمونه‌ای از این دست محسوب می‌شود.^(۳) دسته‌ی دوم از این ازدواج‌ها که به عنوان یک ترفند مورد استفاده شاه عباس واقع می‌شده، صرفاً برای غافلگیر کردن دشمنانش به کار می‌رفته است؛ برای نمونه در سال ۱۰۱۹ ه. ق. شاه عباس خواهر قبادخان مکرزی از سرداران کُرد را به عقد ازدواج خود در آورد. اما فقط چهار روز بعد از انجام این وصلت، شاه عباس این سردار کُرد را با ۹۴ تن از بزرگان کردستان، به جرم خیانت و شورش علیه حکومت مرکزی دستگیر کرد و محکوم به اعدام نمود^(۴) و بدین ترتیب مشخص شد که قصد شاه عباس از انجام این ازدواج، فقط غافلگیر نمودن و دستگیری شورشیان بوده

۱- به نقل از نوایی، عبدالحسین، شاه تهماسب صفوی...، ص ۱۷.

۲- سفرنامه شاردن، ج ۴، ص ۱۵۸۲.

* - آدام اولتاریوس، تعداد زنان شاه عباس اول را ۷۰۰ تن ذکر می‌کند که البته این آمار فقط شامل زنان عقدی و صیغه‌ای شاه می‌شده و شمار کنیزان شاه، خود رقم قابل توجهی محسوب می‌شده است. ر.ک: سفرنامه

اولتاریوس، ج ۲، ص ۷۳۸. ۳- ر.ک: بدلیسی، امیرشرف خان، شرفنامه، ص ۸۲.

۴- ر.ک: فلسفی، نصرالله، زندگانی شاه عباس اول، ج ۳، صص ۱۰۹۷- ۱۰۹۵.

است و سرانجام آخرین دسته از این ازدواج‌ها که البته در مرحله خواستگاری متوقف می‌شده، هنگامی اتفاق می‌افتاده که شاه عباس با علم به این که، با درخواست ازدواج او مخالفت می‌شده - بنا به دلایل مختلف - از این مخالفت به عنوان بهانه‌ای در جهت دستیابی به منافع و اهداف سیاسی خویش بهره می‌گرفته است. خواستگاری شاه عباس اول از «دراژان» خواهر لهراسب - فرمانروای کارتیل - از بارزترین نمونه این ازدواج‌ها و یا در واقع خواستگاری‌های سیاسی است، چرا که شاه عباس با آن که می‌دانست که دراژان نامزد رسمی تهمورث - فرمانروای کاخ - است. از او خواستگاری نمود و چون لهراسب، همانگونه که از قبل پیش‌بینی می‌شد، جواب منفی به این درخواست شاه داد، این موضوع مستمسکی برای شاه عباس اول شد تا به این بهانه به گرجستان حمله‌ور شود و در نهایت لهراسب را دستگیر و زندانی کرده، برادرش «بگرات» را جایگزین او کند.^(۱)

۱ - برای آگاهی از تفصیل این ماجرا، ر.ک: سفرنامه شاردن، ج ۱، صص ۳۴۶ - ۳۳۸، همچنین ر.ک: سفرنامه پیتر و دلاواله، صص ۲۵۲ - ۲۴۸.

بفتش پهارم

حرمسرا در دوره جانشینان
شاه عباس اول



فصل اول - حرمسرا در دوره شاه صفی

شاه عباس اول به دلیل سوءظن شدیدی که نسبت به پسرانش داشت، یا آنها را به قتل رسانید و یا آن که آنها را از نعمت بینایی محروم ساخت، از این رو در بین فرزندانش، کسی باقی نماند که بتواند جانشین او شود؛ لذا شاه عباس نواده‌اش سام میرزا را به ولیعهدی خود برگزید. سام میرزا جزء اولین شاهزادگانی بود که به دلیل تغییر سیاست جدّش در مورد آموزش شاهزادگان، پیوسته در حرم به سر برده، در آنجا پرورش یافت. نقل شده است که شاه عباس برای آن که او را در یک حالت رخوت و بی‌خبری از دنیای خارج از حرم نگه دارد، دستور داد تا هر روز به او مقداری تریاک بخوراند، چندان که به هنگام جلوس بر تخت سلطنت، به قول تاورنیه چنان خمار و خواب‌آلود بود که پزشکان مجبور شدند برای زایل ساختن این حالت، شراب برای او تجویز کنند.^(۱) تا به قول معروف دفع مفسده را به افسد نمایند.

۱ - موقعیت زنان حرمسرا در دوره سلطنت شاه صفی :

سام میرزا که تحت عنوان «شاه صفی» تاجگذاری کرد، چنان که اشاره شد به تجویز پزشکان به شراب پناه آورد، اما بر اثر افراط در نوشیدن آن، همواره از حالت طبیعی خارج می‌شد* و در حالت مستی دست به اعمال قساوت آمیز و وحشیانه‌ای می‌زد، چندان که در این دوره به تعبیر سرجان مالکم در حرمسرا «خواتین ملک را جوی خون، چون آب جوی روان شد».^(۲)

۱ - سفرنامه تاورنیه، ص ۴۹۸.

* - حتی محمدیوسف مورخ نیز بدین موضوع اقرار می‌کند: «میگساری با دمان و جرعه‌نوشی به افراط آن حضرت که اکثر اوقات اختلال بر اوج مزاج اعتدال قرین می‌گشود». ر.ک: مورخ، محمدیوسف، ذیل تاریخ عالم‌آرای عباسی، ص ۲۵۴.

۲ - مالکم، سرجان، تاریخ ایران، ترجمه میرزا حیرت، دنیای کتاب، تهران، ۱۳۶۲، ج ۱، ص ۲۷۳.



تصویر شماره ۱۵

تصویر شاه صفی

زنان حرمسرا در این دوره نیز همچون دوره شاه اسماعیل دوم، یکی از مهیب‌ترین و بی‌روح‌ترین، دوران خود را در حرمسرا سپری کردند، چرا که با شروع سلطنت شاه صفی، این زنان، ناگهان خود را در محیطی سرد و خشن یافتند که نه تنها دیگر از اشتغالات و سرگرمی‌ها و مسافرت‌های دوران شاه عباس در آن خبری نبود؛ بلکه با یک نظام خبرچینی و جاسوسی شدید در حرمسرا مواجه شدند که به دستور شاه و توسط خواجه‌سرایان اعمال می‌شد. لذا به تدریج فضای رعب و وحشت بر حرمسرا حاکم شد. تا بدان حد که اهل حرم برای آن که در معرض تهمت و افترا قرار نگیرند و بهانه‌ای به دست خبرچیان ندهند، ترجیح می‌دادند که به اتاق‌های خود پناه ببرند و از معاشرت با یکدیگر اجتناب ورزند. ایجاد این محدودیت‌ها در حرمسرا، از طرفی نشان دهنده بدبینی شدیدی بود که شاه صفی نسبت به زنان حرمش داشت - که حتی این سوءظن در مورد بستگانش نیز وجود داشت؛ اولثاریوس حکایتی را از یکی از اردوهای جنگی شاه صفی نقل می‌کند که طی آن مادر شاه صفی، زینل خان ایشیک آقاسی‌باشی را به چادر خویش فرا خواند؛ تا در باب موضوعی با او مشورت کند، اما شاه صفی که از این جریان مطلع شده بود، بی‌درنگ به خیمه مادرش وارد شد و با شمشیر گردن زینل خان را قطع نمود.^(۱) و از طرفی دیگر اعمال این محدودیت‌ها نشان‌دهنده بی‌توجهی شاه صفی نسبت به زنانش بود، که خود معلول غلام‌بارگی شاه بود. اولثاریوس صراحتاً شاه صفی را همجنس‌باز می‌داند^(۲) و در سفرنامه‌اش مطالبی را در این مورد به رشته تحریر در آورده است.^(۳)

رفتار شاه صفی با زنان خاندان سلطنتی و بستگانش نیز خوشایند نبود و رفتاری غیرمعمول، سرد و خشن محسوب می‌شد. یکی از این زنان، زینب بیگم، عمه‌شاه عباس اول بود که شاه صفی به دلیل نقشی که این زن در به سلطنت رساندن او ایفا نموده بود؛^(۴) به عنوان قدردانی از او، اداره حرمسرایش را به او سپرد.^(۵) زینب بیگم در ابتدا مورد احترام و تکریم خاص شاه قرار داشت و همچون دوران شاه

۱ - سفرنامه اولثاریوس، ج ۲، ص ۷۲۷. ۲ - همان، ص ۶۴۸.

۳ - برای نمونه، ر. ک: همان، صص ۵۷۵ - ۵۷۴.

۴ - در مورد نقش زینب بیگم در به سلطنت رساندن شاه صفی، ر. ک: اصفهانی، محمد معصوم بن خواجگی،

خلاصه السیر، به کوشش ایرج افشار، انتشارات علمی، تهران، ۱۳۶۸، ص ۳۴.

۵ - همان، ص ۴۳.

عباس در شوراهاى سلطنتى و جنگى حضور مى‌یافت و حتى به گفته یان اسمیت - اولین سفیر هلند که در زمان شاه صفى به ایران سفر کرد - در یک مورد مخالفت شدید خود را با تصمیم شاه صفى مبنى بر جنگ با عثمانى‌ها ابراز نمود^(۱) اما به گفته اصفهانی بعد از گذشت دو سال از سلطنت شاه صفى، از حرم اخراج شد.^(۲) اگرچه اصفهانی دلیلى برای این اقدام شاه صفى ذکر نکرده است، اما مى‌شود حدس زد که به دلیل مداخلات بیش از اندازه زینب بیگم در امور حکومتى بوده است.

یکى از زنان مقتدر این دوره که شاید بتوان اخراج زینب بیگم را از حرmsرا، در اثر تحریکات او دانست، مادر شاه صفى است؛ چرا که این زن جاه‌طلب به هیچ وجه حاضر نبود، وجود رقبای خویش را در حرmsرا تحمل کند و فقط به حذف آنها از صحنه حرم مى‌اندیشید، به همین دلیل نیز بود که وی به دلیل حسادتى که نسبت به موقعیت زن سوگلى شاه صفى در حرم داشت، نقشه‌ای طرح‌ریزی کرد که در نهایت منجر به قتل او توسط شاه شد.^(۳) توطئه‌چینی‌های این زن حتى از دایره حرmsرا نیز فراتر مى‌رفت و گریبان دولت‌مردان و حکام ایالات را نیز مى‌گرفت. اخته بودن سارو تقى صدر اعظم نیز این امکان را به راحتی برای ملکه فراهم مى‌آورد، که در محیط حرم با او خلوت کند و به بحث و تبادل نظر در مورد امور حکومتى و عملى کردن نقشه‌هایش بپردازد. تاورنیه مى‌گوید که قتل امام‌قلی خان والى فارس، در نتیجه توطئه‌چینی‌های این دو نفر بوده است.^(۴) به نظر مى‌رسد که یکى از دلایل مشارکت مادر شاه صفى در این توطئه‌چینی‌ها، انتقام‌گیرى از عاملان مرگ شوهرش صفى میرزا بوده که در زمان شاه عباس اول به قتل رسیده بود؛ چرا که او، امرا و بزرگان کشور را در مشوش کردن ذهن شاه عباس نسبت به شوهرش، دخیل مى‌دانست.^(۵) اما با وجود همه اینها، نمى‌توان شاه صفى را تحت نفوذ و سیطره مادرش دانست، چرا که مى‌شود چنین استنباط کرد که براندازى خاندان امام‌قلی خان خواسته

۱ - فلور، ویلم (ترجمه و نگارش)، اولین سفرای ایران و هلند، به کوشش داریوش مجلسى و دکتر حسین

ابوترابیان، کتابخانه طهورى، تهران، ۱۳۵۶، ص ۹۴.

۲ - اصفهانی، محمد معصوم بن خواجگى، خلاصة السیر، ص ۱۲۶.

۳ - ر.ک: سفرنامه تاورنیه، ص ۵۰۳.

۴ - همان، ص ۵۰۰، برای آگاهی بیشتر از علل و زمینه‌های قتل امام قلى خان ر.ک: سفرنامه تاورنیه، ص ۵۱۸.

۵ - احرار، احمد، ازدها، شباویز، تهران، ۱۳۶۷، ج ۱، ص ۲۷۶.

خود شاه نیز بوده و این امر در راستای سیاست متمرکزسازی حکومت و تبدیل ایالت فارس به قلمرو خاصه، صورت گرفته است.^(۱) قتل همسر سوگلی شاه را نیز می‌توان نتیجه حالت مستی و بی‌خبری شاه از حقیقت دانست، مضاف بر این که شاه بعد از آن که به حالت طبعی بازگشت و از واقعیت با خبر شد، مادرش را مورد مؤاخذه قرار داد. لذا می‌شود چنین نتیجه گرفت که شاه صفی اگر مطلبی برخلاف خواسته‌اش بود، حاضر به پذیرش آن نمی‌شد، حتی اگر درخواست‌کننده آن مادرش باشد؛ چنانکه به هنگام محاصره ایروان که شاه صفی تصمیم گرفته بود به شهر حمله کند، سردارانش که مخالف این امر بودند و از طرفی جرأت نداشتند خواسته خود را با شاه در میان بگذارند، مادر شاه را واسطه قرار دادند که شاه را از این کار باز دارد. شاه صفی نه تنها به خواسته مادرش وقعی ننهاد، بلکه سبلی محکمی هم به گوش او نواخت!^(۲)

برخورد شاه صفی با یکی از عمه‌هایش که در مورد صاحب اولاد نشدن شاه، با او شوخی کرده بود، نیز فاجعه‌بار بود. چرا که شاه به خاطر این شوخی دستور داد تا سر از تن سه پسر عمه‌اش جدا کنند.^(۳) اگر گفته اولثاریوس در مورد توطئه حرمسرا برای مسموم ساختن شاه صفی را بپذیریم.^(۴) می‌توان آن را نشان دهنده واکنش زنان حرمسرا در مقابل اعمال و اقدامات خشونت‌آمیز شاه صفی دانست که در صدد بوده‌اند، همانند دوره شاه اسماعیل دوم، از شرّ شاهی که نسبت به آنان بی‌توجه بوده و این محدودیت‌ها را برای آنان ایجاد کرده، خلاصی یابند. اما نه تنها آنها در این راه توفیقی به دست نیاوردند، بلکه بار دیگر گرفتار اعمال سبانه شاه صفی شدند؛ چرا که به استناد گفته اولثاریوس شاه صفی بعد از آن که از این توطئه جان سالم بدر برد، دستور داد تا چهل تن از زنان حرم را که متهم به شرکت در این توطئه بودند، زنده به گور کنند. جالب آن که اولثاریوس مادر شاه صفی را نیز در زمره زنان زنده به گور شده می‌شمارد.^(۵) به هر حال مجموعه این برخوردها، حاکی از آن است که شاه صفی به ندرت تحت نفوذ و استیلای زنان حرمش قرار می‌گرفته و اگر زنان این دوره اندک نفوذ و اقتداری

1 - Jackson, Petter, Lockhart, Laurence. "The Cambridge History of Iran: The Timurid and safavid period". vol : 6 : cambridgeuniversity . 1986.

۲ - سفرنامه اولثاریوس، ج ۲، ص ۷۳۵.

۳ - همان، ص ۷۲۴.

۴ - ر.ک: همان، ص ۷۲۳.

۵ - همان، ص ۷۳۴.

نیز کسب کرده باشند، مربوط به اوایل سلطنت شاه صفی می‌شود که او جوان و کم تجربه بوده است.

۲ - موقعیت خواجه‌سرایان در دوره سلطنت شاه صفی :

برخلاف زنان که در این دوره مقهور برخورد خشن شاه شده بودند، خواجه‌سرایان توانستند در این دوره به تدریج در تاروپود حکومت رخنه کنند. از زمانی که شاه عباس اول، سام‌میرزا را در حرمرسا محبوس کرد و آموزش او را به خواجه‌سرایان محول کرد، آنها موفق شدند نفوذ زیادی در شاه آینده کسب کنند؛ به خصوص آن که شاه صفی در دوران سلطنتش، با از بین بردن تعداد زیادی از رجال شایسته کشور زمینه را برای ترک‌تازی خواجه‌سرایان مهیا کرده بود. یکی از این خواجه‌سرایان قدرتمند و متنفذ، یوسف آقای میرشکارباشی بود که به هنگام تاجگذاری شاه صفی، نخستین فردی بود که به «شرف پایوسی» شاه رسید.^(۱)

یوسف آقا مدارج ترقی را در حکومت شاه صفی طی کرده، به مقام خطیر یوزباشی غلامان خواجه‌سرا رسید. در این موقع، سیطره نفوذ وی در دربار تا بدانجا می‌رسید که «بین الجمهور نیز سمت ظهور داشت که یوسف آقا به نوعی معتمدالدوله و مختارالسلطنه است که پادشاه را به هیچ وجه دخلی در امور دولت نیست و مفاسد این عقیده سپاهی و رعیت را ظاهر داشت و این معنی بر السنه و افواه افتاد.»^(۲)

روند واگذاری مناصب حکومتی به خواجه‌سرایان، که قحط الرجال دوره شاه صفی - که بر اثر قلع و قمع رجال با کفایت مملکت روی داده بود - آن را تسریع کرد؛ موجب شد خواجه‌سرایان که به یک باره مصدر امور شده بودند، به سوء استفاده از موقعیت پیش آمده بپردازند و جسارت را بدانجا رسانند که همچون یوسف آقا که «نه دل اخلاص گزین و نه عقل ادب شناس داشت»^(۳) در حضور شاه با صاحب منصبان دیگر مشاجره نمایند و به همراه زیردستانشان «مصدر اعمال ناصواب و ستم و تعدی با

۱ - تاریخ ملاکمال، ص ۸۱.

۲ - ترکمان، اسکندریگ، ذیل تاریخ عالم آرای عباسی، ص ۹۹.

۳ - حسینی، ابوالمفاخرین فضل ا...، تاریخ شاه صفی، نسخه خطی به شماره ۲۳۳۹ موجود در کتابخانه عمومی حضرت آیت‌الله العظمی مرعشی نجفی، قم، ص ۶۵.

خلق الله» شوند.^(۱) خواجه‌سرایان همچنین به دلیل سیطره‌ای که بر امور مالی داشتند، دست به اختلاس و رشوه‌خواری می‌زدند که نمونه آن اختلاس خواجه محبت، خزانه‌دار و ریش‌سفید حرم شاه صفی بود، که منجر به عزل او از مقامش شد.^(۲)

خواجه‌سرایان علاوه بر آن که خود منشاء اعمال ناصواب بودند، سعیشان بر این بود که صاحب منصبان دیگر را نیز در اعمال نامشروع خود شریک سازند. لذا اگر شخصی همچون محمدعلی بیگ ناظر به خاطر صداقت و اخلاصش، حاضر به همکاری با آنان نمی‌شد، به همراه زنان حرمسرا، از او نزد شاه سعایت می‌نمودند و شاه را تحریک می‌کردند که آن شخص را از منصبش عزل نماید. البته آنان در مورد محمدعلی بیگ، نتوانستند کاری از پیش ببرند.^(۳)

۱- ترکمان، اسکندربیگ، ذیل تاریخ عالم‌آرای عباسی، ص ۱۰۰.

۲- مورخ، محمد یوسف، ذیل تاریخ عالم‌آرای عباسی، ص ۲۰۷.

۳- برای آگاهی از توطئه خواجه‌سرایان برای براندازی محمدعلی بیگ، ر.ک: سفرنامه تاوورنیه، صص

فصل دوم - حرمسرا در دوره شاه عباس دوم

اگرچه لاکهارت در مورد شاه عباس دوم می‌نویسد که رهایی او «از قیود و موانع حرم در نوجوانی یکی از دلایل توفیق وی در سال‌های بعد برای اثبات بهره‌مندی از عظمت جد وسمی‌اش بوده است»^(۱) اما این امر مانع از آن نبود که شاهزاده جوان بعد از دستیابی به سلطنت، همانند پدر خویش به عیاشی و میگساری پردازد. تاورنیه می‌نویسد که مجالس یزم شاه عباس دوم، تا هفده ساعت هم به طول می‌انجامیده و بعد از آن نیز به آغوش زنانش در حرمسرا پناه می‌برده و چهار یا پنج روز تمام در آنجا می‌مانده است.^(۲) پس بیهوده نیست که کمپفر تنها نقطه ضعف این شاه را شیفتگی بیش از حد او نسبت به زنان و شراب می‌داند؛^(۳) که البته نقطه ضعف کوچکی هم نبود؛ چرا که بر اثر افراط در نوشیدن شراب، دست به اعمال غیرعادی می‌زد* که البته - برخلاف پدرش شاه صفی - دایره شمول آن محدود به حرمسرا می‌شد و عامه مردم را در بر نمی‌گرفت.

۱ - موقعیت زنان حرمسرا در دوره سلطنت شاه عباس دوم:

شاه عباس دوم برخلاف سلف خویش - شاه صفی - شیفته زنان و به خصوص زنان ارمنی جلفا بود. به طوری که در دوران سلطنتش سفرهای متعددی به جلفا انجام داد و هر بار نیز در برگشت از جلفا،

۱ - لاکهارت، لارنس، انقراض سلسله صفویه...، ص ۳۳.

۲ - سفرنامه تاورنیه، ص ۴۸۹. ۳ - سفرنامه کمپفر، ص ۴۰.

* - جالب اینجاست که محمد طاهر وحید مورخ دربار شاه عباس دوم معتقد است که نوشیدن شراب هیچ تأثیری بر شاه عباس دوم نمی‌گذاشته «اگرچه صباح تا رواح و از عیوق تا صبح بیفاصله، مدام به شراب اقداح راح قیام نمایند، چهره سکر، از مرآت جهان‌نمای و جنات مبارکشان مرئی نمی‌شود». ر.ک: وحید قزوینی، محمدطاهر، عباسنامه، ص ۱۳۱.

تعدادی از دختران زیباروی ارمنی را به همراه خود به حرمسرا می‌برد. حتی تاورنیه نقل می‌کند؛ در یکی از این سفرها، شاه عباس دوم، شیفته زنی شوهردار شد و او را به حرمسرایش برده، مدت پانزده روز او را در آنجا نگه داشت. البته تاورنیه در ادامه خاطر نشان می‌کند که این موضوع در بین سلاطین صفویه، بی‌سابقه بوده است.^(۱)

اگرچه افراط شاه عباس دوم در نوشیدن شراب موجب می‌شد که دست به اعمال نسنجیده و نامعقولی بزند، اما نمی‌توان برخوردهای سبعانه این شاه را به زناش یک سره معلول دائم‌الخمر بودن او دانست؛ چرا که رفتار او با زناش در تاریخ صفویه بی‌سابقه می‌نمود و حتی شاه صفی با همه قساوت و خشونت که داشت مرتکب چنین اعمالی نشده بود. با دقت در اعمال شاه عباس دوم در مواجهه با زناش، می‌توان به این نتیجه رسید که او گرفتار بیماری روانی «سادیسم» بوده که طی آن، شخص بیمار از آزار دادن و شکنجه کردن زنان لذت می‌برد است.^(۲) سیاحان اروپایی، نمونه‌هایی از این زن‌آزاری‌ها و سادیسم جنسی شاه عباس دوم را ثبت کرده‌اند که ما ذیلاً به دو نمونه از آنها اشاره می‌کنیم. تاورنیه و شاردن از سوزانده شدن چهارتن از زنان شاه عباس دوم خبر می‌دهند که تنها جریشان استتکاف از نوشیدن شراب بود.^(۳) و دولیه دلند نیز که در این دوره به ایران سفر کرده، می‌نویسد که در یکی از مجالس بزم شاه عباس دوم - که خود نیز شاهد آن بوده است - شاه به رقاصه‌ها دستور داد تا بر روی قطعه شیشه‌های شکسته، به رقص و پایکوبی مشغول شوند.^(۴)

در این دوره نیز همانند دوره شاه صفی، ملکه مادر از زنان مقتدر حرمسرا به شمار می‌آمد که به گفته شاردن حکمش در سراسر کشور نافذ بوده است.^(۵) این ملکه نیز همچون مادر شاه صفی روابط نزدیکی با ساروتقی صدراعظم داشت و از حامیان سرسخت او بود؛ چرا که ساروتقی علاوه بر این که رابط مادر شاه و دربار بود، پیشکار او نیز محسوب می‌شد. به همین دلیل هنگامی که ساروتقی به قتل

۱ - سفرنامه تاورنیه، ص ۵۴۰.

۲ - ر.ک: سیاسی، علی اکبر، روانشناسی شخصیت، نشر سیمرغ، تهران، ۱۳۵۷، چاپ چهارم، ص ۲۱۴.

۳ - سفرنامه تاورنیه، ص ۵۰۸ و سفرنامه شاردن، ج ۴، ص ۱۳۱۷.

۴ - «دو شب میهمانی در حضور شاه عباس ثانی» دولیه دلند، ترجمه محسن صبا، مجله سخن، سال بیستم،

شهریور و مهر ۱۳۴۹، شماره ۴ و ۵، ص ۳۵۴. ۵ - سفرنامه شاردن، ج ۴، ص ۱۴۰۸.



تصویر شماره ۱۶
تصویری از شاه عباس دوم

رسید، مادر شاه عباس دوم، بسیار متأثر شد و پسرش را وادار کرد که دستور قتل کلیه عاملان قتل صدراعظم را صادر کند.^(۱)

۲- موقعیت خواجه‌سرایان:

شاه عباس دوم که بدینی و سوءظن نسبت به شاهزادگان را از جد همنامش - شاه عباس اول - به ارث برده بود، آنان را در انزوای حرمسرا تحت نظارت شدید خواجه‌سرایان قرار داد. این خواجه‌سرایان که نقش لِّه‌های قدیم را ایفا می‌نمودند، از طرفی سرپرستی و نظارت بر آموزش شاهزادگان را عهده‌دار بودند و از طرفی دیگر مراقب اعمال و گفتار شاهزادگان بودند و در واقع نقش جاسوس را برای شاه در حرمسرا ایفا می‌نمودند.

واگذاری مناصب مهم و کلیدی دربار به خواجه‌سرایان، در این دوره سرعت بیشتری گرفت و علاوه بر مناصب پیشین، «نظارت بیوتات» نیز در اختیار آنان قرار گرفت. این منصب در ابتدای سلطنت شاه عباس دوم، در اختیار خواجه‌سرایان قرار نداشت و تحریکات دو نفر از خواجه‌سرایان به نام‌های «آغاسارو» و «آقا کافور» - مهتر و خزانه‌دار شاه عباس دوم - سبب شد که شاه ناظر را از سمت خود عزل کند و به زندان بيفکند^(۲) و این منصب را در اختیار خواجه‌سرایان قرار دهد که سرپرستی صفی میرزا - فرزند ارشد شاه - را نیز عهده‌دار بود.^{*} سوء استفاده خواجه‌سرایان از موقعیت و مقام خود، در این دوره نیز ادامه داشت که این امر موجبات نارضایتی مردم را از آنان فراهم ساخت؛ به طوری که در سال ۱۰۵۳ ه. ق. شاه عباس دوم «خواجه محرم» ریش سفید حرم و چند تن از خواجه‌سرایان دیگر را به اتهام چپاول اموال مردم مورد بازخواست و مؤاخذه قرار داد.^(۳)

۱- ر.ک: فلسفی، نصرا...، چند مقاله تاریخی و ادبی، صص ۵۹ - ۵۵.

۲- ر.ک: سفرنامه تاوَرَنیه، ص ۵۳۵.

* - شاردن از این خواجه‌سرا تحت عنوان «آقاناضر» یاد کرده که البته نام واقعی وی نبوده و این نام معرّف مقام و منصب او بوده است. ر.ک: سفرنامه شاردن، ج ۴، ص ۱۶۰۹.

۳- ر.ک: گمنام، لب التاریخ، نسخه خطی به شماره ۹۵۹۶ موجود در کتابخانه آستان قدس رضوی مشهد، ص

۳- نقش حرمسرا در مرگ شاه عباس دوم:

سیاحان اروپایی دو نظریه را در مورد مرگ شاه عباس دوم مطرح می‌سازند. نظریه اول که شاردن و تاورنیه آن را ذکر می‌کنند، مبتنی بر این است که به دلیل رفتار سبعانه شاه عباس دوم با زنان، آنان شاه را مسموم کردند.^(۱) و البته در پایان تاورنیه و شاردن خود به ردّ این نظریه می‌پردازند و آن را شایعه‌ای بی‌اساس می‌خوانند. - تاورنیه به این دلیل که محافظت شدید خواجه‌سرایان از زنان حرمسرا، امکان این توطئه‌چینی را برای آنها فراهم نمی‌کرده^(۲) و شاردن نیز به این دلیل که مرگ شاه را نتیجه یک نوع بیماری مقاربتی می‌داند^(۳) - به هر حال نظریه اول توسط خود ارائه دهندگانش نفی می‌شود تا احتمال پذیرش نظریه دوم قوت بگیرد.

اما نظریه دوم حکایت از آن دارد که شاه عباس دوم که تحت تأثیر صدراعظم متعبدش - خلیفه سلطان - موانع زیادی بر سر راه فعالیت فواحش ایجاد کرد،^(۴) خود قربانی مقاربت با یکی از این فواحش شده است. ماجرا آن چنان که کمپفر نقل می‌کند، از این قرار است که شاه عباس دوم در یکی از مجالس بزمش نسبت به یکی از رقصه‌های حاضر در جلسه که معلوم الحال بود، تمایل شدیدی پیدا کرد و هر چند این زن به شاه هشدار داد که بیماری خطرناکی دارد، شاه به سخنان او توجه نکرده، با او هم بستر شد که در نتیجه یک ماه بعد آثار و علائم بیماری خطرناکی در شاه نمودار گشت.^(۵) طبق علائمی که سیاحان اروپایی برای این بیماری ذکر کرده‌اند، قسمت‌هایی از لثه، بینی و گلوی شاه کنده، فاسد و متورّم شد تا جایی که نفس کشیدن را برای او دشوار می‌ساخت.^(۶) این بیماری که شبیه جذام بوده و شاردن حتی از ذکر نام آن شرم داشته،^(۷) امروزه «سیفلیس» نامیده می‌شود.^(۸) به هر حال شاه به فاصله کمی بعد از ظهور علائم این بیماری در حرمسرا در گذشت.

- ۱- ر.ک: سفرنامه شاردن، ج ۴، ص ۱۶۱۳. همچنین ر.ک: سفرنامه تاورنیه، ص ۵۳۴.
- ۲- سفرنامه تاورنیه، ص ۵۳۴. ۳- سفرنامه شاردن، ج ۴، ص ۱۶۱۳.
- ۴- برای آگاهی از این محدودیت‌ها و موانع ر.ک: وحید قزوینی، محمدطاهر، عباسنامه، صص ۷۱-۷۲.
- ۵- سفرنامه کمپفر، ص ۴۰.
- ۶- ر.ک: سفرنامه کمپفر، ص ۴۱. همچنین سفرنامه شاردن، ج ۴، ص ۱۶۱۲ و نیز سفرنامه تاورنیه، ص ۵۰۸.
- ۷- سفرنامه شاردن، ج ۴، ص ۱۶۱۲.
- ۸- ر.ک: تین آر.ا.ن. بیماریهای مقاربتی، ترجمه دکتر محمد مهدی آل محمد، نشر مترجم، تهران، ۱۳۶۳، صص ۵۸ و ۴۴-۳۹، مقایسه شود با پانوشته‌های شماره ۴۰.

فصل سوم - حرمسرا در دوره سلطنت شاه سلیمان*

۱ - نقش خواجه مبارک در دستیابی شاه سلیمان به سلطنت :

شاه عباس دوم در ربیع الاول ۱۰۷۷ ه. ق. در گذشت؛ بدون آن که فرصت کند و یا بخواهد جانشین خود را معرفی کند. علی‌الرسم می‌باید صفی میرزا فرزند ارشد - که مادرش کنیزی چرکس به نام «نکته خانم» بود - جانشین او می‌شد، کسی که به تعبیر نوایی طبیعی زنانه داشت و از هرگونه توانایی و بلندنظری عاری بود و کاری به جز میگساری و زبازگی نداشت.^(۱) و مشخص بود که با وجود این اوصاف، نمی‌توانست چندان طرف توجه پدرش واقع شود. شاردن معتقد است که وی در اواخر سلطنت شاه عباس دوم مورد غضب پدرش واقع شد و تا مدتی در گوشه حرمسرا تحت نظارت و مراقبت شدیدی قرار گرفت، تا جایی که حتی شایعه کشتن و یا کور کردن او بر سر زبان‌ها افتاد.^(۲) اما در مقابل او حمزه میرزای هفت ساله - که از کنیزی گرجی به نام «نورالنساء خانم» زاده شده بود - قرار داشت که برخلاف برادرش، محبوب پدر و بزرگان دربار بود.^(۳) اما سؤال اساسی این است که چرا بزرگان کشور با وجود ارشدیت صفی میرزا، هوادار سلطنت حمزه میرزا شدند. کمپفر در پاسخ به این سؤال، علاقه شاه عباس دوم به حمزه میرزا و احتمال قتل یا نابینا شدن صفی میرزا را علت این انتخاب

* - صفی میرزا در ابتدا تحت عنوان «شاه صفی دوم» تاجگذاری کرد. اما بروز مشکلاتی از قبیل بیماری شاه، بروز خشکسالی و آشفتگی اوضاع کشو، موجب شد که وی به پیشنهاد منجمان تغییر نام دهد و برای بار دوم با عنوان «شاه سلیمان» تاجگذاری کند. برای آگاهی بیشتر ر.ک: سفرنامه کمپفر، صص ۵۳ - ۵۱.

۱ - نوایی، عبدالحسین، اسناد و مکاتبات سیاسی ایران (از سال ۱۰۳۸ تا ۱۱۰۵ ه. ق) «همراه با یادداشت‌های تفضیلی»، بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۶۰، ص ۲۲۲.

۲ - سفرنامه شاردن، ج ۴، ص ۱۶۰۸.

۳ - نوایی، عبدالحسین، اسناد و مکاتبات سیاسی ایران (از سال ۱۰۳۸ تا ۱۱۱۵ ه. ق)، ص ۲۲۲.

ذکر می‌کند؛^(۱) دلایلی که البته کافی به نظر نمی‌رسد، اما شاردن نظر قانع‌کننده‌تری در این مورد ارائه می‌دهد؛ او معتقد است که چون بزرگان واهمه داشتند که صفی میرزا در صورت دست یافتن به سلطنت، گناه تمام مغضوبیت‌ها و محرومیت‌های پیشین را متوجه آنان سازد و در صدد گرفتن انتقام برآید؛ به حمایت از جانشینی حمزه میرزا پرداختند.^(۲) البته نمی‌توان این عامل را در مورد هواداری بزرگان کشور از حمزه میرزا نادیده گرفت که به هر حال تحت هر شرایطی، اعمال نفوذ بر یک کودک هفت ساله میسرتر از یک جوان بیست ساله بوده است.

در شرایطی که همه چیز حکایت از برتری حمزه میرزا نسبت به صفی میرزا داشت، ناگهان ورق برگشت و اوضاع به نفع صفی میرزا تغییر کرد و ماجرای پیش آمد که منجر به برگزیده شدن او به سلطنت شد. این ماجرا که به تفصیل در سفرنامه شاردن آمده، از این قرار است که آغامبارک - خواجه‌سرای که سرپرست حمزه میرزا بود و قاعدتاً باید از جانشینی او دفاع می‌کرد - در جلسه‌ای که به منظور تعیین جانشین شاه و با حضور صاحب منصبان دربار و بزرگان کشور تشکیل شده بود، برخلاف انتظار و علی‌رغم نظر حضار، طی ابراز نطقی از جانشینی صفی میرزا حمایت کرد. در این نطق آغامبارک ضمن آن که ارشدیت صفی میرزا را یادآور شد، شایعه مقتول شدن یا مکحول شدن صفی میرزا را تکذیب کرد و به حاضرین در جلسه هشدار داد که اگر آنها دست از حمایت حمزه میرزا برندارند، او حمزه میرزا را به قتل خواهد رسانید.^(۳) در فرجام کار، حاضرین مقهور نطق آتشین خواجه مبارک شدند و به سلطنت صفی میرزا رضایت دادند. اما آنچه که در اینجا عجیب به نظر می‌رسد این است که چرا آغامبارک، حمایت از جانشینی شاهزاده تحت نظارت خود را فرو گذاشت و به پشتیبانی از صفی میرزا برخاست؟ حال آن که طبق معمول، لُله‌ها می‌بایست از شاهزادگان تحت سرپرستی خود حمایت کنند. شاردن انگیزه آغامبارک را از این کار، جانبداری از حقیقت، کسب رضایت مردم و وفاداری و حق‌شناسی نسبت به شاه فقید عنوان کرده است.^(۴) اما اینها همه ناشی از خوش‌باوری است و حقیقت چیز دیگریست. شاید بتوان چنین گفت که خواجه مبارک در محاسبات

۱ - سفرنامه کمپفر، ص ۴۲.

۲ - سفرنامه شاردن، ج ۴، ص ۱۶۱۷.

۳ - برای آگاهی از ماجرای این جلسه و نطق کامل خواجه مبارک. ر.ک: سفرنامه شاردن، ج ۴، صص ۱۶۲۲ -

۴ - همان، ص ۱۶۲۲.

۱۶۱۸.



تصویر شماره ۱۷

تصویری از شاه سلیمان صفوی

خود به این نتیجه رسیده که اگر حمزه میرزای کودک، به سلطنت برسد، بزرگان کشور به علت جانبداری از سلطنت او، به راحتی بتوانند حکومت را قبضه کنند و حال آن که اگر او یک تنه، علیه خواسته بزرگان به پا خیزد و از حق صفی میرزا دفاع کند، در صورت دستیابی او به سلطنت، این شاهزاده را فقط مدیون خود ساخته، می‌توانست در آینده مصدر امور شود؛ که البته این چنین نیز شد.

۲ - موقعیت زنان حرمسرا در اوایل سلطنت شاه سلیمان :

«وی به هرچه به قامت زنان شباهت داشته باشد، بی‌اندازه دل‌بستگی دارد. عطش وی به گردآوری طلا را زودتر می‌توان اطفاء کرد تا هوس او را به اندام دل‌ربای زنان»^(۱) سخنان فوق‌الذکر که در مورد شاه سلیمان گفته شده، به خوبی نشان دهنده میزان زینبارگی شاهی است، که به گفته کمپفر، با ارزش‌ترین و جذاب‌ترین هدایا و پیشکش‌ها، برایش زنان زیاروی قفقازی بودند.^(۲) و همین شیفتگی نسبت به زنان سبب شده بود تا شاه سلیمان نیز همچون سلف خویش و علی‌رغم داشتن زنان بی‌شمار در حرم،^(۳) به کرات برای دیدن زنان زیاروی ارمنی جلفا به این منطقه سفر کند. دیدارهایی که توأم با گزینش بود و البته بعضی اوقات این گزینش یک طرفه بود. چنان که شاه سلیمان در یک نوبت ۲۱ تن از زیباترین دختران جلفا را برای حرمسرایش ربود^(۴) و نوبتی دیگر هشت دختر از محله فرنگی‌نشین جلفا را به بهانه این که زنان خواستار تماشای لباس‌های فرنگیان هستند، به حرمسرا کشانید و از خروج آنان ممانعت به عمل آورد. اگرچه سفرای خارجی مقیم اصفهان به این عمل شاه سخت اعتراض کردند، اما تنها حمایت مادر شاه سلیمان از دختران ربوده شده بود که موجبات آزادی آنان را از حرمسرا فراهم آورد.^(۵)

زینبارگی شاه سلیمان و شیفتگی بیش از حد او نسبت به زنان زیاروی دو تأثیر آنی در همان آغاز سلطنت شاه سلیمان به جا نهاد. اولاً موجب نفوذ فوق‌العاده زنان در او شد، به طوری که در پنج ماهه اول سلطنتش، ۶۲ بار اصفهان را برای حرمسرایش قرق کرد. شاردن و فور قرق را در این مدت نشان

۲ - همان جا.

۱ - سفرنامه کمپفر، ص ۶۱.

۳ - کمپفر تعداد زنان شاه سلیمان را ۴۰۰ تن ذکر کرده است. ر.ک: سفرنامه کمپفر، ص ۲۲۵.

۵ - همان جا.

۴ - همان، ص ۶۱.

دهنده نفوذ زنان در شخص شاه می‌داند؛^(۱) همچنین در همین چند ماهه اول سلطنت شاه سلیمان بود که بسیاری از مجرمان دوره شاه عباس دوم به شفاعت و درخواست زنان حرمسرا، از قید حبس رهایی یافتند و حتی بعضاً مورد تفقد نیز قرار گرفتند، که میرزا رضی نواده شاه عباس اول از جمله این افراد است.^(۲) ثانیاً حشر و نشر زیاده از حد با زنان، بر سلامتی شاه اثر سوئی نهاد. شاردن در این مورد می‌نویسد: «بر اثر مداومت در خفت و خیز با زنان و شهوت‌رانی و افراط در می‌خواری، روزبه‌روز نیروی فکری و جسمی‌اش کاهیده‌تر می‌شد»^(۳) چندان که حتی سوار شدن بر اسب را برای او مشکل کرده بود و به گفته شاردن، شاه مجبور می‌شد که به هنگام مسافرت، همچون زنان سوار کجاوه شود.^(۴) این بیماری، اندکی شاه را به تجدید نظر در اعمالش و تعدیل در رفتارش وا داشت.

۳- تشکیل شورای حرمسرا و تأثیرات و پیامدهای آن:

شاه سلیمان در اواخر سلطنت، یکسره به حرمسرا پناه برد و اقامت طولانی خود را در آنجا آغاز کرد. حتی قزوینی و مستوفی معتقدند که شاه سلیمان هفت سال آخر سلطنت خویش را پیوسته در حرمسرایش بود و آنجا را ترک نکرد.^(۵) قزوینی و نصیری علت این امر را «اشتداد مرض جسمانی» و «آزارها و کوفت‌ها»یی که به شاه رسید، می‌دانند.^(۶) اما مستوفی آن را معلول بدینی شاه سلیمان نسبت به امرا و رجال دربارش عنوان می‌کند که «مبادا درباب سلطنت خیالی به خاطر ایشان برسد و یکی از شاهزاده‌ها را بیرون آورده، بر تخت نشاند»^(۷) به هر حال علت هرچه باشد، شاه سلیمان در اواخر سلطنتش، حرمسراشین شد و به امور حکومت بی‌توجه شد. نصیری در مورد این ایام می‌نویسد که شاه

۱- سفرنامه شاردن، ج ۵، ص ۱۶۷۱.

۲- ر.ک: همان، صص ۱۶۷۲ - ۱۶۷۱.

۳- همان، ص ۱۶۷۹.

۴- همان، ص ۱۷۰۳.

۵- ر.ک: قزوینی، ابوالحسن، فواید الصفویه، ص ۷۶ و همچنین ر.ک: مستوفی، محمدمحسن، زبدة التواریخ، ص ۱۱۳.

۶- قزوینی، ابوالحسن، فواید الصفویه، ص ۷۶، ایضاً نصیری، محمدابراهیم، دستور شهریاران، ص ۶، دوسرسو نیز نظر قزوینی و نصیری را تأیید می‌کند، ضمن آن که او بیماری شاه را نقرس می‌داند. ر.ک: دوسرسو، علل

سقوط شاه سلطان حسین، ص ۴۲. ۷- مستوفی، محمدمحسن، زبدة التواریخ، ص ۱۱۳.

سلیمان «به سبب انزجار طبع ذخار، پرده انزوا و عزلت در میان خویش و ارکان دولت انداخت و بر آن حالت آزارها و کوفت‌ها علاوه و زائد و در دولت‌خانه حرم محترم متقاعد گردید... تا آن که کار به جایی رسید و عاقبت به آنجا انجامید که از اطراف و اکناف و نزدیک و دور و از ثغور پر شر و شور عرایض مشتمل بر مطالب ضروری می‌رسید و به جواب صواب مقرون نمی‌گردید.»^(۱) شاه بعد از آن که به حرمسرایش پناه برد، در آنجا شورایی متشکل از مادرش، خواجه‌سرایان بزرگ و زنان سوگلی‌اش ایجاد کرد که اگرچه رسمی نبود، اما تصمیماتی که در آن اتخاذ می‌شد، اعتبارش بیشتر از شورای وزیران بود. قبل از تشکیل این شورا، تصمیمات مهم مملکتی در شورایی مرکب از صدراعظم و بزرگان دربار در کشیک‌خانه نزدیک حرمسرا و با حضور شاه اتخاذ می‌گردید؛^(۲) اما با تشکیل شورای جدید تصمیم‌گیری از عهده شورای وزیران و هیأت دولت خارج شد و دیگر تنها وظیفه آنان محدود به ارائه پیشنهادهاتی گردید که باید در شورای حرمسرا به تصویب رسد؛^(۳) به بیان دیگر صدراعظم و سایر بزرگان کشور باید تصمیمات خود را با امیال و منافع شورای حرمسرا هماهنگ می‌کردند، در غیر این صورت کاری از پیش نمی‌بردند.

تشکیل شورای حرمسرا تأثیرات و پیامدهای زیانباری برای حکومت صفوی در برداشت که ذیلاً به شرح آن می‌پردازیم:

الف - افزایش نفوذ خواجه‌سرایان :

شاه سلیمان به تصریح اکثر منابع دوره صفویه، فردی بسیاری سفاک و خونریز محسوب می‌شد.^(۴) چنان که با کوچک‌ترین بهانه‌ای صاحب منصبان دربارش را روانه دیار عدم می‌نمود و این امر موجب شده بود تا خواجه‌سرایان از خلاء موجود استفاده کنند و زمام امور را به دست گیرند.^(۵) با تشکیل شورای حرمسرا و عضویت خواجه‌سرایان بزرگ در آن، زمینه برای افزایش هرچه بیشتر

۱ - نصیری، محمدابراهیم، دستور شهریاران، ص ۶۰۷.

۲ - ر.ک: سفرنامه شاردن، ج ۳، ص ۱۱۵۹. ۳ - سفرنامه سانسون، ص ۱۷۶.

۴ - برای نمونه ر.ک: مستوفی، محمدمحسن، زبدة التواریخ، ص ۱۱۳.

۵ - لاکهارت، لارنس، انقراض سلسله صفویه...، ص ۳۴.

سیطره آنان بر امور کشور فراهم شد. دوسرسو معتقد است که هدف شاه سلیمان از مشارکت دادن خواجه‌سرایان در شورای حرمسرا، این بوده که در صورت بروز اشتباهات سیاسی و اتخاذ تصمیمات نادرست، مسئولیت آن را متوجه خواجه‌سرایان نماید؛ تا در صورت بروز نارضایتی مردم از حکومت، خشم آنان را متوجه خواجه‌سرایان سازد؛^(۱) اما به نظر می‌رسد که با زمین‌گیر شدن شاه سلیمان و اقامت طولانی او در حرمسرا، وی چاره‌ای نیز جز وارد کردن خواجه‌سرایان به شورای حرمسرا نداشته است، چرا که تنها آنها بودند که می‌توانستند نقش واسطه را در روابط حرمسرا و دولت ایفا نمایند.

از متفدترین خواجه‌سرایان این دوره می‌توان به آغامبارک و آقا‌کافور اشاره کرد که به گفته کمپفر، شاه در امور حیاتی و مهم، بدون صوابدید آنها، دست به هیچ اقدامی نمی‌زده است.^(۲) آغامبارک به دلیل نقشی که در انتخاب شاه سلیمان به سلطنت ایفا نموده بود، از نفوذ کلام عجیبی در شخص شاه برخوردار بود، که نمونه‌ای از آن را در قضیه قتل جمشیدخان - حاکم قندهار - مشاهده می‌کنیم. * آقا‌کافور نیز که شاردن او را خزانه‌دار شاه سلیمان و کمپفر او را مهتر شاه دانسته است.^(۳)*** از خواجه‌سرایان معتمد شاه سلیمان بود که در غیاب او، سرپرستی دربار و حرمسرا را

۱ - دوسرسو، علل سقوط شاه سلطان حسین، ص ۴۳.

۲ - سفرنامه کمپفر، ص ۲۲۹.

*** - جمشیدخان، حاکم قندهار که به دلیل اجحاف و ظلم و ستمی که در مورد اهالی قندهار اعمال می‌کرد، مورد نفرت آنان واقع شده بود. به طوری که نامه‌های شکایت‌آمیز زیادی به دربار شاه سلیمان ارسال نمودند. اما شاه تنها هنگامی به شکایت آنان ترتیب اثر داد که آغامبارک همصد با ناراضیان، شروع به بدگویی از جمشیدخان نمود. در این موقع بود که شاه دستور قتل جمشیدخان را صادر نمود. برای آگاهی بیشتر ر. ک: سفرنامه شاردن، ج

۵، صص ۱۷۲۶ - ۱۷۲۳.

۳ - سفرنامه شاردن، ج ۴، ص ۱۳۱۵.

۳ - سفرنامه کمپفر، ص ۱۰۱.

*** - البته ممکن است که آقا‌کافور، عهده‌دار هر دو منصب بوده باشد. زیرا کمپفر معتقد است که شاه سلیمان به دلیل خستش، بعضی از مناصب درباری را مدتی طولانی بدون متصدی می‌گذاشت و انجام وظایف آن مناصب را محول به صاحب‌منصبان دیگر می‌کرد. کمپفر مهتر را از جمله این مناصب می‌داند، برای آگاهی بیشتر ر. ک:

سفرنامه کمپفر، ص ۵۹.

عهده‌دار بود و در واقع نایب شاه محسوب می‌شد. شاردن که بارها از این خواجه‌سرا در سفرنامه‌اش یاد کرده در مورد میزان نفوذ و نقش او در حکومت شاه سلیمان می‌نویسد: «به مناسبت منصب مهمی که داشت، همه مردم پایتخت از او می‌ترسیدند و حرمتش می‌نهادند و نفوذش چندان زیاد بود که دستور و توصیه‌اش از سفارشنامه هر وزیر اثربخش‌تر بود.»^(۱)

ب - افزایش نفوذ ملکه مادر :

مادر شاه سلیمان را می‌توان مقتدرترین ملکه مادر در دوره صفویه به شمار آورد که این امر از طرفی معلول شرایط خاص زمان شاه سلیمان، - از جمله تشکیل شورای حرمسرا و مشارکت ملکه مادر در آن - و از سوی دیگر معلول شخصیت کاریز ماتیکی مادر شاه سلیمان است. کاردانی و لیاقت این زن از همان آغاز سلطنت پسرش، به منصف ظهور رسید. یعنی هنگامی که بر اثر خشکسالی و مصائب طبیعی و بی‌کفایتی شاه - که بیماری‌اش نیز آن را تشدید می‌کرد - بحرانی در کشور ایجاد شد و خزانه خالی ماند. مادر شاه سلیمان که به قول شاردن نسبت به پسرش «به حکومت سزاوارتر بود» وارد صحنه شد و امور مالی را تحت کنترل خویش درآورد و از بذل و بخشش‌های بی‌جا و ناروای پسرش جلوگیری کرد.^(۲) وی همچنین علاوه بر امور مالی، در عزل و نصب والیان و صاحب منصبان ایالات نیز مداخله می‌کرد. چنانچه در مورد وزارت کرمان، حمایت مادر شاه سلیمان از حاتم‌بیگ درجزینی وزیر نالایق کرمان^۳ موجب شد، او بیست و پنج سال تمام عهده‌دار این منصب باشد. علاوه بر اختیارات فوق‌الذکر، حفاظت از مهر بزرگ شاه که در حرمسرا نگهداری می‌شد و در اختیار

۱ - سفرنامه شاردن، ج ۴، ص ۱۳۱۵. ۲ - ر.ک: سفرنامه شاردن، ج ۵، ص ۱۷۱۷.

*** - بعد از درگذشت گنجعلی خان، شاهان صفوی دیگر حاکمی برای این ایالت نفرستادند و قسمت عمده‌ای از اواخر قرن یازدهم هجری، حاکم کرمان تنها عنوان وزیر داشت که بیست و پنج سال آن را (۱۱۰۴-۱۰۸۰) حاتم بیگ در کمال بی‌لیاقتی تصاحب کرد.

۳ - برای آگاهی بیشتر ر.ک: مشیزی، سیدمحمد سعید، تذکره صفویه کرمان، به تصحیح و تحشیه دکتر محمدابراهیم باستانی پاریزی، نشر علم، تهران، ۱۳۶۹، صص ۲۷ - ۲۶.

خواجه‌سرایان قرار داشت، در این دوره به مادر شاه واگذار شد.^(۱)

مادر شاه سلیمان از نفوذ کلام عجیبی در پسرش برخوردار بود و در پاره‌ای از مواقع از این حربه برای مهار خشم سرکش و امیال لجام‌گسیخته‌ی شاه استفاده می‌کرد. برای نمونه، هنگامی که شاه سلیمان در تفرجگاهی، ناخواسته موجب مرگ یکی از زنان سوگلی‌اش شد و برای لحظه‌ای دچار جنون شد - به طوری که با خنجر به سمت اطرافیانش حمله‌ور شد - تنها مادرش بود که توانست با فریادی از سر خشم، شاه را به حالت طبیعی خود بازگرداند^(۲) و یا همان‌طور که قبلاً نیز اشاره شد، به هنگام ربوده شدن هشت دختر فرنگی مقیم اصفهان، توسط شاه سلیمان، تنها سخنان او بود که توانست شاه را مجاب به آزادسازی دختران سازد.^(۳)

مادر شاه سلیمان یکی از معدود زنانی بود که به خاطر او محلی را قرق می‌کردند و این نشان دهنده اوج اقتدار این ملکه است. شاردن ماجرای یکی از این قرق‌ها را چنین نقل می‌کند: «روزی مادر پادشاه هوس کرد، چیزهای گران‌بهایی را که در زمان‌های دور وسیله پادشاهان قدیم و متأخر در قلعه شهر گرد آمده بود، یا خریداری شده بود، یا پادشاهان دیگر به هدیه فرستاده بودند، ببیند، بدین مناسبت قسمتی از شهر را قرق کردند. تا آن زمان چنین اتفاقی روی نداده بود.»^(۴)

قبل از آن که به تأثیرات دیگر تشکیل شورای حرمسرا پردازیم، لازم است اشاره‌ای نیز به روابط ملکه مادر با خواجه‌سرایان و درباریان داشته باشیم. همان‌طور که قبلاً اشاره کردیم مقام و مرتبه اول در حرمسرا متعلق به مادر شاه بود که «نَوَابِ عَلَیَّه» نامیده می‌شد.^(۵) شاردن در مورد اهمیت ملکه و نقش او در حرمسرا می‌نویسد: «ملکه مادر صاحب اختیار مطلق و فرمانروای کل معشوقان پسر تاجدار خویش است و سرنوشت همه آنان و فرزندان‌شان در ید قدرت اوست و بی‌مدد لطف وی هیچ یک از محبوبه‌های شاه و گرچه مورد محبت خاص باشد، نمی‌تواند موقعیت خویش را دیرزمانی حفظ کند»^(۶) از این رو به دلیل همین موقعیت و جایگاه ممتازی که ملکه مادر در حرمسرا داشت، صاحبان

۱ - ر.ک: بوسه، هریبرت، پژوهش در تشکیلات دیوان اسلامی، ص ۹۲.

۲ - برای آگاهی از تفضیل ماجرا، ر.ک: سفرنامه کمپفر، ص ۷۲.

۳ - همان، ص ۶۲. ۴ - سفرنامه شاردن، ج ۵، ص ۱۷۰۳.

۵ - سفرنامه سانسون، ص ۱۱۹. ۶ - سفرنامه شاردن، ج ۴، ص ۱۳۲۲.

قدرت سعی داشتند تا برای افزایش اقتدار و نفوذ خویش، روابط نزدیکی با او برقرار کنند که خواجه‌سرایان از جمله این افراد بودند. روابط آنان با ملکه مادر بر پایه منافع مشترک استوار بود. از طرفی خواجه‌سرایان، تحت حمایت مادر شاه، می‌توانستند در امور حکومتی مداخله نمایند و چنان‌که کمپفر می‌نویسد: «شاه با صلاح‌دید مادرش اغلب از رأی کثیری از خواجه‌سرایان معمر، حتی در امور عمومی مملکتی، استفاده می‌کرد»^(۱) و از طرفی دیگر مادر شاه چون به هر حال، محدودیت‌های زیادی در خروج از حرم داشت، امور مربوط به خود را در خارج از حرمسرا، توسط خواجه‌سرایان رتق و فتق می‌نمود. در این دوره، آغامبارک متصدی امور مالی مادر شاه بود و از جمله وظایف او نظارت بر امور مالی جلفا بود که از دوره شاه صفی، تیول ملکه مادر محسوب می‌شد و به همین دلیل نیز، ملکه مادر خود را حامی ارامنه جلفا می‌دانست؛ چنان‌که در دوره شاه سلیمان، هنگامی که علی‌قلی خان، سردار کل می‌خواست مالیاتی اضافی بر آنان تحمیل کند، مردم جلفا توسط آغامبارک، شکایت خود را تسلیم ملکه مادر کردند و خواستار رسیدگی به شکایتشان شدند.^(۲)

علاوه بر خواجه‌سرایان، مادر شاه چون واسطه ازدواج دختران حرم با بزرگان دربار بود، با آنان نیز در ارتباط بود و به گفته شاردن «گفتگوهای نهانی» داشت و بزرگان دربار سعی داشتند تا از طریق این پیوندها، محبت و عنایت ملکه مادر را معطوف خویش سازند.^(۳)

د - کاهش اقتدار صدراعظم و شورای وزیران :

همانطور که قبلاً نیز اشاره شد، قبل از تشکیل شورای حرمسرا، اکثر تصمیمات مهم مملکت در شورای وزیران، به سرپرستی صدراعظم اتخاذ می‌شد و به این لحاظ، صدراعظم شخص مقتدری به شمار می‌آمد. به خصوص در دوره شاه سلیمان که این منصب در اختیار شخص باکفایت، مدبر و با اخلاصی چون شیخ علی‌خان زنگنه قرار داشت. رودی ماته معتقد است که ضعف شاه سلیمان دست‌پروده حرمسرا، کناره‌گیری او از انجام امور مملکت و غرق شدن در میگساری و عیاشی محض، جملگی موجب شده بود که مسؤولیت سنگین اداره حکومت از همان آغاز بر دوش شیخ علی‌خان

۲ - ر.ک: سفرنامه شاردن، ج ۵، صص ۱۶۸۶ - ۱۶۸۵.

۱ - سفرنامه کمپفر، ص ۲۲۹.

۳ - همان، ج ۴، ص ۱۳۱۶.

زن‌گنه بیافتد و در نتیجه زمینه‌های افزایش اقتدار صدراعظم فراهم شود.^(۱) اما تشکیل شورای حکومت در حرمسرا و دور ماندن شیخ‌علی خان از این مجمع، موجب شد تا به گفته جکسون، صدراعظم از وظایف اصلی خویش محروم شود، عملاً شورای وزیران تا حد عوامل اجرایی این شورای خصوصی تقلیل قدرت یابند.^(۲) همچنین به مقیاس زیادی از روابط شاه و صدراعظم کاسته شد، چنان که به گفته کمپفر، دیگر به ندرت شاه و صدراعظم همدیگر را ملاقات می‌نمودند؛ بلکه اکثر اوقات توسط خواجه‌سرایان، با یکدیگر به مذاکره می‌پرداختند^(۳) و حتی هنگامی که شاه فرصت می‌یافت با صدراعظم خویش دیدار کند، امکان بحث مسائل جزئی به ندرت حاصل می‌شد، چرا که شاه نه صبر و تحمل و نه تمایل کافی جهت آشنا شدن با مشکلات پیچیده حکومتی را داشت.^(۴) در مورد مسائل کلی نیز صدراعظم تنها به ارائه پیشنهاداتی می‌پرداخت که پذیرش یا عدم پذیرش آن بستگی به نظر شورای حرمسرا داشت و ظاهراً اکثر دفعات نیز نظرات این شورا مغایر با نظرات صدراعظم بوده، چرا که شاردن یکی از موانع و مشکلات صدراعظم را در این دوره، دسایس و توطئه‌های محرمانه زنان حرمسرا و خواجه‌سرایان دانسته است.^(۵)

از جمله مسؤولیت‌های عمده‌ای که صدراعظم از انجام آن محروم شد، نظارت بر امور مالی بود؛ چرا که بعد از تشکیل شورای حرمسرا تا حدود زیادی از اختیارات مالی صدراعظم کاسته شد و خزانه‌دار، که خواجه‌ای سیاه‌پوست بود، صاحب این اختیارات شد. سانسون می‌نویسد که پس از این، صدراعظم موظف بود که صورتحساب تمام مخارج و درآمدهای دولت را تحویل خزانه‌دار دهد؛^(۶) کسی که به گفته سانسون در شورای مالی کشور، هیچ امری بدون حضور او محقق نمی‌شده است.^(۷) اولین پیامد کاهش قدرت صدراعظم و هیأت دولت به اعتقاد رودی ماته «رشد تمرکز قدرت

۱ - رجوع کنید به مقاله «ثبات و بی‌ثباتی دستگاه دیوانی ایران...»، رودی ماته، ص ۶۴.

2 - Jackson, p. "The camberidge history of Iran", vol 6 - p. 307.

۳ - سفرنامه کمپفر، ص ۷۶.

4 - Jackson, p. "The camberidge history of Iran", vol 6 - p. 307.

۵ - سفرنامه شاردن، ج ۳، ص ۱۲۱۲. ۶ - ر.ک: سفرنامه سانسون، ص ۱۷۸.

۷ - همان، ص ۱۷۷.

در دست اندرونی نشینان سلطنتی» بود که بازتاب آن در تسریع روند تبدیل املاک دولتی به خاصه نمودار شد.^(۱) و اما زیان‌بارتر از آن، رواج آشفته‌گی و هرج و مرج در اداره امور کشور بود که بر اثر انتقال مستقیم قدرت به حرمسرا ایجاد شده بود. مورخان این دوره، بالاتفاق سال‌های آغازین حکومت شاه سلیمان را - البته صرف‌نظر از چند ماه اول سلطنتش که اوضاع کشور بحرانی بود - دورانی طلایی در تاریخ صفویه توصیف کرده‌اند تا جایی که مستوفی معتقد است که «از ابتدا دولت صفویه الی یومنا هذا مملکت به آن امنیت و رفاه نبوده و نخواهد بود».^(۲) نصیری نیز وضعیت مردم را در این دوران این‌گونه توصیف می‌کند: «خلایق و برایا در مهد امن و امان غنوده و سپاهی و رعایا در ضمان رفاه و اطمینان آسوده».^(۳) و این وضعیت - اگرچه مورخان این دوره به آن اشاره نکرده‌اند - بدون شک، مدیون کاردانی‌ها و مدیریت عالی شیخ علی خان زنگنه بر امور حکومتی بوده است؛ اما به موازات پناه بردن شاه سلیمان به حرمسرا و سپردن امور به زنان و خواجه‌سرایان و کشتار یا برکناری رجال شایسته و کارآمد کشور، موجبات «حصول انقلاب در سر حدها و ثغور و باعث تشویش خلایق و به هم رسیدن شر و شور گردید».^(۴) و در نهایت زمینه را برای سقوط این سلسله در زمان جانشینش فراهم آورد.

۱ - رجوع کنید به مقاله «ثبات و بی‌ثباتی در دستگاه دیوانی ایران...»، رودی ماته، ص ۷۶.

۲ - مستوفی، محمد محسن، زبدة التواریخ، ص ۱۱۳.

۳ - نصیری، محمد ابراهیم، دستور شهریاران، ص ۶.

۴ - همان، ص ۷.

بفشا پنجم

حرمسرا در دوره آخرین
سلطنت صفوی



فصل اول - نقش زنان در سلطنت شاه سلطان حسین

۱ - نقش زنان در انتخاب شاه سلطان حسین :

همانگونه که گذشت، شاه سلیمان سال‌های آخر عمر و سلطنت خویش را در حرمسرای سپری کرد و سرانجام نیز در همان‌جا، جان سپرد. در این دوره نیز همانند دوره پیشین، دو شاهزاده به نام‌های حسین میرزا و عباس میرزا، به رقابت با یکدیگر، برای کسب قدرت پرداختند. از این‌رو به نظر می‌رسد که شاه سلیمان نیز همانند سلف خویش، در مورد مسأله جانشینی‌اش نظری قطعی ابراز نکرده و این امر را به شورای حرمسرا واگذار کرده باشد. اگرچه کروسینسکی معتقد است که شاه سلیمان در دم مرگ وصیت کرد که چون حسین میرزا، مرد علم و عمل است و در مقابل عباس میرزا جاهل و نادان است؛ حسین میرزا را به سلطنت بردارند.^(۱) اما این روایت از سید، مورخان صفوی تأیید نمی‌گردد و آنها در مقابل، این‌طور روایت می‌کنند که شاه سلیمان مسأله جانشینی‌اش را به اطرافیان‌ش محول کرده، فقط به آنها توصیه نمود که اگر طالب آسایش هستند، حسین میرزا را به سلطنت برگزینند و اگر طالب اقتدار و سلطنت و کشورگشایی هستند، عباس میرزا را انتخاب کنند.^(۲) علی‌ایحال، چه شاه سلیمان جانشینش را خود برگزیده و چه این امر را به شورای حرمسرا و درباریان‌ش واگذار کرده باشد، نتیجه آن پیروزی حسین میرزا بر رقیبش عباس میرزا بود.

اگر بتوان به ادامه سخنان کروسینسکی در مورد مقدمات سلطنت شاه سلطان حسین اعتماد کرد - که البته دلیلی نیز برای بی‌اعتمادی نسبت به آن نمی‌توان دید - خواجه‌سرایان «حسب الصلاح نواب علیه

۱ - سفرنامه کروسینسکی، ترجمه عبدالرازق دنبلی به تصحیح دکتر مریم میراحمدی، انتشارات توس، تهران،

۱۳۶۳، ص ۲۰.

۲ - برای نمونه ر.ک: قزوینی، ابوالحسن، فواید الصفویه، ص ۷۶.

عالیه، مریم بیگم» یکی از زنان معمر خاندان صفوی* - که مأمور تربیت حسین میرزا بود - و مادر حسین میرزا که برای به سلطنت رساندن پسرش از بذل مال نیز دریغ نمی‌ورزید، حسین میرزا را به عنوان جانشین شاه سلیمان برگزیدند.^(۱) اما سؤالی که در اینجا به ذهن خطور می‌کند، این است که چرا شورای حرمسرا، حسین میرزا را بر عباس میرزا ترجیح داد؟ برای پاسخ دادن به این سؤال باید با خصوصیات این شاهزادگان و همچنین سلاطین و ملاک‌های انتخاب شورای حرمسرا آشنا شویم. لاکهارت در توصیفی دقیق از خصوصیات حسین میرزا می‌گوید: «به اشتغالات و تفریحات مردانه دلبستگی نداشت و حتی تا زمان جلوس عاری از فن سواری بود. او چون همه عمر را مانند اسلاف خود، از زمان شاه عباس به سال ۱۶۲۹ در حرم به گوشه عزلت گذارنده بود، بالطبع نسبت به دنیای خارج، بی‌خبر محض بود. او زود باور و بی‌نهایت خرافاتی بود و به آسانی تحت تأثیر قرار می‌گرفت.»^(۲) دوسرسو نیز حسین میرزا را ذاتاً شخص نرم‌دل، خجالتی و سست طبع معرفی می‌کند.^(۳) اما عباس میرزا آن چنان که از فحوای منابع بر می‌آید، نقطه مقابل برادرش قرار داشت، به طوری که

* - در مورد نسبت این زن با شاه سلطان حسین، اختلاف نظر وجود دارد. کروسینسکی و دوسرسو او را مادر بزرگ شاه می‌دانند. ر.ک: سفرنامه کروسینسکی، ص ۲۰ و علل سقول سلطان حسین، ص ۳۷، در حالی که مستوفی او را عمه پدر شاه می‌داند. ر.ک: زبدة التواریخ، ص ۱۱۵. ویلم فلور نیز در این زمینه با مستوفی هم عقیده می‌باشد. ر.ک: فلور، ویلم، بر افتادن صفویان و برآمدن محمود افغان، ص ۳۰. اگر گفته مستوفی و فلور را بپذیریم، این زن باید دختر شاه صفی بوده باشد که با میرزا ابوصالح رضوی صدرعامة دوران شاه سلیمان ازدواج کرد. اما شوهرش در دوره شاه سلیمان درگذشت. سانسون معتقد است که این زن بر اثر ماجرای در اواخر سلطنت شاه سلیمان از غصه دق کرده و مرده است. ر.ک: سفرنامه سانسون، صص ۱۶۶ - ۱۵۹، و اگر مریم بیگم را عمه شاه سلیمان بدانیم - که به احتمال قوی نیز چنین است، چرا که نام مادر بزرگ شاه سلطان حسین (مادر شاه سلیمان) «نکته خانم» بوده است. (ر.ک: سفرنامه شاردن، ج ۴، ص ۱۶۰۸) - گفته سانسون در مورد مرگ این شاهزاده خانم، نمی‌تواند مقرون به صحت باشد.

۱ - ر.ک: سفرنامه کروسینسکی، ص ۲۱.

۲ - لاکهارت، لارنس، انقراض سلسله صفویه...، صص ۴۱ - ۴۰.

۳ - دوسرسو، علل سقوط شاه سلطان حسین، ص ۵۷.

لاکهارت او را جوانی دلیر، نیرومند و کاردان می‌داند.^(۱) با توجه به این خصوصیات، روشن بود که اهل حرم و درباریان، برای آن که بتوانند در هیأت حاکمه آینده نفوذی کسب کنند، طرفدار شخصی شوند که نرم‌خو، ساده‌دل، زودباور، خرافاتی، طالب صلح و آرامش و متفر از جنگ و کشورگشایی باشد و چنانکه دیدیم همه این خصوصیات در سلطان حسین میرزا جمع شده بود.

چشم شهلا، رخ زیبا، قد رعنا داری **آنچه خوبان همه دارند، تو یکجا داری**
عارضت گل، دهن غنچه، زبانت بلبل **بنشین، دور تو گردم که تماشا داری**

امیال و ذائقه‌هایی که انتخاب‌کنندگان حسین میرزا دارا بودند به خوبی در سخنانی که مادر سلطان حسین میرزا خطاب به خواجه‌سرایان و درباریان ایراد کرده و کروسینسکی آن را نقل کرده، منعکس شده است: «والده حسین میرزا با خواجه‌باشی حرم اتفاق نموده، زرها به رجال دولت داده و گفت باید حسین میرزا صاحب تاج و کمر گردد و عباس میرزا خشمناک و خود رأی و غیر از جنگ و جدل چیزی نداند و اگر او پادشاه شود، همگی باید ترک راحت کرده، به مشقت بی‌نهایت دل نهید، اعضای دولت نیز از روی راحت‌طلبی و تن‌پروری با کمال خواهش و رغبت حسین میرزا را به تخت سلطنت نشانیده...»^(۲)

به هر حال، حسین میرزا با توجه به خصوصیتی که داشت و با مساعی مادرش، توصیه مریم بیگم و نظر مساعد خواجه‌سرایان به سلطنت رسید. اما تنها خصوصیتی که در شاه جدید وجود داشت و در صورت زایل نشدن آن، می‌توانست در آینده برای اهل حرم و درباریان مشکل‌ساز شود، تشرع و پرهیزگاری او بود - تا جایی که قبل از رسیدن به سلطنت، در حرم و دربار «ملاحسین» خطاب می‌شد^(۳) - به همین دلیل و نیز تحت تأثیر علامه مجلسی بود که در آغاز سلطنتش فرمان منع شرابخواری را صادر نمود که متعاقب آن «هر جا شرابخانه‌ای بود، با اوانی و ظروف آن به میدان نقش جهان آورده، بر خاک ریختند و سبوه‌ای دست به گردن بسته و خم‌های قالب از خوف تهی کرده و پیاله‌های دهن از حیرت و دهشت گشاده و صراحیهای شعله در خرمن افتاده، همه را شکسته و از

۱ - لاکهارت، لارنس، انقراض سلسله صفویه...، ص ۴۱.

۲ - سفرنامه کروسینسکی، ص ۲۱.

۳ - لاکهارت، لارنس، انقراض سلسله صفویه...، ص ۴۰.

وجودشان گرد برانگیختند...»^(۱) با این اوصاف اهل حرم و دربار که از یک طرف اعمال نفوذ در یک شاه پرهیزگار و دیندار را دشوار می‌دیدند و از طرف دیگر به دلیل تمایل مفروطی که خود به نوشیدن شراب داشتند، به تکاپو افتادند و به کمک مریم بیگم نقشه‌ای حساب شده طرح‌ریزی نمودند که با اجرای آن نه تنها این فرمان ملغی اعلام شد، بلکه شاه را نیز به سمت میگزساری و عیاشی سوق داد.^(۲)

۲ - نقش مریم بیگم در دوران سلطنت شاه سلطان حسین :

چنانکه دیدیم، مریم بیگم، سهم عمده‌ای در انتقال سلطنت از شاه سلیمان به حسین میرزا و هدایت او به سمت میخوارگی و هرزگی ایفا نمود. اما این نفوذ در دوران سلطنت شاه حسین نیز تداوم یافت. لاکهارت به نقل از هامیلتون می‌نویسد که در سال ۱۷۱۹ م / ۱۱۳۱ ه. ق. هنگامی که توطئه‌ای برای روی کار آوردن عباس میرزا - برادر باکفایت شاه - در حال شکل‌گیری بود، مریم بیگم این توطئه را شناسایی کرده، سبب شد تا این توطئه در نطفه خفه شود؛^(۳) تا او بار دیگر شاه را مدیون اقدامات خود کرده باشد.

صرف نظر از اقدامات فوق‌الذکر که البته تأثیرات زیانباری بر حکومت صفوی به جا نهاد و لذا نمی‌توانست نکته‌ای مثبت در کارنامه آخرین زن مقتدر دوره صفویه، محسوب شود؛ منابع، تصویری

۱ - فندرسکی، میرزا ابوطالب بن میرزابیگ، تحفة العالم، نسخه خطی کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، به شماره ۲۴۶۵، به نقل از مقاله «شاه سلطان حسین در تحفة العالم»، احسان اشراقی، مجله تاریخ (نشریه گروه آموزشی

تاریخ دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران)، شماره اول، سال اول، ۱۳۵۵، ص ۹۰.

۲ - رضاقلی خان هدایت در این مورد، روایتی کاملاً مغایر با روایت فوق‌الذکر دارد. وی بدون ذکر مأخذ می‌نویسد که ارکان دولت و دربار و حرم شاه برای آن که اقتدار و نفوذی کسب کنند «شاه سلطان حسین را به صحبت علمای ظاهر و متابعت فرایض و نوافل مایل ساختند و خود به تجرع راح و گردش اقداح و معاشرت ساقیان ملاح پرداختند». ر.ک: هدایت، رضاقلی خان، تاریخ روضة الصفاى ناصری، کتاب‌فروشی‌های خیام و پیروز، قم ۱۳۳۹، ج ۸، ص ۴۹۲.

۲ - برای آگاهی بیشتر از این جریان ر.ک: دوسرسو، علل سقوط شاه سلطان حسین، ص ۳۸.

۳ - لاکهارت، لارنس، انقراض سلسله صفویه...، ص ۱۳۲.

از این شاهزاده خانم صفوی ترسیم نموده‌اند که مطابق آن وی زنی خیرخواه و علاقه‌مند به ترقی مملکتش معرفی شده است؛ برای نمونه ویلم فلور می‌نویسد که هنگامی که خبر سقوط بحرین به اصفهان رسید (۱۷۱۷ م / ۱۱۲۹ ه. ق.) مریم بیگم، شاه را تحت فشار قرار داد تا برای باز پس‌گیری بحرین، دست به تجهیز سپاه بزند و حتی حاضر شد برای تسریع این امر، مبلغ بیست هزار تومان از دارایی خویش را در اختیار شاه قرار دهد.^(۱) مریم بیگم همچنین حامی ستم‌دیدگان و به خصوص مسیحیان که در این دوره تحت آزار و فشار قرار داشتند، به شمار می‌رفت. لاکهارت در این مورد، ماجرای را نقل می‌کند که طی آن شاه سلطان حسین در یکی از سفرهایش به جلفا، راهبه‌ای زیباروی را دید و پسندید و چون راهبه حاضر به محلق شدن به خیل زنان بی‌شمار حرم شاه نشد، شاه او را ربوده به حرمسرای خویش برد؛ بعد از گذشت پانزده روز مریم بیگم با توجه به مقدس‌مآبی شاه و با این توجیه که «اگر به زنی که خود را به عهده‌ی خاص در راه خدا وقف کرده است، کوچک‌ترین آزاری برساند بر او لعن و نفرین وارد خواهد شد» شاه را مجبور کرد تا دل از معشوقه‌کنده او را رها سازد.^(۲) همچنین زینب بیگم همانند سایر زنان خاندان سلطنتی به ساخت ابنه عالم‌المنفعه و امور خیریه علاقه‌مند بود. مدرسه‌ای که به دستور وی برای تحصیل طلاب علوم دینی ساخته شد، شهرت خاصی در بین مدارس عصر صفوی دارد.^(۳)

۱- ر.ک: فلور، ویلم، بر افتادن صفویان و برآمدن محمود افغان، صص ۳۱-۳۰.

۲- لاکهارت، لارنس، انقراض سلسله صفویه...، ص ۵۵.

۳- رجوع کنید به مقاله «مدرسه مریم بیگم صفوی»، محمد حسین تسبیحی، مجله وحید، سال هفتم، اردیبهشت ۱۳۷۷، شماره پنجم، صص ۵۳۸-۵۳۱.

فصل دوم - موقعیت خواجهسرایان در حکومت شاه سلطان حسین

۱ - روابط خواجهسرایان با شاه سلطان حسین :

اگرچه نفوذ همه جانبه خواجهسرایان در امور حکومتی از اواخر سلطنت شاه سلیمان و با تشکیل شورای حرمسرا آغاز شده بود، اما به هر حال خواجهسرایان در آن دوره با شاهی سفاک و بی‌رحم مواجه بودند که با کمترین بهانه‌ای، اطرافیان خود را از هستی ساقط می‌نمود و این امر موجب ایجاد فضایی رعب‌آور و خوف‌آمیز در محیط حرم و دربار شده بود؛ تا بدان حد که به گفته مستوفی، هنگام درگذشت شاه سلیمان، تا سه روز کسی جرأت نمی‌کرد، حتی نزدیک جسد او برود و تحقیق کند که آیا شاه فوت کرده یا بیهوش شده است و آخر الامر نیز عمه‌اش مریم بیگم بود که این جرأت را به خود داد تا در این مورد تفحص کند.^(۱) اما این رعب و وحشت در دوره سلطنت شاه سلطان حسین، دیگر وجود نداشت و آنان با شاهی مواجه شدند که حتی علی‌رغم اصرار اطرافیان و برخلاف رسم معهود، حاضر به کور کردن عباس‌میرزا، برادر کوچک‌تر و مهم‌ترین رقیبش - که یک بار نیز در سال ۱۱۳۱ ه. ق. توطئه‌ای علیه او ترتیب داد - نشد،^(۲) و در تمام عمرش نیز فرمان قتل کسی را صادر نکرد^(۳) و آن‌قدر رقیق‌القلب بود که به خاطر کشته شدن مرغی که سهواً روی داده بود، غمگین و افسرده شد و مبلغ دویست تومان صدقه به فقرا بخشید.^(۴) با توجه به این خصوصیات بود که خواجهسرایان، حتی از سرپیچی کردن از فرامین شاه سلطان حسین نیز واهمه‌ای به خود راه نمی‌دادند، ژان اوین، سفیر پرتغال، ماجرای یکی از سفرهای شاه سلطان حسین را همراه حرمش توصیف کرده که طی آن، دهقان بخت برگشته‌ای که بر اثر بی‌اطلاعی از قرق‌مسیر، تصادفاً بر سر راه شاه و حرمش قرار گرفته بود، مورد

۱ - مستوفی، محمدمحسن، زبدة التواریخ، ص ۱۱۳.

۲ - دوسرسو، علل سقوط شاه سلطان حسین، ص ۳۲.

۳ - سفرنامه کروسینسکی، ص ۲۴.

۴ - همان، صص ۲۵ - ۲۴.

ترحم شاه قرار گرفت و او برای آن که از کشته شدن دهقان توسط خواجهسرایان جلوگیری کرده باشد، قبای خود را بیرون آورده بر روی دهقان انداخت؛ اما خواجهسرایان این لطف و مرحمت شاه را در حق آن دهقان نادیده انگاشته، آن بیچاره را به قتل رساندند. شاه پس از شنیدن این خبر، بدون آن که مجازاتی برای خاطیان در نظر بگیرد، تنها به اظهار تأسف بسنده کرد.^(۱) در نتیجه خواجهسرایان که خود را از تنبیه و مجازات در امان می‌دیدند، به اعمال نفوذ بیشتری در دربار و حرم شاه دست زدند، شاه سلطان حسین نیز نه تنها سدی در برابر نفوذ روزافزون آنها ایجاد نکرد، بلکه به تقویت آنها نیز پرداخت، هم برای قدردانی از آنها - به دلیل نقشی که در جلوس وی به تخت سلطنت داشتند - و هم برای آن که خود را از زحمت اداره امور کشور راحت کرده باشد.^(۲)

به دلیل آن که اکثر اوقات شاه سلطان حسین در حرمسرا سپری می‌شد، می‌توان گفت که در این دوره تنها راه دستیابی به شاه، از طریق خواجهسرایان میسر می‌شده است. و این مسأله از همان روزهای آغازین سلطنت شاه سلطان حسین وضع شده بود، نصیری می‌نویسد که قبل از آن که شاه سلطان حسین بر تخت سلطنت جلوس کند «و سواى قطعات ابرالوان، بعضی آقایان عظام و محرمان حرم محترم کعبه احترام کسی به شرف ملازمتش بار نمی‌یافت و مقرر شد که تا هنگام عز جلوس و شرف یافتن امراء از سعادت زیارت و پایوس، اگر امر ضروری باشد، امراء ملک آرا با هم مصلحت دیده و آرای خود را متفق ساخته به اتفاق هم به وساطت مقرب‌الخاقان، آقا کمال، ریش سفید حرم محترم به عز عرض رسانند که مقرر شود که از آن قرار به عمل آورند.»^(۳)

۲- روابط خواجهسرایان با روحانیون:

شاید بتوان تنها رقیب خواجهسرایان را در استیلای نفوذ بر شاه سلطان حسین، روحانیون و علمای دینی دانست. بی‌تردید، مقدس‌مآبی شاه سلطان حسین، در این جریان نقش عمده‌ای داشته است.

۱- اوین، ژان، گزارش سفیر کشور پرتغال در دربار شاه سلطان حسین صفوی، ترجمه پروین حکمت، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۵۷، ص ۵۳.

۲- هنوی، جونس، هجوم افغان و زوال دولت صفوی، ص ۱۶.

۳- نصیری، محمدابراهیم، دستور شهریاران، ص ۱۷.

قزوینی در مورد نقش و میزان تأثیرگذاری روحانیون بر حکومت شاه سلطان حسین می‌نویسد: «و مدت بیست سال میل خاطر آن حضرت به طرف علما و فضلا گذشت... در اکثر امور ملکی و مالی به صلاح و صوابدید فضلا و علما می‌فرمود و طریقه صوفیه که شعار و اطوار سلسله علیّه صفویه بود، برانداخت... و به جهت عدل و داد، سادات و فضلاء متقی و پرهیزگار را به جای امرا در شهرهای ایران به حکومت گذاردند، که موافق شرع انوار اثنی‌عشر به دیوان خاص و عام پردازد.»^(۱) یکی از این روحانیون که حتی قبل از به سلطنت رسیدن شاه سلطان حسین، نفوذ فوق‌العاده‌ای در شاه کسب کرده بود، علامه محمدباقر مجلسی بود که در دوران قبل از سلطنت سمت استادی او را عهده‌دار بود و آنچه به شاه «عرض می‌نمود، به اجابت مقرون بود.»^(۲) در نتیجه‌ی همین نفوذ بود که وی موفق شد به هنگام تاجگذاری شاه سلطان حسین، فرمان منع شراب‌خواری را از او بگیرد.

هنگامی که در اجرای فرمان شاه، قراولان سلطنتی ۶۰۰۰ بطری شراب را از شراب‌خانه سلطنتی بیرون کشیده در برابر چشم عموم مردم شکستند،^(۳) به نظر می‌رسید که مجتهدان دینی، موفق شده‌اند به موفقیت بزرگی در برابر حرم که مخالف اجرای این فرمان بود، دست یابند؛ اما این موفقیت زودگذر بود و چنان که دیدیم، خواجه‌سرایان به همراه مریم بیگم، موفق به لغو این فرمان شدند. علاوه بر این خواجه‌سرایان با تصاحب مناصب سنتی روحانیون، از قبیل «نظارت مسجد جامع مشهد مقدس»^(۴) موفق شدند، شکست سختی بر رقیبانشان وارد سازند. اما با وجود این، به پیروزی کامل دست نیافتند و به قول لاکهارت آنان این توانایی را در خود سراغ نداشتند تا به وسیله آن رقیبانشان را برای همیشه از صحنه دربار عقب برانند؛^(۵) در نتیجه رقابت جای خود را به سازش داد. به نظر می‌رسد بعد از مرگ علامه مجلسی، زمینه‌های لازم برای همکاری هرچه بیشتر این دو رقیب فراهم آمده باشد. شاید علت

۱ - قزوینی، ابوالحسن، فواید الصوفیه، ص ۷۸. ۲ - همان جا.

۳ - لاکهارت، لارنس، انقراض سلسله صفویه...، ص ۴۴.

۴ - این منصب که از اهمیت خاصی نیز برخوردار بوده، در این دوره در اختیار محمدآقای خواجه‌سرا قرار داشت. برای آگاهی بیشتر رک: مستوفی، محمدمحسن، زیادة التواریخ، ص ۱۲۴.

۵ - لاکهارت، لارنس، انقراض سلسله صفویه...، ص ۴۶.

این امر را بتوان در گسترده شدن بساط تقدس مآبی و اخباریگری علمای دینی،^(۱) بعد از مرگ علامه مجلسی دانست. آصف در مورد اوضاع مذهبی کشور بعد از مرگ علامه مجلسی می‌نویسد: «زهاد بی‌معرفت و خرصالحان بی‌کیاست، به تدریج در مزاج شریفش و طبع لطیفش رسوخ نمودند و وی را از جاده جهان‌بانی و شاهراه خاقانی بیرون و در طریق معوج گمراهی، وی را داخل و به افسانه‌های باطل، بی‌حاصل او را مغرور و مفتون نمودند و بازار سیاستش را بی‌رونق و ریاستش را ضایع مطلق کردند.»^(۲) بعد از این جریان بود که علمای دینی همگام با خواجه‌سرایان به توطئه‌چینی علیه نخبگان کشور که سدی بر سردستیابی به منافع مشترکشان محسوب می‌شدند، دست زدند. مشارکت محمدحسین خاتون‌آبادی، ملاباشی شاه سلطان حسین و خواجه‌سرایان را در عزل و مکحول شدن فتحعلی‌خان داغستانی صدراعظم می‌توان نمونه‌ای از این اقدامات مشترک دانست.^(۳) همچنین ردپای آنان را می‌توان در جریان برکناری «نصرا... میرزا» از ولیعهدی مشاهده کرد. این شاهزاده بر اثر کاردانی و لیاقتی که در اداره امور کشور به خرج داده بود با کارشکنی‌های ملاباشی و خواجه‌سرایان مواجه شد و آنان با سعایت از او نزد شاه، موفق شدند او را از مقامش عزل و دوباره روانه حرمسرا نمایند.^(۴)

در راستای این سازش بود که خواجه‌سرایان به دنباله روی و تبعیت از سیاست‌های مذهبی روحانیون این دوره پرداختند. دشمنی خواجه‌سرایان با اقلیت‌های مذهبی و به خصوص صوفیان که در این دوره تحت فشار زیادی قرار داشتند، به خوبی مؤید این ادعاست. سراینده منظومه مکافات‌نامه در اشعارش به خوبی به این موضوع اشاره می‌کند:

۱- در مورد مشخصات مکتب اخباریگری ر.ک: جعفریان، رسول (مصحح و مؤلف) علل برافتادن صفویان، (به

انضمام منظومه مکافات‌نامه)، مرکز چاپ و نشر سازمان تبلیغات اسلامی، تهران، ۱۳۷۲، ص ۳۰.

۲- آصف، محمدهاشم، رستم التواریخ، ص ۹۸.

۳- رجوع شود به مقاله «عزل و محاکمه وزیر شاه سلطان حسین»، اسماعیل دولتشاهی، مجله سخن، سال

هفدهم، اردیبهشت ۱۳۴۶، شماره ۲، ص ۱۶۰.

۴- ر.ک: آصف، محمدهاشم (رستم الحکما)، رستم التواریخ، ص ۱۵۲.

که سنی به شیعی ز لعن عمر	به صوفی چنان دشمن آن قوم خر
کمر بسته بر کین اهل سداد	ز تقلید زهاد بسی دین و داد
که لعنت فرستند بر اولیا ^(۱)	به خود کرده واجب چو ذکر خدا

۳ - تغییر موقعیت اجتماعی خواجه‌سرایان در دوره شاه سلطان حسین :

خواجه‌سرایان با وجود نفوذ روزافزونی که در دوره جانشینان شاه عباس اول کسب کرده بودند اما تا قبل از دوره سلطنت شاه سلطان حسین از موقعیت و وجهی اجتماعی مقبولی در بین مردم برخوردار نبودند و حتی مورد تحقیر و تمسخر مردم واقع می‌شدند تا جایی که به گفته دوسرسو در معابر عمومی حق استفاده از اسب را نداشتند و همواره باید سوار بر استر یا الاغ می‌شدند^(۲) و گویا به دلیل همین تحقیرها بود که اکثریت خواجه‌سرایان تا قبل از این دوره، ملیتی غیرایرانی داشتند.^{*} اما با شروع سلطنت شاه سلطان حسین با نفوذ گسترده‌ای که خواجه‌سرایان بر تمام شئون کشور یافتند، موقعیت اجتماعی آنها نیز دگرگون شد. تردّد آنها در شهر، برخلاف گذشته با قر و شکوه خاصی توأم بود^(۳) و دیگر کسی به خود جرأت نمی‌داد که به تحقیر آنها بپردازد. البته این امر را نمی‌توان نشان دهنده کسب وجهه اجتماعی مطلوب، توسط خواجه‌سرایان دانست. بلکه تنها می‌توان گفت که در این دوره تحقیر و تمسخر، جای خود را به خشم و نفرت عمومی داده بود، که تجلّی آن را در اشعار این دوره نیز به عینه

۱ - مکافات‌نامه، ص ۹۰.

۲ - دوسرسو، علل سقوط شاه سلطان حسین، ص ۴۰.

* - آن تعداد خواجه ایرانی که قبل از دوره شاه سلطان حسین در حرمسرا وجود داشتند در حقیقت، نقش جاسوس را برای اربابان خود ایفا می‌نمودند. دوسرسو می‌نویسد که فرماندار لار برای کسب نفوذ در حرمسرا، یکی از فرزندان خود را اخته کرد تا به حرمسرای شاه بفرستد؛ اما آن پسر در حین عمل جراحی، جان خود را از دست داد. ر.ک: دوسرسو، علل سقوط شاه سلطان حسین، ص ۴۰. سفرنامه تاورنیه، صص ۶۷۵ - ۶۷۴.

۳ - ویلم، فلور، منظره عبور یک خواجه‌سرا را در شهر کاشان اینگونه توصیف کرده است. «ابراهیم‌آغا، رئیس خواجهگان سفید، کلاه رسمی بر سر براسی نر سوار بود که دهنه زرین و جل و زین نقره‌دوزی داشت.» بر افتادن صفویان و برآمدن محمود افغان، ص ۳۳.

می‌توان دید:

که مقبولشان گنده و نکبت است	ز «خواجه‌سرا» خامه را نفرت است
خدانشناسان ابلیس فن	چه این ناقصان نه مرد و نه زن
ندانسته کاری به غیر از لگد	نه از نوع انسان، نه از جنس دد
نه آب و نه آتش، نه خاک و نه باد	نه عقل و نه فهم و نه دین و نه داد
بگو خواجه را تا رود در سرا ^(۱)	چو «خواجه‌سرا» گشت فرمانروا

۴- سیطره نفوذ خواجه‌سرایان بر نظام اداری حکومت شاه سلطان حسین صفوی:

شاه سلطان حسین به تصریح اکثر منابع، به امور حکومتی، توجهی نداشت. جان‌بل جراحی که منشی ولینسکی در سفر به ایران بود و جزئیات سفر او را به رشته تحریر درآورده، در این مورد می‌گوید: «این پادشاه از امور دنیوی اطلاعی ندارد و اداره کشور را به عهده وزیران خود محول می‌کند و به آنها اعتماد و اطمینان کاملی دارد، آنها نیز به نوبه خود او را متقاعد کرده‌اند که پرداختن به امور جاری، دون شأن پادشاه است.»^(۲) در بین اطرافیان شاه، خواجه‌سرایان به دلیل همنشینی بیشتر با شاه، از نفوذ بیشتری در امور اداری و حکومتی برخوردار بودند. ذیلاً به بررسی نقش آنها در نظام حکومتی شاه سلطان حسین می‌پردازیم.

امور ایالات در این دوره بسیار پریشان بود؛ چرا که حکومت ایالات پیوسته در حال تغییر بود. در این بین کسانی که می‌خواستند به حکومت ایالات منصوب شوند به خواجه‌سرایان متوسل می‌شدند و با پرداخت رشوه، در مزایده فروش حکومت ایالات شرکت می‌کردند و مشخص بود که هر کس در این مزایده، پول بیشتری پرداخت می‌کرد، شانس بیشتری برای تصاحب آن مقام داشت. در مورد ایالاتی که حکومت آن جنبه موروثی داشت، خواجه‌سرایان با حمایت از حق جانشینی شاهزادگان کوچک‌تر در برابر شاهزادگان ارشد - که طبعاً اولویت نیز با آنها بود - سعی داشتند تا با مدیون ساختن این

۱- مکافات‌نامه، ص ۴۷.

۲- «ملاقات‌های سفیرکبیر با شاه سلطان حسین»، جان‌بل، ترجمه اسماعیل دولتشاهی، مجله سخن، سال

بیست‌وششم، اسفند ۱۳۵۶، شماره ۴، ص ۴۱۵.

شاهزادگان، آنان را مطیع و دست‌نشاندهی خود کنند. برای نمونه، در مورد ایالت گرجستان، حمایت خواجه‌سرایان از شاهزاده کوچک‌تر که «واختانگ» نامیده می‌شد، موجب شد تا وی به حکومت گرجستان دست یابد.^(۱)

در امور مربوط به ارتش و نیروهای امنیتی، نیز خواجه‌سرایان هم به شیوه مستقیم و هم به شیوه غیرمستقیم اعمال نفوذ می‌کردند. مداخله غیرمستقیم آنها در امور ارتش، از طریق شورای حرمسرا تحقق می‌یافت. دوسرسو معتقد است که اتخاذ تصمیماتی چون؛ جنگ، صلح و گزینش سرداران در حیطه اختیارات خواجه‌سرایان قرار داشته است.^(۲) اما مداخله مستقیم آنها از طریق تصدی مناصب نظامی - امنیتی صورت می‌گرفته، مثلاً؛ «احمد آغا یوزباشی» در این دوره، علاوه بر منصب خویش به مناصبی چون قوللر آقاسی و داروگگی اصفهان دست یافت و در زمان حمله افغانه به اصفهان نیز رسماً به عنوان فرمانده سپاه صفوی برگزیده شد. اروپائانی که در این دوره به ایران سفر کرده‌اند، از رشادت‌ها و دلاوری‌های او در جنگ با افغانه حکایت‌ها نقل نموده‌اند.^(۳)

در این دوره حتی سیاست خارجی نیز تحت‌الشعاع نفوذ خواجه‌سرایان قرار گرفته بود و آنها بر این مقوله نیز نظارت و تسلط داشتند. شاه نیز گویا به دلیل آن که حوصله درگیر شدن با امور پیچیده سیاست خارجی را نداشت، آنها را یک سره به خواجه‌سرایان واگذار کرده بود. به گفته غفاری، خواجه‌باشی حرمسرا به نیابت از طرف شاه با سفرای خارجی مذاکره و دیدار می‌کرده است؛^(۴) و در صورتی که سفرای خارجی برای مذاکره مستقیم با شاه، پافشاری می‌کردند با اخاذی‌های خواجه‌سرایان مواجه می‌شدند. ژان اوین می‌نویسد که: هنگامی که سفیر پرتغال از خواجه‌سرایان درخواست کرد که مقدمات ملاقات او را با شاه فراهم آورند، آنها به شرط دریافت مبلغی کلان که معادل هزینه‌های سفر سفیر و همراهانش می‌شد، حاضر به اجابت تقاضای سفیر شدند.^(۵)

۱ - ر.ک: دوسرسو، علل سقوط شاه سلطان حسین، ص ۵۵.

۲ - همان، ص ۴۴.

۳ - برای نمونه ر.ک: فلور، ویلم، بر افتادن صفویان و برآمدن محمود افغان، صص ۱۱۵ - ۱۱۳.

۴ - غفاری کاشانی، احمد، تاریخ نگارستان، ص ۳۷۴.

۵ - اوین، ژان، گزارش سفیر کشور پرتغال...، ص ۲۹.

اما زیانبارتر از همه تسلط خواجه‌سرایان بر امور و منابع مالی بود. در این دوره علاوه بر آن که منصب خزانهداری همچون دوران گذشته در اختیار یک خواجه‌سرای سیاه قرار داشت؛ «نظارت بیوتات سلطنتی» نیز از جمله مناصبی بود که در دوره شاه سلیمان، در اختیار خواجه‌سرایان قرار گرفت.^(۱) تسلط خواجه‌سرایان بر امور مالی موجب سوءاستفاده‌های زیادی شد که در قسمت بعد به آن اشاره خواهیم کرد.

۵- مفاسد مالی خواجه‌سرایان:

در دوره سلطنت شاه سلطان حسین، از یک طرف به دلیل بی‌تفاوتی شاه نسبت به امور حکومت و از طرف دیگر به دلیل مشکلات عدیده مدیریت سیاسی و نیز به علت عدم اعمال مجازات قوی برای اجحاف‌کنندگان، مفاسد مالی رواج تام یافت. از جمله در موارد بسیاری، سنت اعطای هدایا که در ایران مرسوم بود، به سرعت به رشوه‌خواری مبدل شد.^(۲) قبلاً به دریافت رشوه توسط خواجه‌سرایان از حاکمان ایالات اشاره کردیم؛ یکی دیگر از شیوه‌های مرسوم دریافت هدایا یا رشوه، از طریق کسانی بود که مایل به دیدار با شاه بودند و چون خواجه‌سرایان به‌طور مستمر با شاه در ارتباط بودند و این امر تنها از طریق آنها میسر می‌شد؛ متقاضیان دیدار با شاه برای نیل به این منظور، باید با پرداخت مبالغی کلان، رضایت خواجه‌سرایان را جلب می‌کردند. برای نمونه، میرویس افغانی، برای آن که بتواند با شاه دیدار و از گرگین خان، والی قندهار، شکایت کند، هدایایی به خواجه‌سرایان و بزرگان دربار تقدیم کرد که ارزش آنها بالغ بر ۳۰ هزار تومان می‌شد.^(۳)

علاوه بر ارشاء، خواجه‌سرایان به دلیل سیطره‌ای که بر امور مالی داشتند، دست به اختلاس نیز می‌زدند. یکی از مهم‌ترین شیوه‌های اختلاس، بهره‌برداری از اموال مصادره شده بود، چون در این دوره مجازات‌های مالی جایگزین مجازات‌های فیزیکی شده بود، هر کس جرمی مرتکب می‌شد بسته به ضعف یا شدت آن، به جریمه مالی یا مصادره اموال محکوم می‌شد؛ دوسرسو معتقد است که

۱- ر.ک: مرعشی صفوی، میرزا محمدخلیل، مجمع التواریخ، ص ۴.

2 - P. Jackson "The Cambridge history of Iran", vol: 6, P. 307.

۳- مرعشی، مجمع التواریخ، ص ۴، هنوی، جونس، هجوم افغان و زوال دولت صفوی، ص ۱۹.

خواجیه‌سرایان با این توجیه که ورود اموال و وجوه مصادره شده به خزانه، اشکال شرعی دارد. این دارائی‌ها را بین خودشان تقسیم می‌نمودند.^(۱) حتی این رشوه‌گیری‌ها و اختلاس‌ها نیز نمی‌توانست طبع حریص خواجیه‌سرایان را اقناع کند و آنها باز هم به دنبال منابع درآمد نامشروع دیگری بودند که از جمله‌ی آنها، احتکار غلات بود. به گفته فلور، در این دوره، انحصار غله اصفهان، در اختیار یک خواجیه‌سرا بود و در اثر احتکار گندم، قیمت نان چنان گران شده بود که مردم دست به شورش زده، با تجمع در اطراف کاخ سلطنتی، به طرف آن سنگ پرتاب کردند؛ شاه که از گسترش شورش مردم در هراس بود، بدون آن که در این مورد اقدامی اساسی انجام دهد و به مجازات عاملان اصلی گرانی نان بپردازد، تنها به ناظر بیوتات - که خود یکی از مشارکان احتکار غله بود - فرمان داد که به مردم غرامت پرداخت کند و او نیز فقط ۳۰۰ تومان به مردم غرامت پرداخت کرد.^(۲)

اما سؤالی که در اینجا مطرح است، این است که خواجیه‌سرایان که وارثی نیز نداشتند این ثروت را که بعضاً نیز از طریق نامشروع حاصل شده بود، صرف چه اموری می‌کردند؟ شاید کمی عجیب به نظر برسد اما واقعیت این است که خواجیه‌سرایان قسمت عمده‌ای از این پول‌ها را صرف ساخت ابنیه عام‌المنفعه‌ای چون مسجد، کاروانسرا، مدرسه و حمام می‌نمودند^(۳) و یا آن که آنرا در راه سفرهای زیارتی خرج می‌نمودند. سراینده مکافات‌نامه به خوبی به این موضوع اشاره کرده است:

گرفتند زرهای شاه و گدا	ز انعام و از رشوه و از ربا
نموده حرام از پی مستحب	به دادند زرهای روم و عرب
که حاجی و هم کربلایی شوند	به هم چشمی هم مرایی شوند ^(۴)

۶- نخبه‌ستیزی خواجیه‌سرایان:

اساس سیاست خواجیه‌سرایان در این دوره بر آن استوار بود که حتی‌الامکان از روی کار آمدن

۱- ر.ک: دوسرسو، علل سقوط شاه سلطان حسین، صص ۵۹-۵۸.

۲- فلور، ویلم، بر افتادن صفویان و برآمدن محمود افغان، ص ۲۴.

۳- برای آگاهی بیشتر ر.ک: رفیعی مهرآبادی، ابوالقاسم، آثار ملی اصفهان، صفحات مختلف.

۴- مکافات‌نامه، ص ۹۱.

افراد لایق و شایسته که ممکن بود در آینده مشکلاتی را برای منافع آنها ایجاد کنند، ممانعت به عمل آورند و با حمایت از انتصاب افراد نالایق و بی‌کفایت، خاطر خود را از این بابت آسوده دارند. وزیر حاکم کرمان، نمونه‌ای از این افراد نالایق است که با وساطت خواجه‌سرایان به این مقام منصوب شد. مشیزی در مورد خصوصیات این شخص می‌گوید: «اما مشارألیه از نظم و نسق امور چندان وقوفی نداشت و ربطی به انشاء و مکاتیب و معرفی در فنون سیاق او را نبود»^(۱) لذا اگر کسی در بین رجال مملکت، بر اثر لیاقت و شایستگی، توجه شاه را به خود معطوف می‌ساخت، مورد حسادت و عناد خواجه‌سرایان واقع می‌شد و توطئه‌ها و کارشکنی‌هایی علیه او تدارک دیده می‌شد. فتحعلی‌خان داغستانی، صدراعظم با کفایت شاه سلطان حسین، نمونه‌ای بارز از این اشخاص است که چون اعتبار زیادی نزد شاه کسب کرده بود - چندان که «نواب اشرف از حرف او تخلف نمی‌فرمود»^(۲) - محسود خواجه‌سرایان* و گروهی از درباریان، متشکل از قورچی‌باشی، حکیم‌باشی و ملاباشی واقع شد. اولین کارشکنی آنها در کار صدراعظم در اردوی تهران رخ داد. ماجرا از این قرار بود که بعد از آن که خبر کشته شدن صفی‌قلی‌خان و فرزندش در جنگ با افغانه به اصفهان رسید، شاه سلطان حسین به توصیه صدراعظمش، برای نبرد با افغانه عازم خراسان شد. اما خواجه‌سرایان و هم‌پیمانان آنها که افرادی راحت‌طلب و طبعاً مخالف این لشکرکشی بودند، نزد شاه شروع به بدگویی از صدراعظم نمودند و «اسناد خیانت به او دادند که خرد اراده سلطنت دارد، طبع نواب اشرف را به آن جهت منحرف ساخته، به مرتبه‌ای طبع مبارک رنجانیدند که از او خایف شد، همگی متفقاً عرض کردند که در مقام خیانت او و اگر در این واقع دفع نشود، دیگر چاره‌پذیر نیست»^(۳) و سرانجام موفق شدند، نظر شاه را تغییر داده او را از نیمه‌ی راه به اصفهان برگردانند. اما توطئه‌چینان در اصفهان نیز دست از دسیسه‌بازی برنداشتند و این بار ضربه نهایی را بر پیکر صدراعظم وارد آوردند؛ بدین صورت که

۱ - مشیزی، میرمحمد سعید، تذکره صفویه کرمان، ص ۳۴۲.

۲ - مستوفی، محمدمحسن، زبدة التواریخ، ص ۱۲۵.

* - در رأس آنان احمد آقای یوزباشی و محمدآقا ناظر مسجد جامع مشهد قرار داشتند.

۳ - همان، صص ۱۲۵ - ۱۲۴.

حکیم‌باشی و ملاباشی با طرح نقشه‌ای وارد خوابگاه شاه شده^{*}، به او گفتند که صدراعظم تصمیم دارد به همراه سه هزار نفر از اکراد، اصفهان را متصرف و شاه را از مقام خود عزل کرده، خود جانشینش شود. ضمن آن که نامه‌ای کذایی نیز به رؤیت شاه رسانیدند که از طرف اعتمادالدوله به رییس اکراد نوشته شده بود؛ این نامه کذایی که مه‌پور به مهر جعلی شده بود، چنان خوفی در شاه ایجاد کرد که بدون در نظر گرفتن خدمات صدراعظم، دستور محاکمه او را توسط شورایی صادر کرد - که اکثریت آن از خواجه‌سرایان دربار و حرم تشکیل می‌شدند - و این شورای رأی به برکناری و مکحول ساختن صدراعظم داد که البته مورد تأیید شاه نیز واقع شد.^(۱) علاوه بر فتحعلی خان، برادرزاده‌اش، لطفعلی خان که فرمانده سپاه بود و فردی دلیر و کاردان محسوب می‌شد و در صورت حفظ مقامش، می‌توانست منشاء خدمات زیادی در جنگ با افغانه شود، نیز به سرنوشت عمومیش دچار شد. فلور معتقد است که براندازی لطفعلی خان، خواست زنان شاه نیز بوده است، اما متأسفانه اشاره‌ای به علت این امر نمی‌کند.^(۲)

۷- تأثیرات مداخله خواجه‌سرایان بر اوضاع کشور در آستانه سقوط صفویان :

شاه سلطان حسین بجای آن که با توسل به شیوه‌هایی منطقی، در صدد مبارزه با مشکلات برآید، یا با پاک کردن صورت مسأله، به بهانه پذیرش قضا و قدر الهی از برطرف کردن آن مشکلات شانه خالی می‌کرد^{**} و یا آن که بدون غور و تفحص در صحّت یا سقم سخنان درباریان، آنها را مورد پذیرش

* - این امر از طرفی نشان‌دهنده کاهش میزان ابهت شاه نزد درباریان است تا بدان حدّ که به خود اجازه می‌دهند که بی‌افزن شاه و به‌طور ناگهانی وارد حرمسرایش شوند و از طرف دیگر حاکی از مشارکت خواجه‌سرایان با ملاباشی و حکیم‌باشی در این توطئه است. چراکه این دو نفر بدون اجازه خواجه‌سرایان - که نگرانی از درهای بیرونی و درونی حرم را عهده‌دار بوده‌اند - نمی‌توانسته‌اند وارد خوابگاه شاه شوند.

۱- ر.ک: هنوی، جونس، هجوم افغان و زوال دولت صفوی، ص ۶۴.

۲- فلور، ویلم، بر افتادن صفویان و برآمدن محمود افغان، ص ۱۰۸.

** - ماجرایی زیر که لاکهارت آن را نقل نموده می‌تواند گویاترین نمونه برای این رفتار شاه سلطان حسین باشد:

قرار می‌داد و در جواب همه‌شان به ادای عبارت تکراری، «بخشی در»^{۳۸} اکتفا می‌نمود و در نهایت مفیدترین راهی که برای غلبه بر مشکلات به ذهن علیش می‌رسید، توسل به دعا بود، بدون آن که دست به عملی زده باشد.

چو دشمن به ملکش زدی ترکتاز نمی‌کرد کاری به غیر از نماز
نمودی اگر خصم، ملکش خراب همی کرد از غصه، چشمی پر آب^(۱)

در نتیجه، درباریان که خود را ملزم به پاسخگویی در برابر شاه نمی‌دیدند، دست به اعمال خودسرانه‌ای می‌زدند که منشاء پیدایش اختلاف و دودستگی در بین صاحب‌منصبان حکومت می‌شد. مرعشی در این مورد می‌نویسد: «هیچ امری از امور سلطنت، پیشرفت نمی‌شد و هر تدبیری که وزیر می‌نمود، قورچی‌باشی نقیض آن را می‌گرفت و آنچه قورچی‌باشی می‌نمود، وزیر خلاف آن را صواب می‌شمرد».^(۲) کروسینسکی نیز ضمن اشاره به این مسأله، آن را از عوامل اصلی زوال این سلسله دانسته، می‌گوید: «کارگزاران امور پادشاهی و امنای دولت دور از حضرت دو فرقه شده بودند و با یکدیگر ضربت کامل داشتند، کاری که این فرقه می‌ساختند، پسند رأی آن جماعت نمی‌شد و بیشتر باعث اخلال دین و دولت و ملک و ملت همه این می‌شد. و در کار دولت عیب و نقص و خللی مثل نفاق کارگزاران دولت نیست و همه کارها معطل می‌ماند و انواع جور و تعدی و فساد در مملکت پدید آمد...»^(۳) این دو دستگی در بین خواجه‌سرایان، به صورت بروز اختلاف میان خواجه‌سرایان سفید و

→ «او در شب ۱۲ ژانویه ۱۷۰۶ با حضور درباریان در عمارت چهل ستون اصفهان در ضیافتی مجلل به صرف شام مشغول بود. ناگهان یکی از ستون‌های بلند چوبین آتش گرفته، شعله آن به پاره‌ای از ستون‌ها و قسمتی از سقف سرایت کرد. از قراری که نقل می‌کنند؛ شاه به کسی اجازه اطفای حریق را نداده، گفته بود: چون مشیت الهی تعلق به سوختن این تالار گرفته او با خواست خداوند ستیزه نخواهد نمود.» انقراض سلسله صفویه...، ص ۴۸.

*** - خوب است.

۱- ر. ک: مرعشی صفوی، میرزا محمد خلیل، مجمع التواریخ، ص ۴۸.

۱- مکافات‌نامه، ص ۷۹.

۲- مرعشی صفوی، میرزا محمد خلیل، مجمع التواریخ، ص ۴۸.

۳- سفرنامه کروسینسکی، ص ۲۵.

سیاه نمایان شد؛ اگرچه این اختلاف قبل از شاه سلطان حسین نیز وجود داشت، اما به صورت نهفته بود و اسلاف شاه سلطان حسین سعی می نمودند تا با برقراری تعادل و توازن بین این دو گروه، از آشکار شدن آن و در نتیجه بروز کشمکش میان آنها جلوگیری کنند، اما شاه سلطان حسین نه تنها از حفظ تعادل و توازن بین آنها عاجز و ناتوان بود، بلکه خود نیز هر بار تابع یکی از این گروه ها می شد، لذا به استناد گفته دوسرسو، هر زمانی که شاه تابع یکی از این گروه ها می شد، آن گروه سعی می نمودند تا از این موقعیت استفاده نموده، کارگزاران گروه رقیب را از صحنه خارج کرده، ایادی خود را به کار گمارند^(۱) و این دور تسلسل پیوسته در دوره سلطنت شاه سلطان حسین ادامه داشت و منشاء بروز مشکلات عدیده ای در پایتخت می شد.

ز بس عزل و نصبش به هم بود جفت بزایید از آن فتنه ها، جفت جفت^(۲)

این اوضاع در ولایات نیز البته، به شکل حادثی جریان داشت، چرا که علاوه بر عوامل فوق الذکر، بر اثر رشوه گیری درباریان و رقابت افراد برای پرداخت رشوه بیشتر برای کسب مناصب عالی رتبه ولایات، عزل و نصب ها خیلی سریع اتفاق می افتاد. سخنان مرعشی به خوبی بازگو کننده این مسأله است «و به سبب نقیض گری و حسد و عدم بند و بست و وفور طمع که در کانون طبیعت اهل کار آن درگاه سلطانی غلبه تمام داشت به نوعی که هر یک از عمال ولایات چون از حضور اعلی سرافراز به خدمتی و حکومتی می شدند، مبلغ ها به طریق نذرانه و رشوه از آن شخص به عنوان تقبل می گرفتند و شخص دیگر که وجه رشوه را زیاد می نمود، با وجود حصول فرمان و خلعت و راهی شدن باز او را از بین راه برگردانیده، تشریف و فرمان را مسترد نموده، کار را به شخصی که وجه زیاده داده بود، تفویض نموده به قاعده دور تسلسل پیوسته بازار تغییر و تبدیل عمال دایر و رایج بود»^(۳) در نتیجه این اوضاع، والیان که می دیدند، دولتشان مستعجل است و به زودی فرمان عزلشان صادر می شود و از طرف دیگر به دلیل پرداخت رشوه های کلان، دستشان خالی مانده بود، شروع به چپاول و غارت اموال و دارایی های مردم، تحت عناوین مختلف می نمودند و مطمئن بودند که مردم ملجائی برای ابراز

۱- ر.ک: دوسرسو، علل سقوط شاه سلطان حسین، ص ۵۹.

۲- مکافات نامه، ص ۸۰.

۳- مرعشی صفوی، میرزا محمد خلیل، مجمع التواریخ، ص ۴۸.

شکایات خود در اختیار ندارند، چرا که در این دوره دسترسی به شاه برای مردم پایتخت و حتی سفیران خارجی مشکل بود؛ مردم ولایات که دیگر جای خود را داشتند و این امر ناشی از آن بود که شاه پیوسته در احاطه اهل حرم و دربارش واقع شده بود، به نحوی که به هنگام حضور در حرمسرا و دربار، خواجهسرایان و درباریان مانع ارتباط مردم و شاه می‌شدند. ژان اوین در مورد علل این مسأله می‌گوید: «به طور کلی در زمان حاضر نزدیک شدن به این دربار بسیار مشکل است، زیرا درباریان و بزرگان مملکت کارشکنی می‌کنند و مایل نیستند که پادشاه جز از طریق آنها، کسی را بپذیرد، مبدا خاطر شاه از ظلم و تعدیات آنها آگاه شود.»^(۱) هنگامی نیز که شاه به قصد سفر و تفرّج از حرم و دربارش خارج می‌شد، چون اکثر اوقات به همراه حرمش بود، به دلیل اجرای دقیق و سختگیرانه رسم قرق، نزدیک شدن به شاه امری محال محسوب می‌شد، چرا که نادیده گرفتن مقررات قرق خطر مرگ را به دنبال داشت.

توطئه‌چینی‌های خواجهسرایان علیه رجال با کفایت و شایسته مملکت، ضربات بسیار مهلکی بر پیکره حکومت صفوی وارد آورد و موجب ایجاد خلایی بزرگ در حکومت صفوی شد که حتی برای بیگانگان نیز ناشناخته نبود. احمد دری افندی، سفیر عثمانی که در اواخر دوره سلطنت شاه سلطان حسین به ایران سفر کرده در این مورد می‌نویسد: «کشورشان به غایت آباد است، اما دولشان رجالی ندارد، گویی قحط الرجال است و از آن رو نظامشان آشفته و پریشان و دولشان متزلزل است.»^(۲) این نخبه‌ستیزی - مخصوصاً در زمینه ارتش و نیروهای امنیتی - پیامدهای بسیار ناگواری به همراه داشت، چرا که از یک طرف موجب مختل شدن امنیت شهرها و ناامنی راهها و مرزهای کشور و در نتیجه وارد آمدن لطمات جبران‌ناپذیری به امور بازرگانی و تجارت داخلی و خارجی شده و از سوی دیگر موجب روی کار آمدن فرماندهان نالایق در ارتش شده بود، چرا که به گفته دوسرسو خواجهسرایان همواره طرفدار فرماندهان شکست‌خورده بودند.^(۳) سربازان نیز مواجشان کم بود و گاهی همان موجب اندک نیز توسط فرماندهانشان به یغما می‌رفت، از این رو آنها از هر فرصتی برای فرار کردن از

۱ - اوین، ژان، گزارش سفیر کشور پرتغال...، ص ۶۲.

۲ - سفارت‌نامه‌های ایران، ص ۹۷.

۳ - دوسرسو، علل سقوط شاه سلطان حسین، ص ۵۳.

پادگان‌ها استقبال می‌کردند.^(۱)

پیداست که برای غلبه بر چنین ارتش و حکومتی، دیگر نه احتیاجی به سپاه پر شمار اسکندر مقدونی و نه نیازی به لشکریان هدفمند سعدبن ابی وقاص و نه لزومی به ارتش جرّار چنگیزخان بود، بلکه سپاه محقر و نه‌چندان هدفمند و کارآمد محمود افغان نیز به راحتی می‌توانست از عهده این مهم برآید.

۱- برای آگاهی بیشتر از وضعیت سپاهیان در اواخر شاه سلطان حسین ر.ک: هنوی، جونس، هجوم افغان و زوال دولت صفوی، ص ۱۷ و همچنین ر.ک: سفارتنامه‌های ایران، ص ۹۷.



تصویر شماره ۱۸

تصویری از شاه سلطان حسین

فصل سوم - نقش شاه سلطان حسین در سقوط سلسله صفویه

قضاوت در مورد شخصیتی که آماج حملات مورخان قرار گرفته و اکثریت نیز او را عامل اصلی سقوط صفویه قلمداد نموده‌اند، بسیار مشکل است. چرا که به قول احسان اشراقی، آنچه از شخصیت شاه سلطان حسین در غالب آثار مربوط به دوران افول حکومت صفوی و طلوع دوران نادری ضبط شده است «تصویری قالبی و یکنواخت از مردی است که در منتهای سست عنصری و حقارت و بازیچه دست حوادث» قرار داشته است.^(۱) البته درمقابل این اکثریت که منکر وجود هرگونه توانایی و خصوصیت مثبتی در شخصیت شاه سلطان حسین شده‌اند، اقلیتی نیز هستند که قایل به وجود پاره‌ای فضایل و توانمندی‌ها در شخصیت شاه سلطان حسین می‌شوند. در اینجا به بررسی نقطه نظرات این دسته از مورخان (گروه اقلیت) می‌پردازیم.

میرزاابوطالب فندرسکی، شاه سلطان حسین را از تمام ابعاد و زوایا قابل ستایش و تحسین می‌داند، لذا وی در «تحفة العالم» کوشیده است از شاه سلطان حسین، چهره‌ای مصلح، نیکوکار، کارآمد و سیاست‌مدار ارایه دهد.^(۲) برخلاف فندرسکی، محمدابراهیم نصیری، از یک زاویه خاص به شخصیت شاه سلطان حسین نگریسته است. او در «دستور شهریاران» تنها شاه سلطان حسین را از لحاظ بعد جسمانی و نیروی رزمی کارآمد دانسته است. برای نمونه وی در توصیفی مبالغه‌آمیز از مهارت شاه سلطان حسین در تیراندازی می‌گوید: «... تیر آماجش از تیر تدبیر بهرام و تیر، به هدف مراد راست‌روتر و از سهم قیقاچش سرطان روشن روزگار گریزان و دربردار از بیم قبقاندازیش، فلک کج رفتار و چرخ بی‌مدار، در شکم دزدی حذر کردند»^(۳) و در نهایت محمدهاشم آصف، دوران سلطنت شاه سلطان حسین را به دو دوره متفاوت از یکدیگر تقسیم نموده و معتقد است که شاه سلطان حسین در

۱ - «شاه سلطان حسین در تحفة العالم»، احسان اشراقی، ص ۷۴.

۳ - نصیری، محمدابراهیم، دستور شهریاران، ص ۲۴.

۲ - همان جا.

دوره اول عاری از هر عیب و نقص بوده، اما در دوره دوم گرفتار ضلالت و گمراهی شده است. آصف در توصیف دوره اول سلطنت شاه سلطان حسین می‌گوید: «در اوایل و اواسط دولت موافق رسم و راه و سنت ملوک نیکو سلوک خوش آیین ماضیه، خصوصاً آباء و اجداد خود رفتار نمود و همه امورش مقرون به حکمت و صحت و مصلحت و از فتنه و فساد دور و خالی از عیوب و شیون و فضیحت بود».^(۱) آصف معتقد است که شاه سلطان حسین در این دوره موفق شده، در هفده جنگ پیای بر دشمنانش ظفر یابد.^(۲) وی سپس به ذکر مشخصات دوره دوم سلطنت شاه سلطان حسین که ظاهراً پنج سال پایانی سلطنت او را شامل می‌شده، می‌پردازد: «زهاده بی‌معرفت و خرسال‌الحان بی‌کیاست، به تدریج در مزاج شریفش و طبع لطیفش، رسوخ می‌نمودند و وی را از جاده جهان‌بانی و شاهراه خاقانی بیرون و در طریق معوج گمراهی، وی را داخل و به افسانه‌های باطل، بی‌حاصل او را مغرور و مفتون نمودند و بازار سیاستش را بی‌رونق و ریاستش را ضایع مطلق کردند».^(۳) آصف یکی از دلایل بروز این وضعیت را مرگ صفی قلیخان دیوان‌یگی و علامه مجلسی می‌داند؛^(۴) که از اینجا می‌توان نتیجه گرفت که آصف، بی‌عیب و نقص بودن حکومت شاه سلطان حسین را در دوره اول سلطنتش، معلول کاردانی رجال حکومتش می‌داند و نه توانایی‌های شخصی‌اش، همان‌طور که گناه آشفستگی و هرج و مرج دوره دوم، را متوجه قحطی رجال و وفور «زهاده بی‌معرفت و خرسال‌الحان بی‌کیاست» می‌سازد.

یکی از خصوصیات شاه سلطان حسین که اکثر منابع آن را یکی از نقاط ضعف او می‌دانند، زنجارگی مفرط او بود که ریشه در محرومیت‌های دوران قبل از سلطنت او داشت، کتاب رستم‌التواریخ مشحون است از حکایاتی در این مورد، که اگرچه به قول نوایی، آمیخته به مبالغات و اغراق‌های عامیانه و ساده‌لوحانه است،^(۵) اما به هر حال نمی‌تواند کاملاً عاری از واقعیت باشد؛ ضمن آن که اظهارات سیاحان اروپایی مؤید نظرات آصف است. چنان‌که دوسرسو معتقد است که شاه سلطان حسین شخص

۱ - آصف، محمد هاشم، رستم‌التواریخ، ص ۸۴. ۲ - همان جا.

۳ - همان، ص ۹۸. ۴ - همان جا.

۵ - نوایی، عبدالحسین، اسناد و مکاتبات سیاسی ایران (از سال ۱۱۰۵ تا ۱۱۳۵ ه. ق.) به همراه یادداشت‌های تفصیلی، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، تهران، ۱۳۶۳، ص ۲.

و سربلندی خود را تنها در گردآوری زنان زیباروی و در نتیجه افزایش شمار زنان حرمسرایش می‌دیده است^(۱) و یا دوبروین نقاش هلندی، در مورد این خصلت شاه می‌نویسد: «وی در برابر زن طوری از خودبی خود است که حدی برای عمل ناپسند خویش نمی‌شناسد».^(۲) به هر حال نحوه رفتار و عملکرد شاه نیز مؤید این خصلت او بود؛ دوسرسو نقل می‌کند که هیچ هدیه‌ای مانند زنان زیباروی، نمی‌توانست شاه سلطان حسین را خرسند سازد؛ و در یک سال (۱۷۰۱ م / ۱۱۱۳ ه. ق.) به اندازه‌ای تعداد ارسالی این هدایا زیاد بود که آن سال را به این مناسبت «قیزورن»^{*} نامیدند.^(۳) او حتی هنگامی که در اسارت محمود افغان به سر می‌برد، به چیزی جز استرداد زنانش که در اسارت محمود افغان بودند، نمی‌اندیشید.^(۴)

وجود این خصلت در شاه از یک طرف موجبات نفوذ زنان حرمسرا را در شاه فراهم می‌آورد و از سوی دیگر موجب بی‌توجهی شاه نسبت به امور حکومت و در نتیجه بی‌خبری او از اوضاع رعایایش می‌شد، به قول هنوی «شاید بتوان گفت که شاه سلطان حسین تنها شخصی در ایران بود که از هرج و مرج حکومت آگاهی نداشت و چون در عیش و نوش حرمسرا غوطه‌ور بود، نمی‌توانست فریاد مظلومان را بشنود».^(۵)

یکی دیگر از مواردی که منابع در مورد آن اشتراک نظر دارند، شخصیت نرم‌خو، ملایم، خرافاتی و تا اندازه‌ای خجالتی شاه سلطان حسین است که البته طرز تلقی منابع از این خصوصیات او متفاوت است؛ به نحوی که بعضی‌ها آن را به عنوان نقاط مثبت و قوت شاه و اکثریت نیز آن را به عنوان نقاط ضعف او تلقی نموده‌اند. البته باید خاطر نشان کرد که بعضی از این خصوصیات فی‌نفسه خصوصیات بدی نبودند و حتی برای یک فرد عامی می‌توانست یک امتیاز مثبت تلقی شود، اما به قول دوسرسو،

۱ - دوسرسو، علل سقوط شاه سلطان حسین، ص ۶۶.

۲ - به نقل از لاکهارت، لارنس، انقراض سلسله صفویه...، ص ۵۵.

* - سال زن.

۳ - ر.ک: دوسرسو، علل سقوط شاه سلطان حسین، ص ۶۶.

۴ - ر.ک: گیلانتر، سقوط اصفهان، ص ۶۶.

۵ - هنوی، جونس، هجوم افغان و زوال دولت صفوی، ص ۱۷.

این خصوصیات برای شاه سلطان حسین نمی‌توانست امتیازی مثبت به شمار آید؛^(۱) زیرا این مسأله سبب می‌شد تا اطرافیان و به خصوص اهل حرم - که مصاحبت دائمی با شاه داشتند - به سوء استفاده از منش و شخصیت او پردازند.

از مجموع سخنان فوق‌الذکر می‌توان علل و عوامل سقوط صفویه را در این دوره به دو دسته تقسیم نمود. یک دسته مربوط به شخص شاه سلطان حسین می‌شود که از جمله‌ی آنها، خصوصیات زنانه او بود که او را از اسلاف سفاکش متمایز می‌نمود.^{*} اما دسته‌ای دیگر از اسباب سقوط این سلسله را نمی‌توان به شاه سلطان حسین نسبت داد و ریشه‌های آن را در زمان شاهان پیشین صفوی و به خصوص شاه عباس اول باید جستجو کرد؛ همانند زنبارگی‌ها و عیاشی‌های شاه سلطان حسین که وجه اشتراک تمام شاهان دست‌پرورده حرمسرا محسوب می‌شد.

در پایان می‌توان گفت که اگرچه شاه سلطان حسین، با توجه به خصوصیاتش، روند انقراض سلسله صفویه را تسریع بخشید، اما عامل اصلی انقراض این سلسله، نه شخص او، بلکه نظام و مجموعه‌ای بود که شاه سلطان حسین و اسلافش در آن پرورش یافته بودند.

۱ - دوسرسو، علل سقوط شاه سلطان حسین، ص ۷۴.

* - هنگامی که شخصیت او را با شخصیت سفاک پدرش مقایسه کنیم که به هنگام مرگ وی، درباریان حتی از جسدش نیز در هراس بودند، پی به آثار زیانبار خصلت‌های شاه سلطان حسین می‌بریم.

بخش هشتم

تأثیرات اجتماعی، اقتصادی
و تربیتی حرمسرا در دوره صفویه



فصل اول - تأثیرات اجتماعی حرمسرا

در بخش‌های گذشته به هنگام بررسی نقش زنان و خواجه‌سرایان در حکومت شاهان صفوی، کم و بیش با تأثیرات سیاسی حرمسرا در دوره صفویه آشنا شدیم. اما در این بخش برآنیم تا از ابعادی دیگر به این تأثیرات پردازیم. نخست به بررسی تأثیرات اجتماعی این دوره می‌پردازیم.

۱ - مظلالم حرمسرا بر جامعه عصر صفوی :

یهوده نیست که شاردن، شاهان صفوی را مستبدترین شاهان روی زمین خوانده است؛^(۱) به طوری که این استبداد را حتی می‌توان در زمینه همسرگزینی آنها - امری که طبعاً باید بر پایه معادلات عاطفی استوار باشد - نیز مشاهده کرد، بر پایه این استبداد مطلق بود، که آنها به خود اجازه می‌دادند؛ که هر دختر یا زنی را که مورد پسندشان واقع می‌شد؛ - بدون توجه به رضایت آن زن یا خانواده‌اش - روانه حرمسرایشان کنند؛ این امر به خصوص در مورد زنان ارمنی جلفا و به‌طور کل زنان مسیحی، بیشتر به چشم می‌خورد؛ نخست به دلیل زیبایی ذاتی و خیره‌کننده‌شان و دیگر آن که به دلیل مسیحی بودنشان، شاهان صفوی می‌توانستند برای به دست آوردن آنها حتی به زور متوسل شده، آنها را بربایند؛ بدون آن که با کوچک‌ترین اعتراضی از سوی مجتهدان دینی مواجه شوند.* و تنها عاملی که در اینگونه مواقع می‌توانست موجبات آزادی این زنان دربند را فراهم آورد، پشتیبانی زنان منتقد حرمسرا از آزادی آنها بود** و یا بندرت دل‌رحمی خود شاه، می‌توانست عامل آزادی آنان شود. برای نمونه،

۱ - سفرنامه شاردن، ج ۳، ص ۱۱۵۲.

* - شاید به همین دلایل باشد که اکثر زنان حرمسرای شاهان صفوی را زنان گرجی، ارمنی، روسی... که مسیحی بودند، تشکیل می‌دادند و زنان ایرانی و مسلمان در اقلیت قرار می‌گرفتند.

** - برای نمونه در دوره شاه سلیمان که این پادشاه هشت دختر فرنگی را ربوده و به حرمسرایش برد تنها به

یک بار که شاه سلیمان به جلفا رفته بود و گروهی از دختران دوازده تا بیست ساله را ربوده به حرمسرایش آورده بود، چون باگریه شدید آنها مواجه شد، به جز یک نفر - که راضی به اقامت در حرمسرا بود - بقیه را آزاد کرد و اجازه داد به منازلشان باز گردند.^(۱)

در مقابل ارامنه برای آن که دخترانشان را در برابر تعرضات شاه و عمالش مصون بدارند، دست به ترفندهایی می‌زدند که از جمله آنها، این بود که دخترانشان را در سنین کودکی و بعضاً نوزادی نامزد می‌نمودند^(۲) و دیگر آن که آنها را در دوران طفولیت به صومعه‌ها و دیرها می‌فرستادند تا به ریاضت و رهبانیت مشغول شوند.^(۳) اما این تمهیدات نیز نمی‌توانست در برابر طبع سرکش شاهان صفوی، چندان موثر واقع شود، چرا که حتی اگر زنی شوهردار، نظر شاه را به خود جلب می‌نمود، شوهر آن زن به طوع یا کره باید زنش را طلاق می‌داد تا به عقد شاه درآید.^{*} چنان که فیگوئروا، در مورد شاه عباس اول می‌نویسد که او در یکی از جشن‌ها که بازار اصفهان قرق شده بود، تعدادی از زنان زیاروی ارمنی را پسندید و روانه حرمسرایش نمود؛ که یکی از آنها، همسر زیبایی بازرگانی اصفهانی بود که علی‌رغم علاقه شدیدی که به همسرش داشت، مجبور به طلاق دادن همسرش شد تا شاه او را به عقد

→ سفارش مادرش بود که حاضر به آزادی آنان شد. ر.ک: سفرنامه کمپفر، ص ۶۲ و یا هنگامی که شاه سلطان حسین یک دختر مسیحی را ربوده به حرمسرایش برد. مساعی مریم بیگم، یکی از منسوبان خاندان سلطنتی بود که توانست موجبات آزادی این دختر را فراهم آورد. ر.ک: لاکهارت، لارنس، انقراض سلسله صفویه...، صص ۵۵ - ۵۴. ۱- ر.ک: سفرنامه شاردن، ج ۵، ص ۱۷۱۸.

۲- سفرنامه اولتاریوس، ج ۲، ص ۷۳۸ همچنین ر.ک: سفرنامه شاردن، ج ۴، ص ۱۳۲۹.

۳- سفرنامه تاورنیه، ص ۳۳۰.

* حتی شاردن در مورد شاه عباس دوم می‌نویسد که او یک بار زنی را که شوهرش در قید حیات بود و مطلقه نیز نشده بود. ربوده به حرمسرایش برد. این زن، همسر خواجه وارطان کلانتر جلفا بود که اگر به گفته شاردن اعتماد کنیم. مسیحی بودن این زن و شوهرش، نمی‌تواند در این اقدام غیرشرعی و بی‌سابقه شاه عباس دوم - شاردن معتقد است که این اولین باری است که یکی از شاهان ایران، زنی شوهردار را تصاحب نموده به خود اختصاص می‌دهد - بی‌تأثیر بوده باشد. چرا که اگر غیر از این بود، با اعتراض شدید روحانیون و مجتهدان روبرو می‌شد. برای آگاهی بیشتر از این ماجرا ر.ک: سفرنامه شاردن، ج ۴، ص ۱۳۲۸.

خود درآورد. (۱) آصف نیز در مورد شاه سلطان حسین می‌نویسد: «هر زنی و دختری را که آن فخرملوک می‌پسندید و تحسین می‌نمود، اگر آن زن شوهردار بود و این خبر به شوهرش می‌رسید، آن زن را، شوهر طلاق می‌گفت و پیشکش آن زبده‌ی ملوک می‌نمود و آن افتخار تاجداران آن جملیه را به قانون شرع انور تصرف می‌نمود و او را با احسان و انعام باز به طریقه‌ی شرع انور مرخص می‌فرمود و باز به قاعده منهاج مستقیم، به خانه شوهر خود می‌رفت.» (۲) همچنین راهبه شدن نیز نمی‌توانست تضمینی برای مصون ماندن دختران از هوس‌رانی‌های شاه محسوب شود، به طوری که هم شاه سلیمان و هم شاه سلطان حسین، راهبه‌هایی را ربوده به حرمسرایشان بردند. (۳)

یکی دیگر از مظالم حرمسرا که موجب ایجاد اختلال، در زندگی روزمره مردم می‌شد؛ رسم «قرق» است که شاردن آن را «وحشت‌انگیز و رعب‌آفرین» خوانده است. (۴) به موجب این رسم، که هنگام مسافرت شاه و حرمش در داخل یا خارج شهر، معمول بوده (۵)، ورود تمام اشخاص ذکور بالغ بر هفت سال، به محدوده قرق قدغن می‌شده است و اگر شخصی احیاناً بر اثر غفلت و بی‌خبری و یا هر عامل دیگر، در مسیر عبور شاه و حرمش قرار می‌گرفت، مرگش قطعی بود. سفرنامه‌نویسان دوره صفویه حکایات زیادی را از کسانی که بر اثر بی‌خبری یا خستگی و خواب در مسیر عبور شاه واقع شده و توسط خواجه‌سرایان به طرز فجیعی به قتل رسیده‌اند، نقل کرده‌اند. (۶)

گذشته از خسارات جانی، اجرای رسم قرق در پاره‌ای از مواقع، خسارات مالی نیز در برداشت، چنان که بر اثر قرق بازار و محلات شهر، تجار و کسبه از کسب و کار خویش باز می‌ماندند و در خارج از شهر نیز چون حرکت شاه با موبکش، اکثراً با آتش‌بازی در مسیر قرق شده توأم بود، می‌توانست

۱- ر.ک: سفرنامه فیگوئروا، صص ۳۲۸-۳۲۶. ۲- آصف، محمدهاشم، رستم التواریخ، ص ۱۰۸.

۳- در مورد شاه سلیمان، ر.ک: نوایی، عبدالحسین، اسناد و مکاتبات سیاسی ایران از سال ۱۰۳۸ تا ۱۱۰۵، صص ۲۲۸-۲۲۷. و در مورد شاه سلطان حسین، ر.ک: لاکهارت، لارنس، انقراض سلسله صفویه...، صص ۵۵-

۵۴. ۴- سفرنامه شاردن، ج ۴، ص ۱۳۲۵.

۵- برای آگاهی از چگونگی اجرای رسم قرق و تشریفات آن به بخش اول همین کتاب، قسمت مربوط به «زندگی زنان در خارج از حرمسرا» رجوع کنید.

۶- برای نمونه ر.ک: سفرنامه شاردن، ج ۴، صص ۱۳۲۸-۱۳۲۶.

موجب بروز حوادث ناخوشایندی شود. شاردن هنگام ذکر ماجرای گردش شاه سلیمان و حرمش در یکی از تفرجگاه‌های خارج از اصفهان، می‌نویسد که به علت انجام مراسم آتش‌بازی - که به منظور سرگرم ساختن شاه و زنانش انجام می‌شد - چندین خرمن طعمه حریق شد و تأسف بارتر آن که این خرمن سوزی در شرایطی رخ داد که مردم با قحطی و کمبود شدید نان مواجه شده بودند.^(۱)

ناگفته پیداست که اجرای دقیق و سخت‌گیرانه این رسم ظالمانه علاوه بر خسارات مالی و جانی که در برداشت، موجب دور افتادن هرچه بیشتر شاه از مردم و در نهایت بی‌خبری او از اوضاع و احوال رعایایش بود، که در نهایت موجبات سوءاستفاده‌های عمّال حکومتی را از این بابت فراهم می‌ساخت تا فارغ از بازخواست شاه به اجحافات خود بر مردم بیافزایند.

۲ - مصائب و آلام زنان حرمسرا:

زندگی در حرمسرا برای زنان بیرون از آن، مطلوب به نظر می‌رسید، اما این تصویر ذهنی، سرابی بیش نبود؛ چرا که زنان و دخترانی که به هزار امید و آرزو، در پی یافتن یک زندگی راحت و بی‌دغدغه پای به درون حرمسرا می‌نهادند، ناگهان با محیطی مواجه می‌شدند که یک خشت آن حسد بود و خشت دیگر آن کینه، آنان به ناگاه با اعمال محدودیت‌ها، کنترل و نظارت شدید و بعضاً رفتارهای قساوت‌آمیز و خشن شاه و خواجه‌سرایان روبرو می‌شدند و بعدها با درد و رنج‌هایی نظیر داغ‌دیدی فرزندان، محرومیت‌های جنسی و... دست به گریبان می‌شدند، در این قسمت برآنیم، تنها به گوشه‌ای از این مصائب و آلام زنان حرمسرا اشاره کنیم.

از اولین محدودیت‌هایی که زنان حرمسرا در دوره دوم صفویه با آن مواجه بودند، ممنوعیت خروج از حرمسرا - البته به تنهایی - و نظارت و کنترل شدید آنها توسط خواجه‌سرایان بود.^{*} ترس از ایجاد روابط نامشروع زنان حرم با مردان درباری، افشای اسرار سیاسی و حفظ امنیت زنان، از جمله

۱ - ر.ک: همان، ج ۵، ص ۱۷۰۴.

* - در دوره اول صفوی، زنان از آزادی‌های بیشتری نسبت به دوره دوم برخوردار بودند، بسیاری از این محدودیت‌ها از دوره شاه عباس اول اعمال می‌شد، برای آگاهی بیشتر به فصل اول از بخش سوم همین کتاب رجوع کنید.

علل اعمال این محدودیت‌ها، بوده است.^(۱) زنان حرمسرا به جز مرگشان، تنها در یک صورت می‌توانستند برای همیشه از این محدودیت‌ها خلاصی یابند و آن هنگامی بود که بنا به دلایل مختلفی همچون زایل شدن جاذبه‌های جنسی‌شان و سپری شدن دوران نشاط و طراوتشان، از منظر چشم شاه دور افتاده و یا آن‌که به عللی مورد غضب شاه واقع شوند و در این صورت بود که شاه این زنان را طلاق می‌داد و به عقد اطرافیان خود در می‌آورد و البته با انجام این کار در واقع «با یک تیر دو نشان می‌زد» هم خود را از قید این زنان رها می‌ساخت و هم آن‌که منتی بر اطرافیان می‌نهاد، چرا که بخشش زنی از حرمسرای شاه به شخصی، نشاندهنده لطف و مرحمت شاه به آن شخص تلقی می‌شد. اما زنان حرمسرا در صورت بروز دو وضعیت، شانس خروج دائمی از حرمسرا را برای همیشه از دست می‌دادند. وضعیت اول در صورت حامله شدنشان اتفاق می‌افتاد که در این صورت، زانی را که از شاه صاحب اولاد می‌شدند، برای ابد در حرم نگه می‌داشتند. از این‌رو بعضی از زنان برای آن‌که به این وضعیت گرفتار نشوند، متوسل به حيله می‌شدند و به بهانه بیماری یا عادت زنانگی از همبستر شدن با شاه تحاشی می‌ورزیدند. البته در صورت وقوف شاه به این ترفندها، مرگشان دیگر اجتناب‌ناپذیر می‌نمود؛ چنانکه شاه عباس دوم هنگامی که فهمید یکی از زنان متوسل به این حيله شده، دستور داد تا او را در آتش بیاوندازند.^(۲) البته یکی دیگر از دلایل فراری بودن زنان از حامله شدن، سرنوشت غم‌انگیز شاهزادگان بود که به آن اشاره خواهیم کرد.

اما وضعیت دوم، بعد از مرگ شاه به وقوع می‌پیوست، در این صورت زنان شاه متوفی نه تنها برای همیشه از خروج از حرمسرا باز می‌ماندند بلکه از گردش و تفریح با حرم نیز محروم می‌شدند و دیگر برای همیشه به فراموشی سپرده می‌شدند.^(۳)

رفتار خشن و سادیسم‌گونه شاه با زنان حرم و فرزندانشان یکی دیگر از مصائب اندوه‌بار زنان حرمسرا بود. تنیهای بدنی زنان از وقایع عادی و روزمره حرمسرا محسوب می‌شد. هنگامی که شاه از زنان رنجیده خاطر می‌شد، به خواجه‌سرایان دستور می‌داد تا به تنبیه آنها بپردازند. رافائل دومان در

۱- دلریش، بشری، زن در دوره قاجار، ص ۲۰۲. ۲- ر.ک: سفرنامه شاردن، ج ۴، ص ۱۳۱۷.

۳- ر.ک: همان، ص ۱۳۱۳.

خاطرات خود به نحوه‌ی این تنبیهات اشاره نموده است.^(۱) گاهی اوقات نیز شاه - که خود را صاحب اختیار مرگ و زندگی زنانش می‌پنداشت - با کوچک‌ترین بهانه‌ای دستور قتل زنانش را صادر می‌کرد. حتی استکاف زنان از نوشیدن شراب، می‌توانست دستاویزی برای قتل آنها باشد. به گفته تاورنیه، شاه عباس دوم سه تن از زنانش را به همین بهانه، در آتش سوزانید.^(۲)

اما از اینها غم‌انگیزتر، سرنوشت اسف‌بار و فجیعی بود که در انتظار پسران این زنان بود، این سرنوشت به قدری دردناک و غمبار بود که سانسون در مورد آن گفته «من در باره شاهزادگان همخون شاه چیزی نمی‌نویسم، زیرا وضع شاهزادگان در ایران دردناک و غم‌انگیزتر از آن است که بشود آن را وصف کرد و در باره آن چیز نوشت.»^(۳) در بین زنان حرمسرا تنها یک زن بوده که می‌توانسته تا اندازه‌ای بر سلامتی پسرش ایمن باشد و آن زنی بود که پسر ارشد - اولین پسر - شاه را به دنیا می‌آورد. بقیه پسران شاه یا در سنین جوانی به‌طور دسته‌جمعی سر به نیست می‌شدند، و یا آن که در همان بدو تولد، چندان از خوردن شیر محروم می‌شدند که بر اثر آن جان سپارند. سانسون معتقد است که اگر زنان شاه در موقع وضع حمل، خواجه‌سرایان را برای خفه کردن نوزاد پسر خود خبر نمی‌کردند، جان خودشان را در معرض خطر قرار می‌دادند.^(۴) بندرت نیز عمل نابود کردن شاهزادگان، حتی قبل از تولدشان - که هنوز جنسیت‌شان مشخص نشده بود - انجام می‌گرفت. البته این موضوع تنها در مورد زنان خاندان سلطنتی دیده شده است و به نظر نمی‌رسد که در مورد زنان شاه نیز صادق باشد. برای نمونه تاورنیه ذکر می‌کند که هنگامی که شاه عباس دوم شنید، خواهرهایش آبتن شده‌اند، دستور داد تا دارویی مصرف کنند که موجب سقط جنین‌شان شود.^(۵) شاردن معتقد است که همه این اعمال نفرت‌انگیز تحت نظارت مادر شاه انجام می‌شده است.^(۶)

در این میان خوش‌شانس‌ترین شاهزادگان، در واقع کسانی بودند که شاه تنها به مکحول کردن آنها اکتفا می‌نمود، یعنی طبق رسم معهود در ایران، آهن گداخته‌ای از مقابل چشمان آنها می‌گذراندند تا

۱ - «وضع ایران در زمان شاه عباس ثانی»، رافائل دومان، ص ۱۶۴.

۲ - سفرنامه تاورنیه، ص ۵۰۸. ۳ - سفرنامه سانسون، ص ۳۶.

۴ - همان، ص ۳۹. ۵ - ر.ک: سفرنامه تاورنیه، صص ۵۳۵ - ۵۳۴.

۶ - سفرنامه شاردن، ج ۴، ص ۱۳۲۲.

منجر به کوری آنها شود. البته تاورینه معتقد است که این رسم تا زمان شاه صفی معمول بوده و چون در این روش، اندک بینایی برای شاهزادگان باقی می‌مانده است، شاه صفی دستور داد تا من بعد چشمان شاهزادگان را از حدقه درآورند.^(۱)

محرومیت جنسی را می‌توان یکی از سخت‌ترین و مصیبت‌بارترین آلام زنان حرمسرا به شمار آورد. خیل بی‌شمار زنان حرمسرا و وجود تفاوت‌های محسوس بین آنها که منجر به رواج «سوگلی بازی» در حرم می‌شد؛ موجب می‌شد که بسیاری از زنان فقط یک بار یا کمی بیشتر، همخوابگی با شاه را تجربه کنند، در این صورت نهایت آمالشان این بود که شاه آنها را طلاق داده به شوهری دیگر ببخشد، حتی اگر این شوهر یک نفر گازلر باشد.^{*} آصف در این مورد می‌گوید: «اما بر عقلا پوشیده مباد که زنان حور نشان ازباده عیش و عشرت سرمست، به ناز و نعمت پروریده، مملو از شهوت، باطناً به خون شاه تشنه بودند و تون‌تاب و کئاس را بر شاه ترجیح می‌دادند و به جهت زوال دولت شاه نذرها می‌نمودند که شاید به شوهری برسند، چه اگر تیمارچی یا قاطرچی یا ساریان باشد.»^(۲)

محرومیت جنسی، پیامدهای زیان‌باری برای زنان حرمسرا به همراه داشت که اولین آنها گرایش به سمت فساد جنسی و برقراری روابط نامشروع بود، زنانی که از نظر شاه دورمانده بودند و به دلیل از دست دادن جاذبه‌هایشان، امید چندانی به رهایی از حرم نداشتند؛ بعید نبود در چنان فضای مسمومی که عشق و وفاداری رنگ می‌بخت و نجابت را توان استقامت و شرافت را یارای تطابق با محیط نبود، برای اطفاء شهوت غریزی‌شان به طرق نامشروع روی آورند و با نخستین مردی که در فرصتی مناسب به خود نزدیک می‌دیدند، خلوت نمایند و این چنین بود که به تعبیر فؤاد فاروقی حرمسراها به «روسپی‌خانه‌هایی در دل دربارها» مبدل می‌شد.^(۳) البته این فساد به میزان بسیار ناچیزی در منابع دوره

۱ - سفرنامه تاورینه، ص ۵۶۹.

* - کاری نقل می‌کند که شاه سلیمان، یکی از زنان خود را از سر خشم به گازری بخشید، اما بعداً از انجام این کار پشیمان شد و آن زن را احضار نموده به او گفت که او رابیشتر دوست دارد یا شوهر جدیدش را؟ زن در پاسخ گفت: شوهر شرعی و قانونی‌اش را دوست دارد. این پاسخ شاه را بسیار خشمگین کرد. ر.ک: سفرنامه کاری، ص

۹۰. ۲ - آصف، محمدهاشم، رستم‌التواریخ، ص ۱۴۳.

۳ - فاروقی، فؤاد، سیری در سفرنامه‌ها، مؤسسه مطبوعاتی عطایی، تهران، ۱۳۶۱، ص ۵۴.

صفویه منعکس شده است. اما این امر را نمی‌توان ناشی از قَلت فساد در حرمسراهای صفوی دانست، بلکه می‌توان ناشی از پنهان بودن این فساد دانست، چرا که به هر حال شاهان صفوی برای حفظ حیثیت اجتماعی‌شان از درز کردن این اخبار به بیرون جلوگیری می‌کردند. نمونه‌هایی که در اینجا ذکر می‌شود را شاید بتوان تنها مصداق‌هایی از فساد جنسی زنان حرمسرا دانست که سیاحان این دوره به صراحت در سفرنامه‌شان قید کرده‌اند.

نمونه اول که دلاواله آن را نقل می‌کند مربوط به دوره شاه عباس اول است که او در یکی از سفرهایی که به همراه حرمش بود؛ ناگاه متوجه شد که یکی از کجاوه‌های حامل زنان به یک طرف کج شده، شاه هرچه ساربان را صدا کرد که بیاید و کجاوه را جابجا کند، از او خبری نشد، ناچار خود شاه، به طرف کجاوه رفت تا آن را به صورت اولش برگرداند، اما متوجه سنگینی بیش از حد و غیرمعمول کجاوه شد و هنگامی که سر به درون کجاوه برد تا از علت این امر آگاه شود، ساربانی را مشاهده نمود که در کجاوه با یکی از زنانش خلوت کرده، شاه بلافاصله دستور قتل آن دو نفر را صادر کرد و از آن به بعد نیز قذغن نمود که ساربانان به حرم نزدیک شوند و این وظیفه را هم به عهده خواجه‌سرایان محول نمود.^(۱)

نمونه دوم که آن را سانسون نقل کرده، مربوط به «مریم بیگم» عمه شاه سلیمان است؛ این زن که بعد از مرگ شوهرش - که منصب «صدر» را عهده‌دار بود - مجبور به اقامت در حرمسرا شده بود، چون برخلاف زنان شاه محدودیتی در رفت و آمد به دربار نداشت، در آنجا در دام عشق فرمانده کل گرفتار شد و بارها با فریفتن خواجه‌سرایان محافظش، به دیدار فرمانده کل نایل آمد؛ اما سرانجام کنجکاوی زنان فرمانده کل پرده از ماجرای آنان برداشت و در فرجام کار شاه سلیمان دستور داد تا سر از تن فرمانده کل جدا کرده، آن را برای عمه‌اش بفرستند.^(۲) البته سانسون به چگونگی و مکان این دیدارها اشاره‌ای نکرده است.

ناگفته پیداست که در صورت فاش شدن این روابط نامشروع، مجازات سختی در انتظار زنان خاطی بود. از این رو زنانی که جرأت ریسک کردن نداشتند، برای اطفاء شهوت خویش، متوسل به همجنسان خود می‌شدند. شاردن می‌نویسد، زنانی که به حرمسرا رفت و آمد داشته‌اند، داستان‌ها و

حکایات شگفت‌انگیزی را از عشق‌بازی‌ها و ملاسمه‌های زنان حرمسرا با یکدیگر برای او تعریف نموده‌اند.^(۱) اما نکته ابهام‌آمیز در اینجا، این است که با وجود مراقبت‌های شدید خواجه‌سرایان از زنان حرمسرا و کنترل و نظارت شدیدی که بر حرمسرا داشتند، چگونه انجام این امور نامشروع امکان‌پذیر می‌شده است؟ برای پاسخ به این ابهام باید به بحث مفاسد مالی خواجه‌سرایان باز گردیم و به خصلت مال‌اندوزی خواجه‌سرایان امعان نظر بیشتری بیافکنیم، با توجه به این پیش زمینه می‌توان گفت که زنان حرمسرا با وقوف به این خصوصیات خواجه‌سرایان، با پرداخت رشوه به آنها لحظه‌ای خود را از حیطه چشمان تیزبین خواجه‌سرایان، خارج می‌نمودند. حتی بعضی اوقات خود خواجه‌سرایان نقش واسطه‌گری را در این روابط نامشروع ایفا می‌نمودند. دلاواله در مورد «آقا‌حاجی» مهتر شاه عباس اول می‌نویسد که در مورد او شایعاتی در دربار مبنی بر واسطه‌گری او در برقراری روابط عشاق با یکدیگر به گوش می‌رسیده است.^(۲)

به نظر می‌رسد زنان حرمسرا در نتیجه عدم ارضاء نیازهای جنسی‌شان، به مرور زمان به یک نوع بیماری روانی تحت عنوان «هیستری» دچار می‌شدند که بارزترین نشانه آن تمایل زنان بیمار به اندام‌نمایی بود.^(۳) از این‌رو توقف کوتاه مدت مردی غریبه در حرمسرا، هرچند پیر و ناتوان، برای آنان می‌توانست غنیمتی با ارزش و رویدادی خوشایند تلقی شود؛ شاردن ماجرای بسیار جالبی را در سفرنامه‌اش ذکر کرده که می‌تواند مؤید این نظریه باشد. که ما آن را در اینجا عیناً نقل می‌کنیم. «... زن، طیب حرمسرای شاه بود و چون عمر شوهرش از هفتاد سال در گذشته بود، به وی اجازه دادند برای درمان کردن چند تن از زنان حرمسرا که به بیماری‌های سخت گرفتار آمده بودند به حرمسرا درآید، زیرا به سبب کبر سن از او بیمی در میان نبود. اما زن وی پس از روزی چند دریافت که زنان بیمار حرم برای درمان خویش به شوهرش مراجعه می‌کنند و تنها از دستورات وی پیروی می‌کنند و به او نمی‌پردازند و نزدیک است اعتبار او از میان برود. چاره‌گری را روزی به شاه گفت که شوهرش به تازگی کنیز هیجده ساله‌ای را حامله کرده است. از آن زمان به این طیب عمر پیموده، اجازه ورود به

۱ - سفرنامه شاردن، ج ۴، ص ۱۳۲۰. ۲ - سفرنامه پیتر دلاواله، ص ۳۳۸.

۳ - ر.ک: سیاسی، علی اکبر، روان‌شناسی شخصیت، صص ۲۲۷ - ۲۲۶.

حرمسرا ندادند»^(۱)

البته بیماری هیستری، صرف نظر از عوارض جنسی، منشاء پیدایش خیال پردازی و عدم واقع بینی در زنان می شد که خود ناشی از عدم باردار شدن زنان و در نتیجه کمبود شدید عاطفی آنان بود.^(۲) در مجموع می توان گفت که تعداد زیاد زنان و عدم برقراری توازن صحیح و منطقی بین آنها که منجر به رواج «سوگلی بازی» می شده، علت اساسی محرومیت جنسی زنان محسوب می شده است؛ دین اسلام برای جلوگیری از این وضعیت، شرایطی را از جمله برقراری و حفظ موازنه عاطفی، غریزی و مالی بین زوجات مقرر نموده که عدم رعایت آن از جانب صاحبان قدرت، موجب بروز فساد در حرمسراها می شده است. روایات زیادی در مورد عواقب عمل نکردن به این شرایط از پیامبر و ائمه اطهار نقل شده است که نشانگر اهمیت این موضوع در دین اسلام است. از جمله پیامبر گرامیمان فرموده اند: «هر کس دو زن داشته باشد و در میان آنها به عدالت رفتار نکند و به یکی از آنها بیشتر از دیگری اظهار تمایل کند، در روز قیامت محشور خواهد شد، در حالی که یک طرف بدن خود را به زمین می کشد تا سرانجام داخل آتش شود» و نیز از امام صادق (ع) روایت شده که فرمود: «هر کس گروهی از زنان نزد خود گرد آورد که نتواند آنها را از لحاظ جنسی اشباع نماید و آنگاه آنها، به زنا و فحشا بيفتند، گناه این فحشا به گردن اوست»^(۳) اما نویسندگان اروپایی یا به دلیل بی اطلاعی از این قوانین و روایات و یا به علت غرض ورزی، با نادیده انگاشتن این قوانین و شرایط، فساد رایج در حرمسرا را مرتبط با دین اسلام و احکام آن از جمله «تعدد زوجات» دانسته اند؛ در صورتی که دین اسلام از وضع این قانون - تعدد زوجات - اهداف متعالی و انسان دوستانه ای را در نظر داشته، که متأسفانه در پاره ای از مواقع، سوء استفاده و افراط طلبی های عده ای از زورمندان و قدرتمندان مانع تحقق آن می شده است.

۱ - سفرنامه شاردن، ج ۴، ص ۱۵۲۴.

۲ - ر.ک: سیاسی، علی اکبر، روان شناسی شخصیت، ص ۲۲۷.

۳ - به نقل از مطهری، مرتضی، نظام حقوق زن در اسلام، صص ۴۱۶ و ۴۲۱.

۳- تسری فساد از دربار به جامعه :

فتوحات متعدد شاهان صفوی در گرجستان و ماوراء قفقاز، موجب سرازیر شدن خیل غلامان و کنیزان به قلمرو حکومت صفوی شد. زیباترین این کنیزان و غلامان توسط شاه برای خدمت در حرم و یا دربار گزینش می‌شدند، تعدادی از آنها نیز به عنوان پیشکش به بزرگان کشور اهداء می‌شدند و در نهایت باقیمانده آنها در معرض فروش قرار می‌گرفتند. شاردن در سفرنامه‌اش از کاروانسرای در شهر اصفهان یاد می‌کند که متعلق به دختر شاه عباس بوده و انحصار خرید و فروش کنیز و غلام را در اختیار داشته است.^(۱) روند افزایش این غلامان و کنیزان در دوره شاه صفی به گونه‌ای بوده که ابوالمفاخر حسینی - مورخ این دوره - در مورد آن نوشته «اسیر بیشمار از دختران بکر و زنان بسیار و پسران ساده‌روی آوردند و در کل ایران زمین معدودی از کنیز و غلام گرجی بعضی از اکابر شاید داشتند، چندان به یمن توجه پادشاه جم جاه خاقان اکبر وفور پیدا کرد که بقال و داش برده و مست بهم رسانیدند»^(۲) و این امر به قول باستانی پاریزی از یک سو سبب تجمل‌گرایی طبقات بالا و متوسط جامعه می‌شد و از طرف دیگر زمینه را برای فساد و تباهی جامعه آماده می‌کرد؛^(۳) چرا که دربار با داشتن ثروت بیش از حد و نیز اختیارات فوق‌العاده، آمادگی فراوانی برای آلوده شدن به انواع و اقسام فساد را دارا بوده و به تناسب گرایش سلطنت به این قبیل امور، جامعه نیز بدان سمت حرکت می‌کرد.^(۴) از جمله اماکن فساد که نقش مؤثری در آلوده کردن جامعه به فساد داشتند، روسپی‌خانه‌ها و قهوه‌خانه‌ها بودند، حکومت صفوی نیز به دلیل نفعی که از این اماکن می‌برد، نه تنها مبارزه‌ای جدی با فعالیت آنها انجام نمی‌داد، بلکه اصولاً این اماکن تحت نظارت دربار قرار داشتند و یک مقام درباری به نام «مشعلدارباشی» بر اداره این اماکن نظارت داشت و مالیاتی را که از این اماکن دریافت می‌کرد، صرف امور چراغانی و آتشبازی دربار می‌کرد. جالب آن که سانسون در مورد علت تخصیص مالیات

۱ - سفرنامه شاردن، ج ۵، ص ۱۹۰۴.

۲ - حسینی، ابوالمفاخر بن فضل ا...، تاریخ شاه صفی، ص ۱۵۸.

۳ - باستانی پاریزی، محمدابراهیم، سیاست و اقتصاد عصر صفوی، صص ۲۲۸ - ۲۲۷.

۴ - «امر به معروف و نهی از منکر در دوره صفوی»، رسول جعفریان، کیهان اندیشه، بهمن و اسفند ۱۳۷۷.

این اماکن به امر آتشبازی معتقد است که چون شاه عباس اول از گردآوری پول مربوط به امور فسق و فجور کراهت داشت، دستور داد تا برای تطهیر این وجوه آن را صرف کاری کنند که با آتش سروکار داشته باشد. از این رو این عایدات صرف خرید وسایل روشنایی و آتشبازی می‌شد که مسؤولیتش با مشعلدار باشی بود.^(۱) اینک به بررسی اوضاع این اماکن و نحوه ارتباط آن با حکومت صفوی می‌پردازیم.

اگرچه در دین اسلام، زنا، یکی از گناهان کبیره محسوب می‌شود، اما با وجود این روسپی‌خانه‌ها همواره در اکثر شهرهای اسلامی دایر بوده‌اند. مرتضی راوندی علت این مسأله را چنین ذکر کرده «پس از تشکیل حکومت‌های ایرانی و مستقل در ایران، زمامداران وقت، به‌طور کلی برای حفظ حیثیت خانواده‌ها و تأمین اجتماعی زنان در شهرها، وجود فاحشه‌خانه را ضروری تشخیص دادند. به همین مناسبت ظاهراً در مناطق دور افتاده غالب شهرها، محلی برای زندگی روسپیان در نظر می‌گرفتند، تا سربازان و مردان بی‌زن و عزب برای فرو نشاندن شهوت، مزاحم کسی نشوند و به عزب‌خانه‌ها روی آورند.»^(۲) در دوره صفویه نیز فحشا در تمام شهرهای ایران - به جز اردبیل که شهر مذهبی صفویان محسوب می‌شد و زندگی فواحش در آن ممنوع بود - رواج داشت. شاردن معتقد است که در زمان او حدود ۱۱ هزار روسپی^۳ در شهر اصفهان زندگی می‌کرده‌اند که نامشان در دفاتر ویژه‌ای ثبت شده بود تا از آنان مالیات دریافت شود و علاوه بر این ۱۵۰۰ زن روسپی نیز بوده‌اند که چون نمی‌خواستند رازشان فاش شود - به اصطلاح «تک‌پران» بوده‌اند - نامشان در دفاتر ثبت نشده، به همین دلیل نیز همواره مورد اخاذی مأموران حکومت واقع می‌شدند،^(۳) روسپیان دوره صفویه یا در کاروانسراهایی زندگی می‌نمودند که مخصوص اقامت آنها ساخته شده بود. یا آن که در محلات مخصوصی که به بدنامی شهره بودند، سکونت داشتند، شاردن در سفرنامه خود به تعدادی از این محلات اشاره کرده

۱ - به نقل از مینورسکی، سازمان اداری حکومت صفوی. ص ۱۳۲. در ترجمه فارسی سفرنامه سانسون این مطلب رؤیت نشد.

۲ - راوندی، مرتضی، تاریخ اجتماعی ایران، نشر مؤلف، تهران. ۱۳۶۸. ج ۷. ص ۴۷۳.

۳ - شاردن، جایی دیگر این رقم را ۱۴ هزار نفر ذکر کرده است. ر.ک: سفرنامه شاردن. ج ۱، ص ۴۲۹.

۳ - سفرنامه شاردن، ج ۳، ص ۱۲۲۶.

(۱). است.

عمده‌ترین فعالیت فواحش به جز خودفروشی، اشتغال به رقص و آواز و نوازندگی بود و چون به قول شاردن این هنرها در مشرق زمین و به خصوص کشورهای اسلامی، هنرهای بدنامی بوده‌اند،^(۲) لذا اکثراً، فواحش به سمت این هنرها کشیده می‌شدند و به همین دلیل شاردن رقاصه‌ها را عمدتاً در ردیف فواحش به شمار آورده است؛^(۳) حلقه اتصال فواحش با دربار نیز در حقیقت همین هنرنمایی‌های آنها محسوب می‌شد، چراکه شاهان صفوی برای گرمابخشیدن و مزین کردن محافل عمومی و خصوصی خود، از وجود دسته‌ای از این زنان که تحت نظارت یکی از درباریان قرار داشتند، بهره می‌جستند. چنان که در دوره شاه عباس اول یکی از درباریان به نام «آقاحقی» مسؤولیت این گروه را عهده‌دار بود.^(۴) گاهی اوقات اتفاق می‌افتاد که یکی از این زنان، مورد توجه خاص شاه قرار می‌گرفت و نظر او را جلب می‌کرد. شاه عباس دوم چنان که اشاره شد، به دلیل همبستری با یکی از این زنان، به بیماری خطرناکی دچار شد و جان خود را از دست داد.^۵

راوندی می‌نویسد که حکومت‌های اسلامی هنگامی که در جنگ مغلوب می‌شدند، یا با نزول بلایای طبیعی مانند سیل، زلزله، بیماری‌های واگیردار و... مواجه می‌شدند، برای اقناع خودشان و مردم، بروز این مصائب را نتیجه شیوع فحشاء در جامعه دانسته، از فعالیت فواحش، ممانعت به عمل آورده، حتی آنان را از شهرها بیرون می‌راندند.^(۵) حکومت صفوی نیز از این قاعده مستثنی نبود و در موقع بروز حوادث و مصائب سیاسی و طبیعی، تمام تقصیرات را متوجه روسپیان دانسته، آنان را وادار به توبه و ترک کارشان می‌نمودند.^۶ اما این امر موقتی بود و روسپیان بعد از سپری شدن مدتی - مثلاً

۱ - همان، ج ۴، صص ۱۴۷۲ و ۱۵۰۴ و ۱۵۱۸. ۲ - همان، ج ۱، ص ۴۲۵.

۳ - ر.ک: همان جا. ۴ - همان، صص ۴۲۹ - ۴۲۸.

* - به فصل دوم از بخش ۴ رجوع کنید.

۵ - ر.ک: راوندی، مرتضی، تاریخ اجتماعی ایران، ج ۷، ص ۴۷۴.

** - به عنوان نمونه، شاه عباس اول در ۲۳ شوال ۱۰۱۷ ه. ق. فواحش اصفهان را به حضور طلبید و به آنها اخطار

کرد که اگر تا سه روز از کارشان توبه نکنند، از اصفهان رانده می‌شوند. ر.ک: فلسفی، نصرالله، زندگانی شاه عباس

اول، ج ۳، ص ۹۲۴.

به دلیل رفع بلیه - مجدداً کازشان را از سر می‌گرفتند. اما به راستی، چرا حکومت صفوی - علی‌رغم داعیه‌های مذهبی - اقداماتی جدی برای مبارزه با فحشا و برچیدن فاحشه‌خانه‌ها - یا به قول مورخان درباری این دوره «بیت‌اللطیف‌ها» - انجام نمی‌داد؟ عوامل متعددی را می‌توان برای این مسأله متصور شد که ما در اینجا به پاره‌ای از آنها اشاره می‌کنیم.

۱ - مالیات مأخوذه از فواحش: این مالیات رقم قابل توجهی محسوب می‌شد و چشم پوشیدن از آن برای شاهان صفوی مشکل بود. ارقام متفاوتی از سوی منابع این دوره در این مورد ذکر شده است. در حالی که مورخان صفوی مالیات سالیانه روسپیان شهر اصفهان را حدود سه تا چهار هزار تومان برآورد کرده‌اند،^(۱) شاردن این مبلغ را بالغ بر دویست هزار اکو* (معادل سیزده هزار تومان) دانسته است؛^(۲) که به هر حال رقم قابل اعتنایی است و البته این رقم فقط شامل پایتخت می‌شده و هنگامی که مالیات شهرهای دیگر نیز به این رقم اضافه شود، مبلغ هنگفتی را تشکیل می‌دهد.

۲ - بهره‌ای که حکومت صفوی در امور سیاسی و نظامی از فواحش می‌برده است: طبق رسم معمول در دوره صفوی، هر هیأت سیاسی یا تجاری خارجی که به ایران سفر می‌کرد، در مسیر حرکتشان، حکام شهرها وظیفه داشتند برای خوشایند آنان، تعدادی از این زنان را در اختیارشان قرار دهند. فیگوئروا می‌نویسد که در سفر به اصفهان و شیراز حاکم و داروغه این شهر، پیشنهاد واگذاری چند زن معلوم‌الحال را به او دادند، اما او به بهانه کهولت سن، درخواست آنان را رد کرده بود.^(۳) در اردوهای جنگی نیز برای تمتع سپاهیان، از این زنان استفاده می‌شده است. به‌زعم فیگوئروا، بدون وجود این زنان، سپاهیان در جبهه جنگ دوام نمی‌آورده‌اند.^(۴)

۳ - در اکثر موارد، صدور فرامین مبارزه با فساد و فحشا از سوی شاهان صفوی، تحت تأثیر وزرای خداترس و با تقوایی، همچون خلیفه سلطان یا شیخ علی‌خان زنگنه روی می‌داده است و باید اذعان

۱ - ر.ک: نصیری، محمدابراهیم، دستور شهریاران، ص ۴۰، وحید قزوینی، محمدطاهر، عباسنامه، ص ۱۰۲، همچنین ر.ک: لب التاریخ، ص ۳۶۵. * هر پانزده اکو معادل یک تومان بوده است.

۲ - سفرنامه شاردن، ج ۱، ص ۴۲۹، البته شاردن در جایی دیگر (ج ۴، ص ۱۴۷۱) این رقم را هشت هزار تومان ذکر کرده است. به هر حال این هم از جمله تناقضات سفرنامه شاردن است.

۳ - ر.ک: سفرنامه فیگوئروا، صص ۲۳۰ - ۲۲۸. ۴ - همان، ص ۳۰۸.

داشت که در دوره صفویه تعداد اینگونه وزرا محدود بوده است و اکثر وزرا و دولت‌مردان این دوره خود به فساد اخلاقی اشتها داشته‌اند. نمونه این رجال فاسد، صدراعظم شاه سلطان حسین^{۱*} است که محمدهاشم آصف، شرح غلام‌بارگی و امردبازی او را به تفصیل و آنگونه که شیوه مخصوص اوست، در رستم‌التواریخ آورده است.^(۱)

۴- مشکلاتی که فواحش بعد از ترک این کار پیدا می‌کردند، چرا که جامعه حاضر به پذیرش توبه آنان نمی‌شد و در پاره‌ای مواقع مزاحمت‌های پیشین همچنان ادامه پیدا می‌کرد. در تاریخ عباسی سرگذشت زن بدکاره‌ای ذکر شده که از این کار توبه کرد و با مردی عطار ازدواج کرد؛ اما با وجود این، مشتریان سابقش که حاضر به قبول توبه او نبودند، مزاحمت‌هایی را برای او و همسرش ایجاد نمودند. در نهایت این زن و شوهر، برای رهایی از شر آزار و اذیت آنها، دست به دامان شاه عباس اول شدند و او نیز شر مزاحمان را از سر آنها کوتاه کرد.^(۲) همچنین شاردن از زنی به نام «دوازده‌تومانی» - که به دلیل تقاضای این مبلغ از مشتریانش بدین نام موسوم شده بود در سفرنامه‌اش یاد می‌کند که علی‌رغم آن که توبه کرد و به سفر حج هم رفت، اما مشتریان سابقش همچنان مزاحم او می‌شدند و سرانجام نیز این زن در منازعه با آنان جان خود را از دست داد.^(۳)

قهوه‌خانه‌ها نیز یکی از اماکن اشاعه فساد در دوره صفویه محسوب می‌شدند، چرا که صاحبان این اماکن، برای پذیرایی از مشتریان خود از پسر بچه‌های ده تا شانزده ساله زیاروی گرجی و قفقازی، استفاده نموده که این پسران را همچون دختران بزرگ می‌کردند و لباس‌های تحریک‌کننده به آنها می‌پوشانیدند تا با رقص و حرکات شهوت‌انگیز و شرم‌آور خود موجبات تحریک مشتریان را فراهم آورند و در نهایت کار، با آنان به خلوت‌گهی پناه برند.^(۴) برخلاف روسپی‌خانه‌ها، که مراجعه‌کنندگان

* - آصف اشاره‌ای به نام این شخص نکرده و مشخص نکرده که منظورش کدام یک از صدراعظم‌های شاه سلطان حسین است.

۱- ر.ک: آصف، محمدهاشم، رستم‌التواریخ، ص ۱۰۸.

۲- ر.ک: تاریخ عباسی یا روزنامه ملاجلال، ص ۳۴۶.

۳- ر.ک: سفرنامه شاردن، ج ۴، صص ۱۴۴۰ - ۱۴۳۸.

۴- سفرنامه شاردن، ج ۲، ص ۸۴۵، همچنین ر.ک: سفرنامه فیگوئروا، ص ۳۴۲.

معینی داشت؛ کسانی که به قهوه‌خانه‌ها آمد و شد می‌کردند، از اقشار مختلف جامعه بودند؛ به‌طوری‌که علاوه بر مردم عامی، افراد با فرهنگ و تحصیل کرده‌ای همچون شاعران، هنرمندان و حتی علما و طلاب علم نیز به قهوه‌خانه‌ها تردد می‌نمودند.^(۱) تا به قول دکتر زرین‌کوب «درس عشق‌های بی‌بنیاد رایج در عصر را» در آنجا تمرین نمایند.^(۲)

یکی از تعهداتی که قهوه‌خانه‌ها در قبال دربار بر عهده داشتند؛ آموزش رقص و فنون بزم‌آرایی به این پسر بیچگان بود تا برای خدمت به دربار شاه و حکام ایالات آماده شوند. شاردن از قهوه‌چی به نام «زین قهوه‌چی» در سفرنامه‌اش یاد کرده که مأمور تربیت این پسران بوده است؛ اما چون پای خود را از گلیمش درازتر نموده نسبت به غلام شاه عباس اول - که مأمور تربیتش بود - تعدی نمود؛ به اعدام محکوم شد.^(۳) به هر حال مهم‌ترین وظیفه این غلام‌بیچگان، رقاصی و ساغی‌گری در مجالس شاه و حکام ایالات بوده است. به‌طوری‌که یک نفر از آنها همواره به شاه نزدیک بوده و هر جا شاه می‌رفت، تنگ شراب به دست، او را همراهی می‌کرده است.^(۴)

شاهان صفوی همانند روسپی‌گری، مخالفتی جدی و مؤثر با غلام‌بارگی نداشتند، اگرچه وزرای متقی چون خلیفه سلطان یا روحانیون متنفذی همچون علامه مجلسی در برهه‌هایی از زمان، موفق می‌شدند شاه را به اقدامی علیه این جریان برانگیزانند؛ اما این امر در درجه اول بستگی به شخصیت خود شاه داشت. برای نمونه، در حالی که شاه عباس اول، غلامانی را که توسط سردارانش مورد تجاوز قرار می‌گرفتند، مأمور قتل آن سرداران می‌کرد،^(۵) شاه صفی که خود به تعبیر اولثاریوس، شخصی «همجنس‌باز» محسوب می‌شد و در دوره سلطنت خود به هیچ وجه با این کار مبارزه نکرد؛^(۶) هنگامی که یکی از سردارانش به یکی از غلامانش تجاوز کرد و غلام مطابق رسم دوره شاه عباس، آن سردار را به قتل رسانید، شاه صفی برخلاف جدش، دستور داد آن غلام را جلو سنگ‌های درنده بیاندازند.^(۷)

۱ - زرین‌کوب، عبدالحسین، روزگاران دیگر: از صفویه تا عصر حاضر، نشر سخن، تهران، ۱۳۷۵، ص ۸۸.

۲ - همان جا. ۳ - سفرنامه شاردن، ج ۴، ص ۱۵۰۰.

۴ - سفرنامه فیگوئروا، ص ۱۵۶.

۵ - ر.ک: فلسفی، نصرالله، زندگانی شاه عباس اول، ج ۳، صص ۹۲۷ - ۹۲۶.

۶ - سفرنامه اولثاریوس، ج ۲، ص ۶۴۸. ۷ - همان، صص ۶۴۹ - ۶۴۸.

در اواخر دوره صفویه نیز و به خصوص بعد از مرگ شیخ علیخان زنگنه، - صدراعظم مقتدر و پرهیزگار شاه سلیمان - و سیطره همه جانبه خواجه‌سرایان - که نسبت به رواج فساد در جامعه بی‌اعتنا بودند - فساد در جامعه شیوع گسترده‌ای یافت.^(۱) در ابتدای سلطنت شاه سلطان حسین، اگرچه او تحت تأثیر علامه مجلسی، فرامینی جهت شراب‌خانه‌ها و روسپی‌خانه‌ها و جلوگیری از اشاعه امردبازی صادر کرد؛^(۲) اما به علت گرایش یافتن شاه به «تشفی امیال و شهوات و اعمال بی‌رویه و دور از ادب»^(۳) و نیز چنان‌که آصف معتقد است، به علت درگذشت علامه مجلسی و روی کار آمدن «خرصالحان» و علمای ریاکار^(۴) که چون به خلوت می‌روند، آن کار دیگر می‌کنند و نیز به علت اوضاع نابسامان سیاسی و اقتصادی اواخر سلطنت شاه سلطان حسین، اوضاع اجتماعی نیز دستخوش نابسامانی شد که در نتیجه آن، افرادی تحت عنوان عیار یا پهلوان و لوطی* ظهور کردند که بدون ترس از بازخواست و پیگرد حکومت، به نوامیس مردم تعدی و تجاوز می‌نمودند.^(۵)

پیدایش این نابسامانی‌ها، نشانگر آن است که هنگامی که پادشاهی - همچون شاه سلطان حسین - به چنان عیاشی‌ها و زنبارگی‌هایی دست بزند که شمه‌ای از آن ولو به زبان گزافه و طنز در رستم‌التواریخ آمده است، مردم عادی نیز به مثابه «الناس علی دین ملوکهم» به پیروی از حکام خود، اما به وسایل نامشروع، سعی در برآوردن امیال و هوس‌های خود داشته باشند.

۱ - ر.ک: اصفهانی، محمد مهدی بن محمد رضا، نصف جهان فی تعریف الاصفهان، ص ۱۸۱.

۲ - برای آگاهی از متن این فرامین ر.ک: نصیری، محمد ابراهیم، دستور شهریاران، صص ۴۴ - ۴۲.

۳ - مینورسکی، سازمان اداری حکومت صفوی، ص ۳۸.

۴ - ر.ک: آصف، محمد هاشم، رستم‌التواریخ، ص ۹۸.

* - آصف در صفحات ۱۰۴ الی ۱۰۶ رستم‌التواریخ، به اسامی تعدادی از این به اصطلاح پهلوانان و عیاران اشاره

کرده است. ۵ - ر.ک: همان، ص ۱۰۲.

فصل دوم - تأثیرات حرمسرا بر اقتصاد کشور

زنان خاندان سلطنتی از همان بدو تأسیس حکومت صفوی، مبدل به زنان ثروتمندی شدند و از همان ابتدا املاک زیادی به عنوان تیول، در اختیار آنها قرار گرفت. به عنوان نمونه، هنگامی که شاه محمد خدابنده به سلطنت رسید، املاک «سمنان و دماوند و هزارجریب و هبلرود» را به عنوان تیول همسرش - مهدعلیا خیرالنساء بیگم - معین کرد^(۱) و به این لحاظ، مهدعلیا یکی از ثروتمندترین زنان دوره اول صفویه به شمار می‌رفت. در کنار او، پریخان خانم نیز یکی از زنان متمول این دوره محسوب می‌شد؛ قمی مجموع دارایی و ثروت او را به هنگام قتلش، ده تا پانزده هزار تومان برآورد کرده است^(۲) و این در صورتی بود که قسمت اعظم دارایی پریخان خانم قبلاً توسط برادرش شاه اسماعیل دوم مصادره شده بود.^(۳)

تبدیل گسترده املاک دولتی به املاک خاصه یا سلطنتی، در دوره دوم صفویه، موجبات انتفاع بیشتر اهل حرم را از ثروت و دارایی فراهم آورد و استیلای آنان را بر منابع مالی افزایش داد و این امر به خصوص موجب متمول شدن بیشتر زنان خاندان سلطنتی و در رأس آنها، ملکه مادر شد. چنان‌که در این دوره درآمد جلفا - به عنوان تیول ملکه‌های مادر - به آنها اختصاص یافت و افرادی از خواجه‌سرایان به عنوان پیشکار ملکه‌های مادر منصوب شدند؛ تا بر منافع مالی آنها، نظارت داشته باشند. به نظر می‌رسد درآمد املاک خاصه ملکه‌های مادر، هر روز به آنها پرداخت می‌شده است. تاورنیه ذکر می‌کند که مادر شاه صفی، روزانه ۴۰۰ دوکای طلا* (حدود ۵۰ تومان) برای مخارج

۱ - حسینی قمی، قاضی احمد بن شرف‌الدین الحسین، خلاصه التواریخ، ج ۲، ص ۶۶۵.

۲ - همان، ص ۶۶۲.

۳ - فلسفی، نصرالله، زندگانی شاه عباس اول، ج ۱، ص ۵۳.

* - تاورنیه هر دوکا را معادل دواکو دانسته است. سفرنامه تاورنیه، ص ۱۳۸ و چون هر پانزده اکو معادل یک

خود از ساروتقی صدراعظم - که به واسطه خواجه بودنش پیشکار مالی مادر شاه صفی نیز محسوب می‌شد - دریافت می‌نموده است.^(۱) یکی دیگر از زنان ثروتمند این دوره، مریم بیگم، عمه پدر شاه سلطان حسین بود، و به اندازه‌ای ثروتمند بود که شاه سلطان حسین، هنگامی که تصمیم گرفت به مسقط حمله کند و خزانه را تهی دید، از او درخواست کمک کرد و او نیز حاضر شد که مبلغ بیست هزار تومان به شاه کمک کند.^(۲)

عمده‌ترین هزینه‌های حرمسرا، مربوط به پرداخت مستمری‌های دایمی زنان و تأمین مخارج آنان بود. شاردن کمترین مبلغ مستمری^۳ زنان حرمسرا را ۲۵۰ فرانک^۴ (حدود ۵ تومان) و بیشترین مبلغ را ۱۳۰۰۰ کو (معادل ۲۰۰ تومان) و حد متعارف آن را ۲۵۰۰ لیور^۵ (معادل ۵۵ تومان) ذکر کرده است.^(۳) و بدیهی بود، چنان‌که بنا به دلایلی، یکی از زنان حرمسرا، مورد توجه و عنایت خاص شاه واقع می‌شد، مستمری‌اش نیز افزایش می‌یافت. علاوه بر این، به بستگان زنانی که از طبقه پایین جامعه بودند و نیز بستگان زنانی که از شاه، صاحب فرزند می‌شدند، مستمری‌های قابل توجهی پرداخت می‌شد.^(۴) همچنین هنگامی که شاه برخی از زنان را طلاق می‌داد و به عقد درباریانش در می‌آورد و به هنگام خروجشان از حرمسرا، جهیزیه‌ای کامل برای آنها تدارک می‌دید^(۵) درست همانند پدری که دخترش را روانه خانه بخت می‌کرد.

علاوه بر مستمری‌های زنان، پرداخت هزینه‌های آنان نیز به عهده شاه بود که عمده‌ترین آنها

→ تومان است، از این رو هر ۷/۵ دوکا را می‌توان معادل یک تومان دانست.

۱ - سفرنامه تاورنیه، ص ۵۰۰.

۲ - ر.ک: فلور، ویلم، بر افتادن صفویان و برآمدن محمود افغان، صص ۳۱ - ۳۰.

* - متأسفانه شاردن کمیت زمانی (روزانه - ماهیانه - سالیانه) مستمری‌ها را مشخص نکرده است. اما عقلانی به نظر می‌رسد که این مستمری‌ها همچون حقوق کارگزاران حکومت، ماهیانه پرداخت شده باشد.

*** - هر ۴۵ فرانک معادل یک تومان می‌شده است.

**** - هر ۴۵ لیور معادل ۱ تومان بوده است. ۳ - سفرنامه شاردن، ج ۴، ص ۱۳۱۵.

۴ - سفرنامه شاردن، ج ۵، ص ۱۷۱۸. ایضاً ج ۴، ص ۱۳۱۵.

۵ - دوسرسو، علل سقوط شاه سلطان حسین، ص ۶۷.

هزینه‌هایی بود که صرف خرید لباس، زینت‌آلات و وسایل آرایشی می‌شد، تا به وسیله آن بتوانند نظر شاه را به خود جلب کنند؛ چرا که به قول باستانی پاریزی «بانوان چون در دریای ناز و نعمت و تجمل و تفتن بی‌حد و حساب، پرورش یافته بودند، سراپای وجودشان وقف اطوار تصنعی و فئونی می‌شد که مقدمات لذت و شهوت را فراهم آورند، بدون این که به مخارج این وسایل وقعی نهند»^(۱)

یکی دیگر از مخارج عمده حرمسرا، هزینه‌هایی بوده که صرف خرید خواجه‌سرایان می‌شده است. شاردن تعداد خواجه‌سرایان شاه عباس دوم را حدود سه هزار نفر دانسته^(۲) و قیمت این خواجه‌سرایان را بین ۱۰۰۰ تا ۲۰۰۰ فرانک (۲۲ تا ۴۴ تومان) ذکر کرده است؛^(۳) که اگر میانگین این قیمت را در نظر بگیریم، با یک حساب ساده می‌بینیم که شاه عباس دوم تنها ۱۰۰ هزار تومان هزینه خرید خواجه‌سرایان نموده است. البته این رقم در زمان شاه سلطان حسین افزایش زیادی می‌یابد؛ چرا که هم به نسبت افزایش زنان شاه سلطان حسین، تعداد خواجه‌سرایانش با تعداد نگهبانانش برابر می‌نموده^(۴) - و هم قیمت خواجه‌سرایان افزایش می‌یابد؛ به طوری که دوسرسو میانگین قیمت هر خواجه را در این دوره، سه هزار لیور - معادل ۵۰ تومان) ذکر کرده است.^(۵)

در مجموع، هرچه به اواخر دوره صفویه، نزدیک می‌شویم، به موازات افزایش بی‌کفایتی و بی‌لیاقتی شاهان صفوی، هزینه‌های حرمسرا نیز، افزایش می‌یابد؛ به طوری که در دوره شاه سلطان حسین این هزینه به طرز عجیبی افزایش یافت. البته آماری از هزینه‌های حرمسرای شاه سلطان حسین در اختیار نداریم، اما می‌توانیم با توجه به قرائن، رقمی تقریبی برای آن در نظر بگیریم، دوسرسو، معتقد است هزینه‌های حرمسرا در دوره شاه سلطان حسین، به میزان سه برابر نسبت به دوره شاه سلیمان افزایش داشته است.^(۶) ما از میزان مخارج حرمسرای شاه سلیمان، آماری در دست نداریم. اما در مورد شاه عباس دوم این آمار را شاردن در اختیار ما قرار می‌دهد. او مخارج حرمسرای *شاه عباس دوم را چهار

۱ - باستانی پاریزی، محمدابراهیم، سیاست و اقتصاد عصر صفوی، ص ۲۱۶.

۲ - سفرنامه شاردن، ج ۴، ص ۱۳۳۲. ۳ - همان، ص ۱۳۳۱.

۴ - دوسرسو، علل سقوط شاه سلطان حسین، ص ۶۷.

۵ - همان، ص ۴۰. ۶ - همان، ص ۶۸.

* - باز هم شاردن مبنایی زمانی برای این بیان مخارج ذکر نکرده، اما قاعداً باید مخارج سالانه باشد.

میلیون اکو (معادل ۲۶۶۶۶۶ تومان) ذکر کرده است^(۱) و حال اگر ما افزایش هزینه‌های حرمسرای شاه سلطان حسین را - به میزان سه برابر - به همان مقیاس دوره شاه عباس دوم محاسبه کنیم - و حال آن که هزینه‌های حرمسرای شاه سلیمان بیشتر از شاه عباس دوم بوده - مبلغ هنگفت ۸۰۰ هزار تومان به دست می‌آید، که البته با این احتساب، رقم واقعی مخارج حرمسرای شاه سلطان حسین به مراتب بیشتر از این میزان بوده است.

افزایش هزینه‌های حرمسرا در دوره شاه سلطان حسین، به جز افزایش زنان و خواجه‌سرایان شاه، مربوط به عیاشی‌های گسترده و متنوع شاه سلطان حسین بوده که اشکال اغراق شده آن در کتاب رستم‌التواریخ ذکر شده است؛ چرا که شاه سلطان حسین به قول دوسرسو بزرگترین افتخار را در «تجمل بی‌پایان» حرمسرایش می‌دید.^(۲) و به همین دلیل نیز هزینه‌های زیادی را صرف برگزاری جشن‌ها و مراسم عروسی خود می‌کرد. آصف مخارج این عروسی‌ها را پانصد هزار تومان برآورده کرده است.^(۳)

یکی دیگر از هزینه‌های سرسام‌آور حرمسرا در دوره شاه سلطان حسین سفرهایی بود که اهل حرم و دربار، هرچندگاه یک بار به شهرهای مذهبی، انجام می‌دادند. مستوفی در این مورد می‌نویسد: «بسیاری از خواجه‌سرایان و اهل حرم در ایام سلطنت آن حضرت به زیارت کعبه معظمه و عتبات عالیات و مشهد مقدس مشرف شده به هم چشمی یکدیگر هر یک مبلغ‌های کلی، اخراجات اسفار مزبور نموده...»^(۴) خاتون‌آبادی مخارج یکی از این سفرها را که در سال ۱۱۱۵ ه. ق. به کربلای معلی صورت گرفت، قریب به صد هزار تومان می‌داند.^(۵) یکی دیگر از این سفرها که به‌طور دسته‌جمعی انجام شد، سفری بود که در سال ۱۷۰۶ م / ۱۱۱۷ ه. ق. شاه سلطان حسین در معیت حرمسرا، درباریان، بزرگان کشور و نگهبانانش - که بالغ بر شصت

۱ - سفرنامه شاردن، ج ۳، ص ۱۳۰۴. ۲ - دوسرسو، علل سقوط شاه سلطان حسین، ص ۶۷.

۳ - ر.ک: آصف، محمدهاشم، رستم‌التواریخ، ص ۸۳.

۴ - مستوفی، محمدمحسن، زبدة التواریخ، ص ۱۱۵.

۵ - ر.ک: حسینی خاتون‌آبادی، سیدعبدالحسین، وقایع السنین و الاعوام، به تصحیح محمدباقر بهبودی،

کتابفروشی اسلامیة، تهران، ۱۳۵۲، ص ۵۵۳.

هزار نفر می‌شد - به مشهد مقدس انجام داد. مخارج این سفر که به قول نوایی نصف آن کفاف لشکرکشی به قندهار را جهت سرکوب شورش افاغنه می‌داد؛^(۱) هزینه‌ای را بر اقتصاد کشور تحمیل کرد که نه تنها سبب خالی شدن خزانه شد، بلکه بار مالیات‌های جدید و سنگینی را نیز بر دوش رعایای ولایاتی که شاه از آنها عبور می‌کرد، گذاشت.^(۲)

تأسف‌بارتر آن که این ولخرجی‌ها و ریخت و پاش‌ها در شرایطی صورت می‌گرفت که به دلیل نابسامانی و آشفتگی اوضاع کشور، درآمد مملکت نیز رو به نقصان گذاشته بود. اشرفیان معتقد است که درآمد ۱۵ میلیونی دولت صفوی در اواخر این دوره به زحمت به ۶ میلیون تومان می‌رسیده است^(۳) و این در حالی است که مؤلف رستم‌التواریخ خوش‌خیالانه معتقد است که شاه سلطان حسین از خزانه عمومی مملکت مبلغی برداشت نمی‌نموده است.^(۴)

۱ - نوایی، عبدالحسین، اسناد و مکاتبات سیاسی از سال ۱۱۰۵ تا ۱۱۳۵ هجری، ص ۳.

۲ - هولت، پی‌ام، لمبتون، آن. ک. سی، تاریخ اسلام، ص ۵۵۱.

۳ - اشرفیان، ک. ز. آرونوا، م. ر. دولت نادرشاه افشار، ترجمه حمیدامین، انتشارات شبگیر، تهران، ۲۵۳۶، چاپ

دوم، ص ۵۵. ۴ - رک: آصف، محمدهاشم، رستم‌التواریخ، ص ۸۴.

فصل سوم - تأثیرات تربیتی حرمسرا بر ولیعهد

همانگونه که در بخش سوم اشاره شد، شاه عباس اول در اثر سوءظن شدیدی که نسبت به شاهزادگان صفوی داشت، نحوه آموزش و پرورش آنان را دگرگون کرد و بر خلاف رسم معهود، آنها را در حرمسرا محبوس ساخت و به طور کل از تماس و ارتباط آنان با محیط خارج از حرم جلوگیری کرد. اگرچه شاه عباس اول با اعمال این سیاست، به هدف خود که جلوگیری از شورش شاهزادگان علیه حکومت مرکزی بود، نایل آمد اما ناخواسته یکی از ارکان اصلی سقوط صفویه را بنیان گذاشت. در این فصل برآنیم تا به اختصار به عمده‌ترین تأثیرات مخرب پرورش شاهزادگان و به خصوص ولیعهد در حرمسرا اشاره کنیم.

۱ - رکود جسمی و فکری شاهزادگان :

شاهان صفوی برای آن که شاهزادگان را از تحرک و تفکر بیاندازند، به انحاء مختلف می‌کوشیدند تا آنان را در یک رکود جسمی و جمود فکری نگه دارند. از این رو در اولین گام با ایجاد محدودیت‌های گوناگون موجبات ضعف جسمانی شاهزادگان را فراهم می‌آوردند. این محدودیت‌ها به خصوص در مورد ولیعهد با شدت بیشتری اعمال می‌شد. به گفته کمپفر، ولیعهد هیچ وسیله و امکاناتی برای پرداختن به تربیت قوای بدنی خویش در اختیار نداشت و حتی او را از اسب‌سواری نیز محروم می‌نمودند.^(۱) سپس در گام بعدی، ولیعهد را به سمت شهوترانی و عیاشی هدایت می‌نمودند. یکی از ترفندهای شاهان صفوی برای نیل به این منظور استفاده از مواد تخریرکننده‌ای نظیر فلونیا^۲ و شربتی به نام کوکنار^۳ بود. کمپفر در مورد تأثیراتی که نوشیدن این شربت بر روح و روان آدمی

۱ - سفرنامه کمپفر، ص ۲۷. * - حبه معطر شده تریاک.

** - شربتی است که از شکوفه‌های معطر، پوسته خشخاش و قند تهیه می‌شده است.

می‌گذارد چنین می‌نویسد: «خاصیت این شربت در آن است که پس از خوردن، مغز را از تصورات و خیالات خوش می‌آکند و در عین حال قوای شهوی را تحریک می‌کند. اما چه داروی لعنتی و نکبت‌باری است این کوکنار! ساعتی چند از خوردن این دارو نگذشته، آثارش زایل می‌گردد و حالت افسردگی و تشویش جای آن را می‌گیرد. استعمال مکرر کوکنار، آدمی را به ضعف و کاهش تن، کندذهنی و بی‌اعتنایی به هرچه بزرگ و سترگ است دچار می‌کند و سرانجام به تیرگی مطلق روح منجر می‌گردد.»^(۱) با توجه به همین خواص بود که شاه عباس اول، به گفته تاورنیه، سام میرزا ولیعهد خود را وادار به استعمال این مواد می‌کرد.^(۲)

سوق یافتن ولیعهد به سمت عیاشی و شهوت‌رانی، از یک طرف موجبات ضعف قوای جسمانی و پیری زودرس و در نهایت مرگ زودرس آنها را سبب می‌شد* و از طرف دیگر موجب غفلت و بی‌توجهی و دلزدگی ولیعهد، نسبت به امور کشورداری می‌شد؛** از این رو هنگامی که به سلطنت دست می‌یافت، خود یک‌سره غرق عیاشی و میگساری می‌شد و امور حکومت را به اطرافیان و اگزار می‌کرد و ذهن خود را با مسایل پیچیده حکومتی درگیر نمی‌کرد. لذا به گفته کمپفر «آشنا کردن ذهن شاه با مطلبی مهم و پیچیده، خطرناک‌ترین کارهاست و هیچ کس به رغبت تن به قبول چنین مسئولیتی نمی‌دهد.»^(۳) مهم‌ترین تبعاتی که این امر به دنبال داشت نیز رواج چاپلوسی و تملق در دربار و واگذاری امور کشور به افراد بی‌لیاقت بود. شاردن در این مورد می‌نویسد: «... این شاهزادگان وقتی به پادشاهی می‌رسند، چنین می‌نمایند که بناگاه از فراز ایرها بر زمین فرود آمده‌اند. همین که چشم خود را می‌گشایند از بخت بد محصور گروهی خوارمایگان سرد نفس، بیمار دل و متملق می‌شوند که وی را

۱ - همان، ص ۲۹.

۲ - سفرنامه تاورنیه، ص ۴۹۸.

* به همین دلیل است که جانشینان شاه عباس اول اکثراً جوان مرگ می‌شدند؛ به طوری که شاه صفی در سن ۳۲ سالگی، شاه عباس دوم در ۳۴ سالگی و شاه سلیمان در ۴۷ سالگی درگذشتند.

** برای نمونه دوسرسو می‌نویسد که: بعد از آن که صفی میرزا به ولیعهدی شاه سلطان حسین برگزیده شد و از حرم بیرون آورده شد تا به نیابت از طرف شاه امور کشور را اداره کند، بعد از سه هفته چنان از مسؤولیت‌های خود خسته و دلزده شد که به بهانه سردرد و بیماری به حرمسرا برگشت. ر.ک: دوسرسو، علل سقوط سلطان

حسین، ص ۳۵.

۳ - سفرنامه کمپفر، ص ۳۵.

چون بت می‌ستایند، زشت‌کاری‌هایش را هنر می‌نمایند و آفرین می‌گویند. بنابراین شگفت نیست که چرا افکار و اعمالشان موافق عقل و تدبیر نیست. بزرگترین عیshan این است که قدر و ارزش فضیلت و لیاقت و کفایت را نمی‌شناسند و بی‌آن‌که پی به اهمیت کارهای گران ببرند، آنها را به افراد نااهل و ناسزاوار واگذار می‌کنند.^(۱)

۲ - سفاکی و قساوت ولیعهد بعد از رسیدن به سلطنت :

شاهان صفوی بعد از شاه عباس اول - به جز شاه سلطان حسین که طبعی ملایم داشت - شاهانی سفاک و خونریز محسوب می‌شدند که در بخش‌های پیشین با پاره‌ای از اعمال جنون‌آمیز و قساوت‌بار آنها آشنا شدیم. شاید در وهله اول دور ماندن شاهزادگان را از آغوش پر مهر و محبت مادری،^{*} بتوان دلیل پیدایش این خصوصیت در جانشینان شاه عباس اول دانست، چرا که اکثر سفاکان تاریخ همچون هیتلر و استالین از این فیض محروم بوده‌اند.^(۲) اما این دلیل به تنهایی کافی به نظر نمی‌رسد، چرا که شاهزادگان دوره اول صفویه نیز در کودکی از کانون خانواده جدا می‌شدند و به ایالات فرستاده می‌شدند تا تحت نظارت للگان قزلباش با فنون کشورداری و کشورگشایی آشنا شوند. به نظر می‌رسد علت اساسی این امر در پرورش زنانه شاهزادگان در حرمرسا نهفته باشد؛ چرا که این امر موجب می‌شد آنان از هیمنه و نفوذ کلام شاهان پرورش یافته در ایالات برخوردار نشوند؛ در نتیجه سعی می‌کردند تا از طریق دست زدن به خشونت و سفاکی، این نقطه ضعف خود را به نحوی جبران کنند و به تعبیر سرجان مالکم این پادشاهان در «سفک دماء و سلب ارواح پیروی عجز و جبن» خود می‌کرده‌اند.^(۳)

۱ - سفرنامه شاردن، ج ۳، ص ۱۱۶۳.

* - شاهزادگان صفوی معمولاً از سنین هفت سالگی از مادرشان جدا می‌شدند و تحت سرپرستی خواجه‌سرایان، آموزش می‌دیدند. برای آگاهی بیشتر به فصل اول از بخش سوم این کتاب رجوع کنید.

۲ - ر.ک: هاشمی رکاوندی، مقدمه‌ای بر روان‌شناسی زن، صص ۵۹ - ۵۷.

۳ - مالکم، سرجان، تاریخ ایران، ج ۱، ص ۲۷۶.

۳- به سلطنت رسیدن شاهزادگان بی‌کفایت و نالایق :

به عنوان آخرین تأثیر پرورش شاهزادگان در حرمسرا، می‌توان از افزایش نفوذ زنان و خواجه‌سرایان در شاه‌یاد کرد. رودی‌ماته زمینه‌های پیدایش این نفوذ را چنین بیان کرده است. «گوشه دنج حرم که شاه آینده در آنجا رشد و نمو می‌کرد، پیوندهایی را میان او و زنان و خواجه‌سرایان گرد او به وجود آورد. همین پیوندها پس از جلوس شاه به نوعی امتیاز تبدیل می‌شد و به نفوذ در دستگاه حکومتی انجامید.»^(۱) این نفوذ حاصل آمده در شاه، به خصوص در زمینه تعیین ولیعهد بسیار زیانبار بود؛ چراکه منافع و سلايق اهل حرم و همیمانان درباری آنان، ایجاب می‌نمود تا زمام امور حکومت در دستان شخصی بی‌کفایت و نالایق قرار گیرد. این امر به خوبی در مورد گزینش شاه سلطان حسین و شاه تهماسب‌ثانی به سلطنت، به چشم می‌خورد. لاکهارت نیز یکی از دلایل برکناری محمود میرزا را از مقام ولایتعهدی شاه سلطان حسین، مخالفت و کارشکنی‌های خواجه‌سرایان و درباریانی نظیر حکیم‌باشی و ملاباشی می‌داند، چراکه اینان رگه‌هایی از لیاقت و کاردانی را در وجود این شاهزاده دیده بودند؛ اما تهماسب میرزا، درست واجد خصوصیات پدرش بود و آلت دست خوبی برای آنان محسوب می‌شد.^(۲)

۱- «ثبات و بی‌ثباتی دستگاه دیوانی ایران در اواخر قرن هفدهم»، رودی‌ماته، ص ۷۷.

۲- ر.ک: لاکهارت، لارنسر، انقراض سلسله صفویه...، صص ۱۸۰ - ۱۷۰.

سخن پایانی



سخن پایانی

در بررسی روند تأثیرگذاری زنان و خواجه‌سرایان حرمسرا بر ساختار سیاسی حکومت صفویه، چند دوره را می‌توان لحاظ نمود.

نخست دوران سلطنت شاه اسماعیل و شاه تهماسب که می‌توان آن را دوره «سکون حرمسرا» به شمار آورد؛ چرا که اشتغالات فراوان این دو، در عرصه داخلی و خارجی، مجال چندانی را برای قدرت‌نمایی در اختیار اهل حرم قرار نمی‌داده است.

سپس دوره کوتاه فترت بین مرگ شاه تهماسب و سلطنت شاه اسماعیل دوم و همچنین دوره کوتاه مدت فترت میان مرگ شاه اسماعیل دوم و سلطنت شاه محمد خدابنده و نیز سال‌های آغازین حکومت شاه محمد خدابنده را - که طی آن پریخان خانم و مهدعلیا به اعمال نفوذ آشکار و مستقیم خود در امور حکومتی دست می‌زدند - می‌توان دوره اقتدار زنان خاندان سلطنتی به شمار آورد. تا این دوره سخن چندانی از خواجه‌سرایان در میان نیست.

در دوره حکومت شاه عباس اول، اگرچه او با اقدامات خویش، حکومت صفویه را به اوج ترقی و تعالی خویش رسانید، اما نباید از این نکته غافل ماند که اقدام او در الزام شاهزادگان به تربیت در سایه حرم، و سعی در دور نگه داشتن آنها از امور مملکت - که ناشی از سوءظن شدید او نسبت به آنها و تا حدودی مبتنی بر تجربه شخصی حاصل از سال‌های کودکی خود او بود - شاهزادگان را نالایق و فاقد صفات لازم برای اداره مملکت بار آورد؛ ضمن آن که واگذاری سرپرستی شاهزادگان به خواجه‌سرایان که تا این زمان نقش چندانی در حکومت صفویه نداشتند، خواجه‌سرایان را وارد معادلات قدرت این دوره گردانید. همچنین محدودیت‌هایی که شاه عباس برای زنان حرمش - نسبت به دوران قبل از خود - اعمال نمود، موجب شکل‌گیری نوعی «کانون پنهان قدرت» در داخل حرمسرا گردید؛ که البته در دوره شاه عباس اول، به لحاظ اقتدار شخص شاه، چندان محسوس نمی‌نمود.

این «کانون پنهان قدرت»، اگرچه در دوره شاه صفی و شاه عباس دوم - به دلیل دائم‌الخمر بودن و تندمزاجی‌شان - مقهور رفتار خشن این شاهان شد، اما موفق گردید تا از طریق ساروتقی - صدراعظم

اخته این دو پادشاه که محدودیتی در رفت و آمد به حرمرسا نداشت - و سایر خواجه‌سرایان به خواسته‌های خود، جامه عمل بپوشاند؛ به خصوص آن که با تبدیل گسترده املاک دولتی به خاصه، ثروت سرشاری نیز نصیب ملکه مادر و سایر زنان خاندان سلطنتی و نیز زنان سوگلی شاه - که از عوامل اصلی این کانون قدرت محسوب می‌شدند - شده بود. خواجه‌سرایان نیز که از عوامل اجرایی این کانون قدرت محسوب می‌شدند با دستیابی به مناصب مالی و سوءاستفاده‌هایی که از این رهگذر می‌نمودند، موجبات انتفاع نامشروع خود را از ثروت امکان‌پذیر ساختند. توأم شدن ثروت با قدرت پنهان «اهل حرم» پیامد زیانباری برای حکومت صفوی به دنبال آورد که همانا فاسد شدن دستگاهی بود، که شاه سلیمان و شاه سلطان حسین را در خود پرورش داده و به سلطنت برگزیده بود.

نقش خواجه‌سرایان در انتخاب شاه سلیمان به سلطنت، شخصیت کاریزماتیک مادر شاه سلیمان و از همه مؤثرتر اقامت طولانی و بی‌سابقه شاه سلیمان در حرمرسا، موجب انسجام و اقتدار بیشتر این کانون قدرت نهفته، در دربار صفویه شد؛ که ما آن را به وضوح در تشکیل شورای غیررسمی حرمرسا - در اواخر سلطنت شاه سلیمان - مشاهده می‌کنیم.

اعضای این شورا که در واقع ارباب مطلق حکومت محسوب می‌شدند و در اموری چون اداره ارتش، هدایت سیاست خارجی و انتصاب افراد به مشاغل حساس، رأی نهایی را صادر می‌نمودند؛ با انتخاب شاه سلطان حسین به سلطنت و سوق دادن او به سمت عیاشی و میگساری، به موفقیت بزرگی نایل آمدند؛ چرا که شاه سلطان حسین به دلیل شخصیت نرم خویش، خیلی زود تحت تأثیر نفوذ اختاپوسی آنان قرار گرفته، زمام امور کشور را به آنان واگذار کرد و خود یک‌سره، غرق در عشرت‌ورزی‌های حرمرسا شد. در خاتمه باید این نکته را خاطر نشان کرد، که اگرچه نرم‌خویی و زنبارگی شاه سلطان حسین، راه را بر مداخلات همه جانبه اهل حرم - در امور مربوط به حکومت - هموار و در نتیجه روند انقراض این سلسله را تسریع بخشید، اما با این وجود، نمی‌توان تمام تقصیرات را متوجه شخص او دانست؛ بلکه مقصر اصلی را، باید نظام و مجموعه‌ای که شاه سلطان حسین و اسلافش را به عنوان ولیعهد پرورش داده و زمام امور حکومت را در کف بی‌کفایت آنان قرار داده بود؛ قلمداد نمود.

از لحاظ اجتماعی نیز حرمرسا، منشاء آسیب‌های اجتماعی و تربیتی - روانی بود، که بر پیکره جامعه عصر صفوی و روح و روان زنان حرمرسا و شاهزادگان این دوره وارد آمده بود؛ ضمن آن که نباید از تأثیرات مخرب حرمرسا بر اقتصاد دوره صفویه غافل ماند.

کتاب نامه



کتاب نامه

۱ - نسخ خطی :

- ۱ - حسینی، ابوالمفاخر بن فضل ا...، **تاریخ شاه صفی**، نسخه خطی به شماره ۲۳۳۹ موجود در کتابخانه عمومی حضرت آیت ا... العظمی مرعشی نجفی، قم.
- ۲ - حسینی گنابادی میرزاییک، **روضة الصفویه**، نسخه خطی به شماره ۱۷۳، موجود در کتابخانه دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه فردوسی مشهد.
- ۳ - گمنام، **لب التاریخ**، نسخه خطی به شماره ۹۵۹۶ موجود در کتابخانه آستان قدس رضوی مشهد.

۲ - کتاب های چاپی :

الف - منابع :

- ۱ - آصف (رستم الحکما)، محمد هاشم، **رستم التواریخ**، به تصحیح و تحشیه محمد مشیری، بی نا، تهران، ۱۳۵۲، چاپ دوم.
- ۲ - ابدال پیرزاده زاهدی، شیخ حسین، **سلسلة النسب صفویه**، انتشارات ایرانشهر، برلین، ۱۳۴۳.
- ۳ - ابن بزاز اردبیلی، **صفوة الصفاء**، به تصحیح غلامرضا طباطبایی مجد، نشر مصحح، اردبیل، ۱۳۷۳.
- ۴ - اصفهانی، محمد معصوم بن خواجگی، **خلاصة السیر**، به کوشش ایرج افشار، انتشارات علمی، تهران، ۱۳۶۸.
- ۵ - الاصفهانی، محمد مهدی بن محمدرضا، **نصف جهان فی تعریف الاصفهان**، به تصحیح و تحشیه دکتر منوچهر ستوده، نشر امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۸، چاپ دوم.
- ۶ - افوشته ای نظری، محمود بن هدایت ا...، **نقاوة الاثار فی ذکر الاخیار**، به اهتمام دکتر احسان اشراقی، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۷۳، چاپ دوم.
- ۷ - اوین، ژان، **گزارش سفیر کشور پرتغال در دربار شاه سلطان حسین صفوی**، ترجمه پروین حکمت، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۵۷.
- ۸ - بدلیسی، امیرشرف خان، **شرفنامه**، با مقدمه و تعلیقات محمد عباسی، مؤسسه مطبوعاتی علمی، تهران، ۱۳۴۳.
- ۹ - بیات، اوروج بیگ، **دون ژوان ایرانی**، با حواشی و یادداشت های گئی لسترنج، ترجمه مسعود

- رجب‌نیا، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، ۱۳۳۸.
- ۱۰ - پورگشتال، هامر، **تاریخ امپراطوری عثمانی**، ترجمه میرزا زکی علی‌آبادی، به اهتمام جمشید کیان‌فر، انتشارات زرین، تهران، ۱۳۶۷، ج ۲.
- ۱۱ - **تاریخ ملاکمال**، به تصحیح ابراهیم دهگان، بی نا، اراک، ۱۳۳۴.
- ۱۲ - ترکمان، اسکندریگ، **تاریخ عالم‌آرای عباسی**، به تصحیح دکتر محمد اسماعیل رضوانی، انتشارات دنیای کتاب، تهران، ۱۳۷۷، مجلدات سه‌گانه.
- ۱۳ - ترکمان، اسکندریگ و مورخ، محمد یوسف، **ذیل تاریخ عالم‌آرای عباسی**، به تصحیح سهیلی خوانساری، کتابفروشی اسلامی، تهران، ۱۳۱۷.
- ۱۴ - جعفریان، رسول (مصحح و مؤلف)، **علل براق‌تادن صفویان**، به انضمام منظومه «مکافات‌نامه»، مرکز چاپ و نشر سازمان تبلیغات اسلامی، تهران، ۱۳۷۲.
- ۱۵ - جوزجانی، ابوعمرو منهاج‌الدین عثمان، **طبقات ناصری**، به تصحیح عبدالحی حبیبی، بی نا، کابل، ۱۳۲۹، ج ۱.
- ۱۶ - حسینی استرآبادی، سیدحسن‌بن مرتضی، **از شیخ صفی تا شاه صفی**، به اهتمام دکتر احسان اشراقی، انتشارات علمی، تهران، ۱۳۶۶، چاپ دوم.
- ۱۷ - حسینی خاتون‌آبادی، سیدعبدالحسین، **وقایع السنین و الاعوام**، به تصحیح محمدباقر بهبودی، کتابفروشی اسلامی، تهران، ۱۳۵۲.
- ۱۸ - حسینی قمی، قاضی احمدبن شرف‌الدین الحسین، **خلاصة التواریخ**، به تصحیح دکتر احسان اشراقی، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۶۳، ج ۱ و ۲.
- ۱۹ - **خاطرات کلنل کاساکوفسکی**، ترجمه عباسقلی جلی، انتشارات سیمرغ، تهران، ۲۵۳۵، چاپ دوم.
- ۲۰ - خواندمیر، امیرمحمود، **تاریخ شاه اسماعیل و شاه تهماسب صفوی**، ذیل تاریخ حبیب‌السیر، به تصحیح و تحشیه دکتر محمدعلی جراحی، نشر گستره، تهران، ۱۳۷۰.
- ۲۱ - دوسرسو، **علل سقوط شاه سلطان حسین**، ترجمه دکتر ولی‌الله شادان، انتشارات کتاب‌سرا، تهران، ۱۳۶۴.
- ۲۲ - **دیوان محتشم کاشانی**، به کوشش مهرعلی گرگانی، کتابفروشی محمودی، تهران، ۱۳۴۴.
- ۲۳ - روملو، حسن‌بیگ، **احسن التواریخ**، به تصحیح دکتر عبدالحسین نوایی، انتشارات بابک، تهران، ۱۳۵۷.
- ۲۴ - **سفرنامه آدام اولتاریوس**، ترجمه مهندس حسین کردبچه، انتشارات کتاب برای همه، تهران،

۱۳۶۹، ج ۲.

۲۵ - **سفرنامه برادران شرلی**، ترجمه آوانس، به کوشش علی دهباشی، انتشارات نگاه، تهران،

۱۳۶۲.

۲۶ - **سفرنامه پیتر و دلاواله**، ترجمه شعاع‌الدین شفا، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، ۱۳۴۸.

۲۷ - **سفرنامه تاورنیه**، ترجمه ابوتراب نوری، با تصحیح و تجدیدنظر دکتر حمید شیرانی، کتابخانه

سنایی، تهران، ۱۳۶۹، چاپ چهارم.

۲۸ - **سفرنامه سانسون**، ترجمه دکتر تقی تفضلی، انتشارات ابن سینا، تهران، ۱۳۶۴.

۲۹ - **سفرنامه شاردن**، ترجمه اقبال یغمایی، انتشارات توس، تهران، ۷۵ - ۷۲، مجلدات پنج‌گانه.

۳۰ - **سیاحت‌نامه شاردن**، ترجمه محمد عباسی، انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۴۵، ج ۸.

۳۱ - **سفرنامه فیگوتروا**، ترجمه غلامرضا سمیعی، نشر نو، تهران، ۱۳۶۳.

۳۲ - **سفرنامه کاتف**، ترجمه محمدصادق همایون‌فر، انتشارات کتابخانه ملی، تهران، ۲۵۳۶.

۳۳ - **سفرنامه کارری**، ترجمه دکتر عباس نخجوانی و عبدالعلی کارنگ، اداره کل فرهنگ و هنر

آذربایجان شرقی، تبریز، ۱۳۴۸.

۳۴ - **سفرنامه کمپفر**، ترجمه کیکاووس جهانداری، انتشارات خوارزمی، تهران، ۱۳۶۳، چاپ سوم.

۳۵ - **سفرنامه کروسینسکی**، ترجمه عبدالرزاق دنبلی (مفتون)، به تصحیح دکتر مریم

میراحمدی، انتشارات توس، تهران، ۱۳۶۳.

۳۶ - **سفرنامه‌های ونیزیان در ایران**، ترجمه دکتر منوچهر امیری، نشر خوارزمی، تهران، ۱۳۴۹.

۳۷ - **غفاری کاشانی، احمد، تاریخ جهان‌آرد**، به اهتمام استاد مجتبی مینوی، کتابفروشی حافظ، تهران،

۱۳۴۳.

۳۸ - _____، **تاریخ نگارستان**، به تصحیح مرتضی مدرس گیلانی، کتابفروشی حافظ، تهران،

بی تا.

۳۹ - **فلور، ویلم (ترجمه و نگارش)، اولین سفرای ایران و هلند**، به کوشش داریوش مجلسی و دکتر

حسین ابوترایان، کتابخانه طهوری، تهران، ۱۳۵۶.

۴۰ - _____، **بر افتادن صفویان و برآمدن محمود افغان**، ترجمه ابوالقاسم سرّی، انتشارات

توس، تهران، ۱۳۶۵.

۴۱ - **فن دریابل، ژرژ تکتاندر، ایترپرسیکوم**، گزارش سفارتی به دربار شاه عباس اول، ترجمه محمود

تفضلی، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۵۱.

۴۲ - **فومنی، عبدالفتاح، تاریخ گیلان**، به تصحیح عطاء... تدّین، کتابفروشی فروغی، تهران، ۱۳۵۳.

- ۴۳ - قزوینی، ابوالحسن، **فوائد الصفویه**، به تصحیح و مقدمه و تحشیه دکتر مریم میراحمدی، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، تهران، ۱۳۶۷.
- ۴۴ - کتبی، محمود، **تاریخ آل مظفر**، به اهتمام و تحشیه دکتر عبدالحسین نوایی، نشر امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۴، چاپ دوم.
- ۴۵ - گرس، ایون، **سفیر زیبا**، سرگذشت و سفرنامه فرستاده فرانسه در دربار شاه سلطان حسین صفوی، ترجمه علی اصغر سعیدی، انتشارات تهران، تهران، ۱۳۷۲، چاپ دوم.
- ۴۶ - گمنام، **عالم آرای شاه اسماعیل**، با مقدمه و تصحیح و تعلیق اصغر منتظر صاحب، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، ۱۳۵۰.
- ۴۷ - _____، **عالم آرای شاه تهماسب**، به کوشش ایرج افشار، انتشارات دنیای کتاب، تهران، ۱۳۷۰.
- ۴۸ - _____، **عالم آرای صفوی**، به کوشش یدالله شکری، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۵۰.
- ۴۹ - _____، **جهانگشای خاقان**، به کوشش دکتر ... دتامضطر، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، اسلام آباد، ۱۹۸۶ م / ۱۳۶۴ ش.
- ۵۰ - گیلانتر، پطرس دی سرکیس، **سقوط اصفهان**، با حواشی و تعلیقات دکتر لارنس لاکهارت، ترجمه محمدمهریار، کتابفروشی شهریار، اصفهان، ۱۳۴۴.
- ۵۱ - مالکم، سرجان **تاریخ ایران**، ترجمه میرزا حیرت، دنیای کتاب، تهران، ۱۳۶۲، ج ۱.
- ۵۲ - مرعشی صفوی، میرزا محمدخلیل، **مجمع التواریخ**، به تصحیح و اهتمام عباس اقبال، کتابخانه سنایی و طهوری، تهران، ۱۳۶۲.
- ۵۳ - مستوفی، محمدمحسن، **زبدة التواریخ**، به کوشش بهرام گودرزی، انتشارات بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار یزدی، تهران، ۱۳۷۵.
- ۵۴ - مشیزی، میر محمدسعید، **تذکره صفویه کرمان**، به تصحیح و تحشیه دکتر محمدابراهیم باستانی پاریزی، نشر علم، تهران، ۱۳۶۹.
- ۵۵ - منجم، ملاجلال الدین، **تاریخ عباسی یاروزنامه ملاجلال**، به کوشش سیف الله وحیدنیا، انتشارات وحید، تهران، ۱۳۶۶.
- ۵۶ - میرزا سمیع، **تذکره الملوک**، به کوشش دکتر محمد دبیرسیاقی، نشر امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۸، چاپ دوم.
- ۵۷ - نصیری، محمدابراهیم بن زین العابدین، **دستور شهریاران**، به کوشش محمد نادر نصیری مقدم،

- انتشارات بنیاد موقوفات دکتر افشار یزدی، تهران، ۱۳۷۳.
- ۵۸ - نصیری، میرزا علی نقی، **القاب و مواجب دوره سلاطین صفویه**، به تصحیح دکتر یوسف رحیم‌لو، انتشارات دانشگاه فردوسی مشهد، ۱۳۷۲.
- ۵۹ - نویدی شیرازی (عبدی بیگ)، **خواجه زین العابدین علی، تکملة الاخبار**، با مقدمه و تصحیح و تعلیقات دکتر عبدالحسین نوابی، نشر نی، تهران، ۱۳۶۹.
- ۶۰ - واله اصفهانی، محمدیوسف، **خلد برین**، به کوشش میرهاشم محدث، انتشارات بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار یزدی، تهران، ۱۳۷۲.
- ۶۱ - وحید قزوینی محمدطاهر، **عباسنامه**، به تصحیح و تحشیه ابراهیم دهگان، کتابفروشی داوودی، اراک، ۱۳۲۹.
- ۶۲ - هدایت، رضاقلی خان، **تاریخ روضة الصفای ناصری**، کتابفروشی خیام و پیروز، قم، ۱۳۳۹، ج ۸.
- ۶۳ - هروdot، تواریخ، ترجمه ع، وحید مازندرانی، انتشارات دنیای کتاب، تهران، ۱۳۶۸، چاپ دوم.
- ۶۴ - هنوی، جونس، **هجوم افغان و زوال دولت صفوی**، ترجمه دکتر اسماعیل دولتشاهی، انتشارات یزدان، تهران، ۱۳۶۸.

ب - تحقیقات :

- ۱ - آزاد، حسن، **پشت پرده‌های حرمسرا**، انتشارات انزلی، ارومیه، ۱۳۷۷، چاپ هشتم.
- ۲ - احرار، احمد، **اژدها**، انتشارات شباویز، تهران، ۱۳۶۷، ج ۱.
- ۳ - _____، **بهار و خون و افیون**، انتشارات شباویز، تهران، ۱۳۶۵، ج ۲.
- ۴ - اشرفیان، ک.ک. ر، آرونوا، م. ر، **دولت نادرشاه افشار**، ترجمه حمید امین، انتشارات شبگیر، تهران، ۲۵۳۶، چاپ دوم.
- ۵ - افراسیابی، بهرام، **خورشید عالی‌قاپو**، انتشارات حمید، تهران، ۱۳۷۶.
- ۶ - اقبال، عباس، **تاریخ مفصل ایران**، از استیلای مغول تا اعلان مشروطیت، انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۵۶، ج ۱.
- ۷ - اوزون چارشی‌لی، اسماعیل حق، **تاریخ عثمانی**، ترجمه دکتر ایرج نوبخت، مؤسسه کیهان، تهران، ۱۳۶۹، ج ۲.
- ۸ - اومستد، ا. ت، **تاریخ شاهنشاهی هخامنشی**، ترجمه دکتر محمد مقدم، انتشارات امیرکبیر، تهران،

۱۳۵۷.

۹ - بارتلمه، کریستیان، **زن در حقوق ساسانی**، ترجمه دکتر ناصرالدین صاحب الزمانی، بنگاه مطبوعاتی عطایی، تهران، ۱۳۳۷.

۱۰ - باستانی پاریزی، محمدابراهیم، **سیاست و اقتصاد عصر صفوی**، انتشارات صفی علیشاه، تهران، ۱۳۶۷، چاپ چهارم.

۱۱ - براهنی، رضا، **تاریخ مذکر**، نشر اول، تهران، ۱۳۶۲.

۱۲ - بوسه، هریرت، **پژوهشی در تشکیلات دیوان اسلامی**، ترجمه دکتر غلامرضا ورهرام، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، تهران، ۱۳۶۷.

۱۳ - بویل، جی. آ، **تاریخ ایران کمبریج**، ترجمه حسن انوشه، انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۶، ج ۵.

۱۴ - بیات، عزیزا...، **شناسایی منابع و مآخذ تاریخ ایران**، انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۷۴، ج ۲.

۱۵ - بیانی، شیرین، **زن در ایران عصر مغول**، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۵۱.

۱۶ - پارسادوست، منوچهر، **شاه اسماعیل ا.ب**، شرکت سهامی انتشار، تهران، ۱۳۵۷.

۱۷ - پارسای، فرخ‌رو - آهی، هما - طالقانی، ملکه، **زن در ایران باستان**، جمعیت زنان دانشگاهی ایران، تهران، ۱۳۴۶.

۱۸ - پرنیا، حسن، **ایران باستان**، انتشارات دنیای کتاب، تهران، ۱۳۷۰، چاپ پنجم، ج ۲ و ۳.

۱۹ - تین، آر. ان، **بیماری‌های مقاربتی**، ترجمه دکتر محمد مهدی آل محمد، نشر مترجم، تهران، ۱۳۶۳.

۲۰ - ثابتیان، ذبیح‌ا...، **اسناد و نامه‌های تاریخی و اجتماعی دوره صفویه**، کتابخانه ابن سینا، تهران، ۱۳۴۳.

۲۱ - حجازی، بنفشه، **زن به ظن تاریخ**، نشر سهراب، تهران، ۱۳۷۰.

۲۲ - دفتر پژوهش‌های فرهنگی، **حیات اجتماعی زن در تاریخ ایران**، انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۹، ج ۱.

۲۳ - دلریش، بشری، **زن در دوره قاجار**، انتشارات حوزه هنری سازمان تبلیغات اسلامی، تهران، ۱۳۷۶.

۲۴ - دورانت، ویل، **لذات فلسفه**، ترجمه عباس زریاب، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۷۷، چاپ یازدهم.

۲۵ - دیاکونوف، ا. م، **تاریخ ماد**، ترجمه کریم کشاورز، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۷۱، چاپ سوم.

- ۲۶ - راوندی، مرتضی، **تاریخ اجتماعی ایران**، انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۵۷، ج ۳.
- ۲۷ - _____، **تاریخ اجتماعی ایران**، نشر مؤلف، تهران، ۱۳۶۸، ج ۷.
- ۲۸ - رحیم‌زاده صفوی، علی‌اصغر، **شرح جنگ‌ها و تاریخ زندگانی شاه اسمعیل صفوی**، کتابفروشی خیام، تهران، ۱۳۴۱.
- ۲۹ - رفیعی مهرآبادی، ابوالقاسم، **آثار ملی اصفهان**، انتشارات انجمن آثار ملی، تهران، ۱۳۵۲.
- ۳۰ - رهبرین، کلاوس میشل، **نظام ایالات در دوره صفویه**، ترجمه کیکاووس جهاننداری، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، ۲۵۳۷.
- ۳۱ - ریاحی، محمدامین، **تاریخ خوی**، انتشارات توس، تهران، ۱۳۷۲.
- ۳۲ - _____، **سفارت‌نامه‌های ایران**، انتشارات توس، تهران، ۱۳۶۸.
- ۳۳ - زرین‌کوب، عبدالحسین، **تاریخ مردم ایران**، از پایان ساسانیان تا پایان آل‌بویه، انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۸، چاپ دوم.
- ۳۴ - _____، **روزگاران دیگر، از صفویه تا عصر حاضر**، نشر سخن، تهران، ۱۳۷۵.
- ۳۵ - زیدان، جرجی، **تاریخ تمدن اسلام**، ترجمه علی جواهرکلام، انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۹، چاپ ششم.
- ۳۶ - سپنتا، عبدالحسین، **تاریخچه اوقاف اصفهان**، اداره کل اوقاف استان اصفهان، ۱۳۴۶.
- ۳۷ - ستاری، جلال، **سیمای زن در فرهنگ ایران**، نشر مرکز، تهران، ۱۳۷۳.
- ۳۸ - سرور، غلام، **تاریخ شاه اسماعیل صفوی**، ترجمه محمدباقر آرام و عباسقلی غفاری‌فرد، مرکز نشر دانشگاهی، تهران، ۱۳۷۴.
- ۳۹ - سومر، فاروق، **نقش ترکان آناتولی در تشکیل و توسعه دولت صفوی**، ترجمه دکتر احسان اشراقی و دکتر محمدتقی امامی، نشر گستره، تهران، ۱۳۷۱.
- ۴۰ - سیاسی، علی‌اکبر، **روان‌شناسی شخصیت**، نشر سیمرخ، تهران، ۱۳۵۷، چاپ چهارم.
- ۴۱ - سیوری، راجر، **ایران عصر صفوی**، ترجمه کامبیز عزیزی، انتشارات سحر، تهران، ۱۳۶۶، چاپ دوم.
- ۴۲ - طاهری، ابوالقاسم، **تاریخ سیاسی و اجتماعی ایران از مرگ تیمور تا مرگ شاه عباس**، شرکت سهامی کتاب‌های جیبی، تهران، ۱۳۵۴.
- ۴۳ - فاروقی، فؤاد، **خواجیه‌های تاریخ**، انتشارات رسا، تهران، ۱۳۶۴.
- ۴۴ - _____، **سیری در سفرنامه‌ها**، مؤسسه مطبوعاتی عطایی، تهران، ۱۳۶۱.
- ۴۵ - فاضل، محمود، **فهرست نسخه‌های خطی دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه فردوسی**

- مشهد، انتشارات دانشکده ادبیات و علوم انسانی مشهد، ۱۳۵۴.
- ۴۶ - فلسفی، نصر ... ، چند مقاله تاریخی و ادبی، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۴۲.
- ۴۷ - _____ ، زندگانی شاه عباس اول، انتشارات علمی، تهران، ۱۳۷۱، چاپ پنجم، ج ۱، ۲، ۳ و ۵.
- ۴۸ - کریمی، یوسف، روان‌شناسی شخصیت، نشر ویرایش، تهران، ۱۳۷۴.
- ۴۹ - کسروی، احمد، شیخ صفی و تبارش، کتابخانه پایدار، تهران، ۱۳۴۲، چاپ دوم.
- ۵۰ - گیرشمن، رومن، ایران از آغاز تا اسلام، ترجمه محمد معین، نشر علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۶۴، چاپ هفتم.
- ۵۱ - لاکهارت، لارنس، انقراض سلسله صفویه و ایام استیلای افغانه در ایران، ترجمه مصطفی قلی عماد، انتشارات مروارید، تهران، ۱۳۶۸، چاپ سوم.
- ۵۲ - مجیرشیبانی، نظام‌الدین، تشکیل شاهنشاهی صفویه، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۴۶.
- ۵۳ - مزاولی، میشل، پیدایش دولت صفوی، ترجمه دکتر یعقوب آژند، نشر گستره، تهران، ۱۳۶۸، چاپ دوم.
- ۵۴ - مشکور، محمدجواد، ایران در عهد باستان، نشر اشرفی، تهران، ۱۳۶۹، چاپ ششم.
- ۵۵ - _____ ، تاریخ سیاسی و اجتماعی اشکانیان، انتشارات دنیای کتاب، تهران، ۱۳۶۷، چاپ دوم.
- ۵۶ - مطهری، مرتضی، نظام حقوق زن در اسلام، نشر صدرا، قم، ۱۳۵۷.
- ۵۷ - میراحمدی، مریم، تاریخ سیاسی و اجتماعی ایران در عصر صفوی، نشر امیرکبیر، تهران، ۱۳۷۱.
- ۵۸ - _____ ، دین و دولت در عصر صفوی، نشر امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۹، چاپ دوم.
- ۵۹ - مینورسکی، ولادیمیر، سازمان اداری حکومت صفوی، تعلیقات مینورسکی بر تذکرة الملوك، ترجمه مسعود رجب‌نیا، نشر امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۸، چاپ دوم.
- ۶۰ - نوایی، عبدالحسین، اسناد و مکاتبات سیاسی ایران، از سال ۱۰۳۸ تا ۱۱۰۵ هجری قمری، همراه با یادداشت‌های تفصیلی، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۶۰.
- ۶۱ - _____ ، اسناد و مکاتبات سیاسی ایران، از سال ۱۱۰۵ تا ۱۱۳۵ هجری قمری، همراه با یادداشت‌های تفصیلی، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، تهران، ۱۳۶۲.
- ۶۲ - _____ ، ایران و جهان، نشر هما، تهران، ۱۳۷۰، چاپ سوم، ج ۱.
- ۶۳ - _____ ، شاه تهماسب صفوی، مجموعه اسناد و مکاتبات تاریخی همراه با یادداشت‌های

- تفضیلی، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۵۰.
- ۶۴ - نوذری، عزت‌الله، **تاریخ اجتماعی ایران، از آغاز تا مشروطیت**، انتشارات مرنديز و آتیه، گناباد، ۱۳۷۶.
- ۶۵ - هاشمی رکاوندی، سیدمجتبی، **مقدمه‌ای بر روان‌شناسی زن**، نشر شفق، قم، ۱۳۷۲، چاپ دوم.
- ۶۶ - همایون، غلامعلی، **اسناد مصور اروپائیان از ایران**، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۴۸، ج ۱.
- ۶۷ - هنرور، لطف‌الله، **گنجینه آثار تاریخی اصفهان**، کتابفروشی ثقفی، اصفهان، ۱۳۴۴.
- ۶۸ - هولت، پی.ام - لمبتون، آن.ک.س، **تاریخ اسلام**، ترجمه احمد آرام، نشر امیرکبیر، تهران، ۱۳۷۷.
- ۶۹ - هیتس، والتر، **تشکیل دولت ملی در ایران**، ترجمه کیکاووس جهانداری، نشر خوارزمی، تهران، ۱۳۶۲، چاپ سوم.
- ۷۰ - _____، **شاه اسماعیل دوم صفوی**، ترجمه کیکاووس جهانداری، شرکت علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۷۱.
- ۳ - **نشریات:**
- ۱ - «**امر به معروف و نهی از منکر در دوره صفوی**»، رسول جعفریان، کیهان اندیشه، بهمن و اسفند ۱۳۷۷، شماره ۸۲.
- ۲ - «**اوضاع سیاسی مذهبی عصر آقا حسین و آقا جمال خوانساری**»، جهانبخش ثواب، کیهان اندیشه، بهمن و اسفند ۱۳۷۷، شماره ۸۲.
- ۳ - «**بررسی موقع و منزلت زن در تاریخ ایران**»، ناصر تکمیل همایون، مجله فرهنگ و زندگی، پاییز ۱۳۵۴، شماره ۱۹.
- ۴ - «**تاجلی خانم زن ستهنده چالدران**»، دکتر حسین میرجعفری، مجله دانشکده ادبیات تبریز، سال ۱۳۵۳، شماره ۲۶.
- ۵ - **تأملاتی در باره‌ی ساختار اجتماعی و اقتصادی ایران در اوج دوره‌ی صفویه**، امین بنانی، ترجمه محمدعلی رنجبر، اطلاعات سیاسی - اقتصادی، سال سیزدهم (آذر و دی ۱۳۷۷)، شماره مسلسل ۱۳۵ - ۱۳۶.
- ۶ - «**ثبات و بی‌ثباتی دستگاه دیوانی ایران در اواخر قرن هفدهم (یازدهم هجری)**»، دکتر رودی ماته، ترجمه دکتر محمد نظری هاشمی، فصلنامه پژوهش‌های تاریخی، سال اول (پاییز و زمستان ۱۳۷۷)، شماره ۱ و ۲.
- ۷ - «**دستور الملوک**»، میرزا رفیعا، به کوشش محمدتقی دانش‌پژوه، مجله دانشکده ادبیات دانشگاه تهران، سال شانزدهم، شماره ۶ - ۵.

- ۸ - «دو شب میهمانی در حضور شاه عباس ثانی» دولبه دلد، ترجمه محسن صبا، مجله سخن، سال بیستم (شهریور و مهر ۱۳۴۹)، شماره ۵ - ۴.
- ۹ - «روابط سیاسی و مذهبی ایرانیان و ازبکان در دوره شاه اسمعیل صفوی»، حمید حاجیانپور، کیهان اندیشه، خرداد و تیر ۱۳۷۷، شماره ۷۸.
- ۱۰ - «سفرنامه استودارت»، ترجمه احمد توکلی، مجله فرهنگ ایران زمین، پاییز و زمستان ۱۳۳۹، دفترهای سوم و چهارم از مجلد هشتم.
- ۱۱ - «شاه سلطان حسین در تحفة العالم»، احسان اشراقی، مجله تاریخ (نشریه گروه آموزشی تاریخ دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران)، سال اول (۱۳۵۵)، شماره ۱.
- ۱۲ - «عزل و محاکمه وزیر شاه سلطان حسین»، اسماعیل دولتشاهی، مجله سخن، سال هفدهم (اردیبهشت ۱۳۴۶)، شماره ۲.
- ۱۳ - «قزلباش‌ها، بنیانگذاران و قربانیان حکومت صفوی»، هانس روبرت رویمر، ترجمه مجید جلیوند، مجله آینده، سال سیزدهم (فروردین الی خرداد ۱۳۶۶)، شماره ۳ - ۱.
- ۱۴ - «لباس ایرانیان در قرن دهم و یازدهم هجری»، جینی هازگو، ترجمه منصوره نظام مافی (اتحادیه)، مجله بررسی‌های تاریخی، سال نهم، شماره ۱.
- ۱۵ - «مدرسه مریم بیگم صفوی»، محمدحسین تسینجی، مجله وحید، سال هفتم (اردیبهشت ۱۳۷۷)، شماره ۵.
- ۱۶ - «ملاقات سفیرکبیر با شاه سلطان حسین»، جان بل، ترجمه اسماعیل دولتشاهی، مجله سخن، سال بیست و ششم (اسفند ۱۳۵۶)، شماره ۴.
- ۱۷ - «وضع ایران در زمان شاه عباس ثانی»، رافائل دومان، ترجمه عباس آگاهی، مجله بررسی‌های تاریخی، سال نهم (۱۳۵۳)، شماره ۳.
- ۱۸ - «یک پرده از زندگانی شاه تهماسب»، محمدتقی دانش‌پژوه، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی مشهد، سال هفتم (۱۳۵۰).
- ۴ - منابع لاتین:

- 1 - Gholsorkhi, Shohreh, "Pari Khan Khanum: A Masterful Safavid Princess." Iranian Studies. Vol: 28. nu: 3 - 4. Summer and autumn 1995.
- 2 - Jackson, Peter. Lockhart, Laurence. "The Cambridge History of Iran: The Timurid and Safavid Period". Vol: 6. Cambridge university 1986.